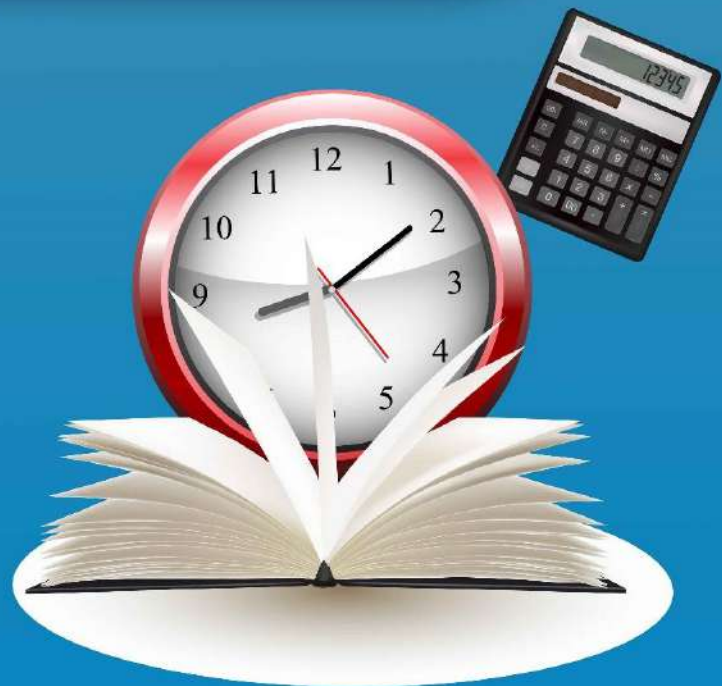


Kankor Widget ایزار کانکور

جدیدترین تکنالوژی آموزشی در سطح کشور

اطلاعات عمومی در مورد شاهان افغانستان





فهرست مطالب

- 1 سلسله حکومت‌های آریایی (2000 تا 529 قبل از میلاد)
- 3 هخامنشیان (529-329 قبل از میلاد)
- 5 حمله اسکندر (329 – قرن اول میلادی)
- 9 افغانستان در عصر سلسله موريا (321 – 184 قبل از میلاد)
- 10 کوشانیان (از قرن اول میلادی تا سال 230 میلادی)
- 13 دولت یفتلی (450-568 میلادی)
- 14 سلسله شیران بامیان (420 تا 958 میلادی)
- 15 ساسانیان (230-651 میلادی)
- 16 حمله مسلمانان (افغانستان در زمان خلفا راشدین) (643 – 661 میلادی)
- 17 افغانستان در زمان خلافت بنی امیه و بنی عباس (661 – 820 میلادی)
- 20 دولت طاهریه افغانستان (طاهریان) (820 – 873 میلادی)
- 21 دولت صفاری افغانستان (صفاریان) (867 – 904 میلادی)
- 23 شاهان صفاری:
- 24 سلاطین سامانی افغانستان (892 – 999 میلادی)
- 25 شاهان سامانی:
- 25 دوره غزنوی افغانستان (967 – 1201 میلادی)
- 27 شاهان غزنوی:
- 28 نفوذ سلاجقه در افغانستان (1038 – 1146 میلادی)
- 29 دولت غوری افغانستان (غوریان) (1148 – 1214 میلادی)
- 30 اسامی سلاطین غوری افغانستان:
- 31 دولت خوارزمشاهیان (1069 – 1225)

- 32 اسماء خوارزم شاهان:
- 32 هجوم مغول، چنگیز، چغتای (1211 – 1358 میلادی)
- 35 آل کرت (امرای کرت هرات) (1332 – 1370 میلادی)
- 37 امیر تیمور گورکان و افغانستان (تیموریان) (1369 - 1514 میلادی)
- 40 نفوذ شیبانی و استراخانی (1500 – 1598 میلادی)
- 40 نفوذ صفویه ها (1501 – 1722 میلادی)
- 42 نفوذ دولت بابریه (1504 – 1707)
- 43 دولت هوتکی افغانستان و سلطنت بر ایران به مدت هفت سال (1709 – 1738 میلادی)
- 45 پادشاهان هوتکی افغانستان
- 46 حکومت ابدالیه هرات (1716 – 1731 میلادی)
- 47 امراء ابدالیه هرات:
- 47 نادر شاه افشار خراسانی (1735 – 1747 میلادی)
- 49 دولت مستقل ابدالی افغانستان (1747 – 1842 میلادی)
- 51 پادشاهان ابدالی افغانستان:
- 53 دولت محمد زائی افغانستان (1842 – 1974 میلادی)
- 54 جنگ اول افغان و انگلیس (1838 – 1878 میلادی)
- 55 جنگ دوم افغان و انگلیس (1879 میلادی)
- 56 جنگ اول جهانی و بی طرفی افغانستان
- 56 جنگ استقلال (1919 میلادی)
- 58 پادشاهان محمد زائی افغانستان:
- 61 حکومت های معاصر افغانستان
- 61 جمهوریت در افغانستان (1974 میلادی)

- 62 استعفای ظاهر شاه
- 63 نخستین رئیس جمهور
- 63 کودتای هفت ثور (1979 میلادی)
- 66 سلسله حکومت‌های آریایی (2000 تا 529 قبل از میلاد)
- 69 هخامنشیان (329-529 قبل از میلاد)
- 71 حمله اسکندر (329 – قرن اول میلادی)
- 74 افغانستان در عصر سلسله موريا (321 – 184 قبل از میلاد)
- 75 کوشانیان (از قرن اول میلادی تا سال 230 میلادی)
- 78 دولت یفتلی (450-568 میلادی)
- 78 سلسله شیران بامیان (420 تا 958 میلادی)
- 79 ساسانیان (230-651 میلادی)
- 80 حمله مسلمانان (افغانستان در زمان خلفا راشدین) (643 – 661 میلادی)
- 82 افغانستان در زمان خلافت بنی امیه و بنی عباس (661 – 820 میلادی)

اطلاعات عمومی

سلسله حکومت‌های آریایی (2000 تا 529 قبل از میلاد)

سرزمینی که امروز افغانستان نامیده می‌شود، هزاران سال پیش از میلاد مسیح (علیه السلام) سرزمینی آباد و دارای شهرهای پرجمعیت بوده است. صنایع دستی و سکه‌های مورد معامله مردم، علوم چوب، طب، نجوم و ریاضیات و حرفه‌هایی مثل فلزکاری و بنایی در این مرز و بوم رواج داشته است. در حفاریاتی که باستان‌شناسان انجام داده‌اند، اقسام وسایل قدیمی بدست آمده است که حکایت از تمدن تاریخی این سرزمین دارد.

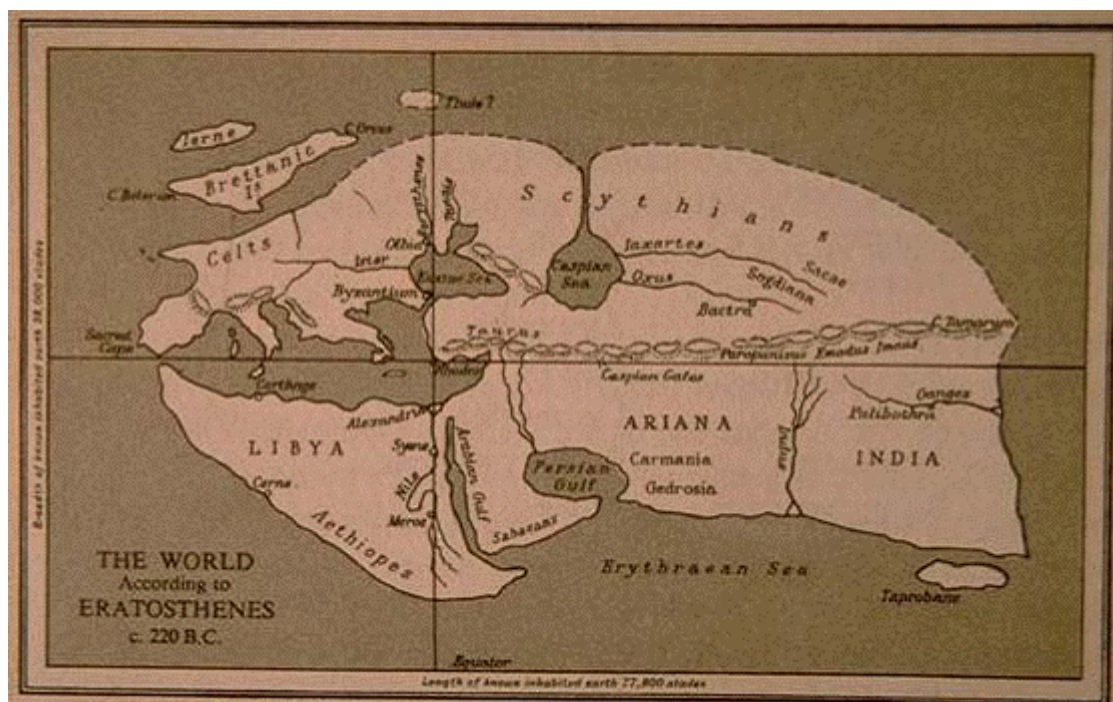
در سال 1965 میلادی حفاریهایی به سرپرستی دکتر لویی دوپری آمریکایی در جنوب شهر مزار شریف، در ناحیه آق کبرک صورت گرفت که در نتیجه آن آثاری مانند: آینه برنجی، انگشتر، دستبند، اسلحه، قبضه اسب و نگین لاجورد به دست آمده و متعلق به دوره جدید حجر (از 2 تا 9 هزار سال پیش از میلاد) می‌باشند، که حکایت از زندگی شهری و تمدن باستانی این سرزمین دارد. تحقیقات دیگری که در سال 1951 میلادی در شمال شهر قندهار در ناحیه مندیگک صورت گرفت، نشان می‌دهد که مردم افغانستان از سه هزار سال قبل از میلاد، خانه‌هایی از خشت می‌ساختند و به زراعت و مالدار می‌پرداختند و از اسلحه، زیور آلات مسی و ظروف سفالین دارای اشکال هندسی استفاده می‌کرده‌اند. این در حالی است که بسیاری از کشورها در آن زمان از این قبیل امکانات بهره‌ای نداشته و روابط اجتماعی آنها به صورت نامتمرکز بوده است. حدود دوهزار سال پیش از میلاد مسیح، سرزمین هندوکش (افغانستان) مورد هجوم اقوام آریایی که از دره‌های پامیر سرازیر شده بودند قرار گرفت و به تصرف این اقوام درآمد.

بطلمیوس و دیگر جغرافی‌دانان باستان از سرزمینی که در جنوب هندوکش بین کویر نمک فارس (ایران امروز) در غرب و رود سند در شرق واقع بوده، به نام «آریانا» یاد کرده‌اند. قدیمی‌ترین اثر مکتوبی که در آن از سرزمین هندوکش ذکر به عمل آمده، اوستا کتاب مقدس زرتشت است.

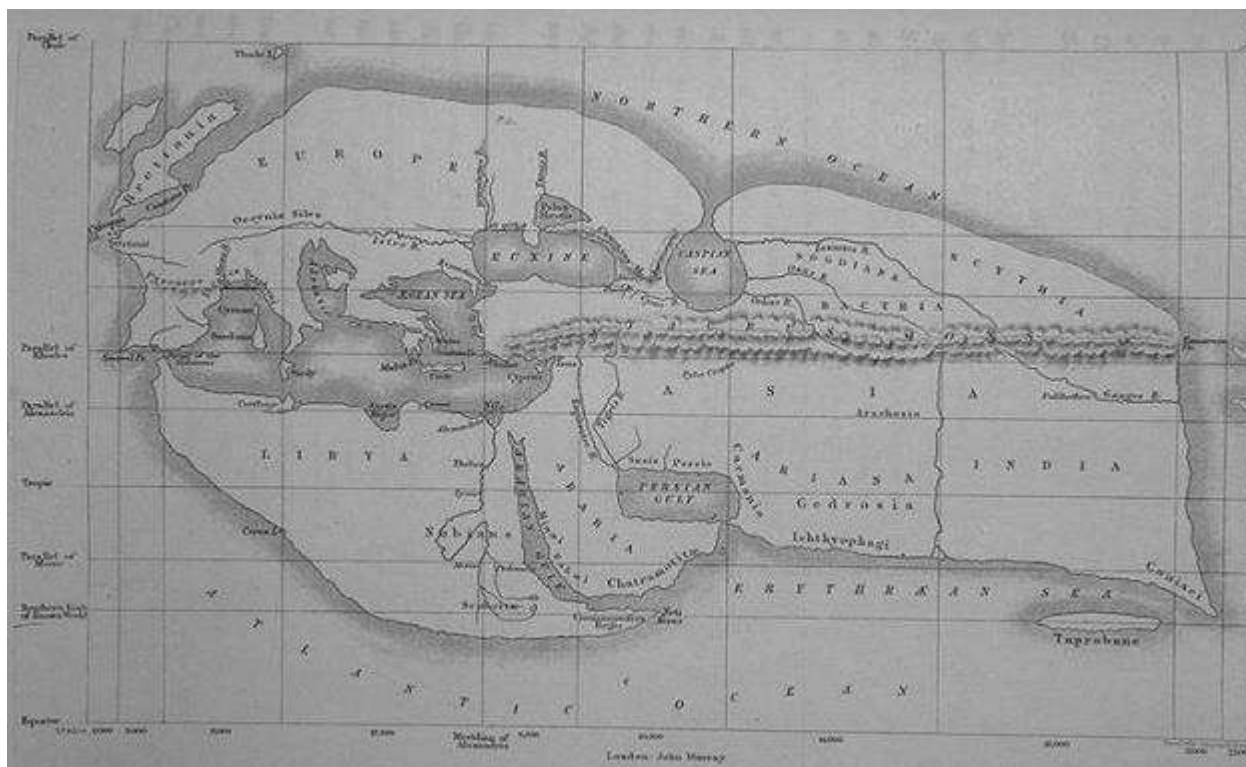
دوره تاریخی افغانستان نیز از حدود این سالها آغاز می‌گردد. ظهور زرتشت تقریباً ششصد سال پیش از میلاد در "باختر زمین"، در شهر بلخ که بعدها این شهر به مادر شهرها شهرت یافت، آغازگر تاریخ افغانستان است. با توجه به نقل پارسیات سرزمین هند، زرتشت در سرزمین "باختر" در شمال افغانستان در بین قبایلی ظهور کرد که خود را "آرین" می‌نامیدند. این قوم در آن وقت در روند تکامل اجتماعی و اقتصادی خود به مرحله‌ای رسیده بودند که تشکیل اداره مرکزی را به شکل پادشاهی ایجاب می‌کرد.

اولین سلسله آریایی بنام "پیشدادیان" معروف است که در بلخ (باکترایای قدیم) به قدرت رسیدند و بر قسمتهایی از افغانستان و غرب این کشور حکم راندند. بعد از آنها سلسله دیگری بنام "کیانیان" به قدرت رسید که موسس آن کیقباد بود. سلسله‌ای که بعد از کیانیان ظهور کرد به نام "اسپه‌ها" معروفند، که از دودمان شخصی بنام "اسپه" بوده و در

سوارکاری مهارت داشتند. آریائیها در شمال دریای خزر یا اروپا زندگی می کردند و متشکل از قبایل پر جمعیت بودند که به خاطر افزایش جمعیت و سخت شدن شرایط زندگی، از سرزمین شان به سوی سرزمینهای وسیع و حاصلخیز جنوب سرازیر شدند. آغاز مهاجرتشان تقریباً از سال 1800 قبل از میلاد شروع شد و تا هزار سال بعد از آن ادامه یافت. به دنبال این مهاجرت سرزمینهای وسیعی را که فعلاً به نام های افغانستان و ایران و نیم قاره هند یاد می شود به تصرف در آوردند.



بازسازی نقشه جهان مطابق ایراتوس تینز در سال 220 قبل از میلاد



بازسازی نقشه جهان مطابق ستر ابو در سال 18 میلادی

هخامنشیان (329-529 قبل از میلاد)

در این سالها (از 333 تا 545 قبل از میلاد) زراعت، آبیاری، صنایع دستی و پیشه وری افغانستان رو به رشد و تکامل بود . شمال افغانستان که راههای آسیای مرکزی، ایران و هندوستان از آن می گذشت. از نظر اقتصادی در منطقه و به خصوص آسیای میانه نقش اساسی داشت. در دشتهای آسیای مرکزی بین دو رودخانه سیحون و جیحون (آمودریا) مردمان چادرنشین و ماهر در سوارکاری زندگی می کردند که چشم به باختر آباد دوخته بودند و گاه و بیگاه به این سو می تاخت. خطری که همواره این سرزمین آباد را تهدید می کرد. بالاخره هجومهای متوالی سوارکاران چادرنشین آسیای مرکزی، دولت باختر افغانستان را متزلزل ساخت و از نظر سیاسی کشور را به ضعف نهاد، تا جایی که مرکزیت از بین رفت و کشور به شاهزاده نشین های متعدد تقسیم گردید.

تا اینکه باکتریا در حدود ۵۴۰ قبل از میلاد. توسط کورش هفتمین شاه سلسله هخامنشی فتح و به امپراتوری پارس پیوست. (لشکرکشی کورش به سرزمین افغانستان امروزی در حدود سالهای 529-535 ق.م. واقع شد) وی پس از استحکام پایه های مرکزی خویش و تصرفاتی در آسیای صغیر و بین النهرین، متوجه باختر گردید و بعد از شش سال موفق به تصرف سرزمینهای باختر (بلخ) ، ستاگیدا (هزاره جات) ، سیستان، بلوچستان، آریا (هرات) ، آراخوزیا (

وادی ارغنداب (و گندهارا (وادی رودخانه کابل) گردید. بعد از کوروش پسرش به نام کمبوجیه علاوه بر تصرف مصر، در سال 512 قبل از میلاد متوجه افغانستان شد و تا حوزه سند پیش رفت.

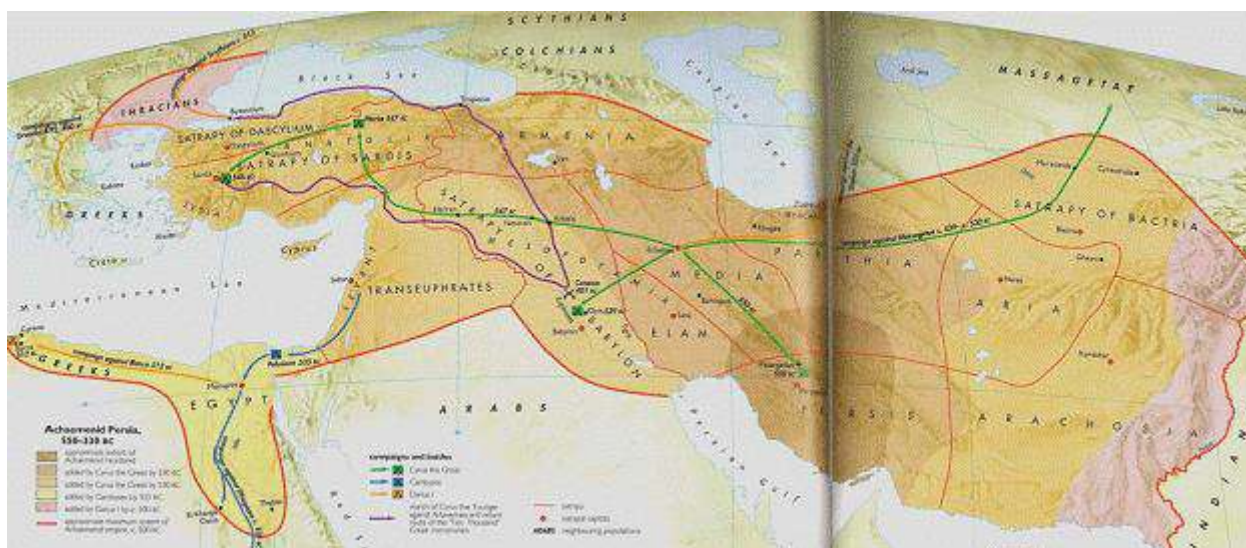
دولت هخامنشی در افغانستان، در هنر و معماری تبارز کرد و در نظم و اداره کشور امتیاز مخصوص به خود را کسب نمود. در این دوره بود که رسم الخط آرامی، خط مردم افغانستان گردید. و دوره ثبت شده تاریخ افغانستان آغاز شد. به قول مرحوم احمد علی کهزاد تاریخ نویس معروف کشور: " تاریخ مدون افغانستان با همین دودمان هخامنشی شروع شد، زیرا بار اول نامهای نقاط مختلف و اسمهای ساکنان آن و حتی اسمهای بعضی از رجال این سرزمین در سنگ نبشته های میخی این دوره تذکار یافته است. بنابراین سال 550 قبل از میلاد آغاز دوره تاریخی افغانستان است و تا کدام سنگ نبشته ای مبنی بر وقایع تاریخی افغانستان پیدا نشده، این سال شروع دوره تاریخی افغانستان مورد قبول است". (کهزاد، افغانستان در پرتو تاریخ، صفحه 118، چاپ کابل)

به تبع رسم الخط، فن دفتر داری، اصول معماری، حجاری و طرز آبیاری تحول یافت. در این دوره کشیدن راههای عمومی و فکر ساختن کاروانسرا در امتداد راهها و بسط تعلقات هند و ایران راه تکامل در پیش گرفت. تشکیلات سیاسی و تقسیمات اداری بوجود آمد، و در هر ولایت بزرگ " ساتراپی " (والی) همراه یک نفر سردار نظامی و یک نفر دبیر، که امور ولایت را مستقلانه اداره می کردند، گمارده شد. ساتراپها سکه نقره هم ضرب می کردند، و در عین حال از طرف دو نفر مفتش سیار شاه مراقبت می شدند.

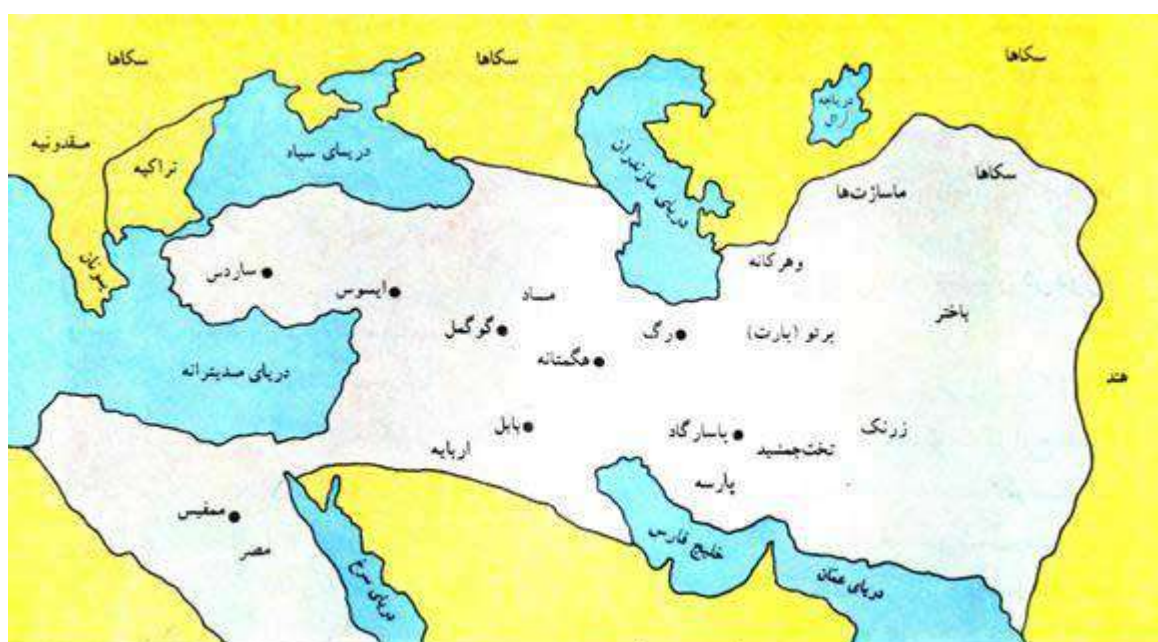
روی هم رفته تمدن و فرهنگ هر دو کشور افغانستان و ایران در دوران داریوش هفت (ساتراپی) رو به تکامل بود. سکه هایی که در چمن حضوری کابل در سال 1932 قبل از میلاد به دست آمده، متعلق به افغانستان دوره هخامنشی بوده است و همچنین معبدی که در " سرخ کوتل " در 18 کیلومتری شمال غرب پلخمری، در منطقه دهن شیر کشف گردید، هنر از بین رفته باختری، هخامنشی، یونانی و کوشانی را یکجا نشان می دهد.

به تدریج دولت هخامنشی بر اثر اختلافات درونی بین شاه و شاهزادگان و جنگهای متوالی در غرب ایران از یک سو و خوشگذرانی شاهان از سوی دیگر، ضعیف گشت و قادر به کنترل قیام و شورش مردم نبود. این امر فرصتی را ایجاد کرد که والی نشینان شمال و غرب افغانستان به تدریج کسب اقتدار کنند و خود در صدد تاسیس سلطنت برآیند.

"بسوس" والی باختر اعلام استقلال کرد و خود را پادشاه مشرق زمین خواند. و او بود که زمانی که داریوش سوم هخامنشی پس از شکست سپاه ایران از لشکریان اسکندر به سوی شرق متواری گشت، در بلخ او را کشت.



پرشای هخامنشی از 550 الی 330 قبل از میلاد



قلمرو دولت هخامنشی

حمله اسکندر (329 - قرن اول میلادی)

هنگامیکه لشکریان اسکندر وارد ایران شدند و بعد از جنگ ساحل دجله چون دوری از موطنشان و جنگهای پی در پی سربازان یونانی را خسته ساخته بود، فرماندهان ارشد اسکندر به سربازان خود گفتند که بعد از این دیگر جنگی در پیش نخواهد داشت و اسکندر دیگر نیازی به همه قشون خود ندارد. به طوری که بسیاری از سربازان یونانی را مرخص خواهد کرد. ولی بعد از ورود به ایرانشهر و مشاهده خزینه های آن پایتخت، اسکندر متوجه شد که روی بعضی از بدره

ها و صندوقهای زر نوشته شده که این زر از سند (هندوستان) آمده است. لذا اسکندر برای تسخیر هندوستان ، عازم سرزمین هندوکش که تاریخ‌نویسان یونانی آن را پاراپومیسوس (Parapomismus) گفته‌اند، شد.

اسکندر پس از تسخیر گرگان به خراسان و هرات رفت و بعد از زرنج به بلخ وارد شد. او در این هنگام 19 هزار سپاهی تازه نفس از یونان گرفته بود و با صد هزار عسکر از جانب بلخ ، با عبور از سلسله کوههای هندوکش از طرف شرق افغانستان به جانب هندوستان لشکر کشید.

قبل از اینکه اسکندر از هندوکش عبور کند، از بلخ به طرف هرات لشکر کشیده و مدت دو سال در این شهر و اطراف آن اقامت گزید. هاردول لمپ نویسنده آمریکایی می گوید: هنگامی که اسکندر به طرف جنوب می رفت به منطقه ای رسید که شهری بنام هرات در آنجا وجود داشت و یکی از شهرهای موسوم به اسکندریه را در این منطقه بنا کرد و سربازان ناتوان و سوداگران را در آنجا ساکن کرد و دیواری اطراف این شهر بنا کرد که به صورت موقت وسیله دفاع شهر باشد، و چون شنیده بود که در اطراف دریاچه هلمند مناطق طبیعی بزرگ وجود دارد ، که اگر اسبها و چهار پایان قشون را مدتی در این مراتع رها کند، فربه خواهند شد، خود و لشکرانش به آنجا رفت. اسکندر وقتی که به مراتع اطراف دریاچه هلمند از وجود مرتع های بزرگ و آذوقه فراوان خوشبخت گردید، تا مدت دو سال کار او این بود که از این منطقه به نقاط کوهستانی شمال می رفت تا قبایل ساکن در آن منطقه را مطیع سازد و همین که خود را از حیث آذوقه و علوفه در مضیقه می دید، به این منطقه مراجعه می کرد.

لشکریان اسکندر پس از اشغال غزنه و کابل، در شمال کابل (غوربند) شهرک دیگری را نیز به نام اسکندریه قفقاز بنا نهادند. اسکندر با سپاهیان خود وارد مناطق حاصلخیز آسیای میانه شد و می‌گویند با دختر یکی از خان‌های محلی تخارستان نیز ازدواج کرد که اسمش رخسانه (Roxana) بود. با اینکه جنگها او را سخت خسته ساخته بود و در شرق افغانستان خود او و بطلمیوس زخم برداشتند، سپاهیان او توانستند از رود سند عبور کنند و شاه پنجاب (پوروس) را مغلوب نمایند. اسکندر در هند تا رودخانه بیاس پیش رفت، اما از آنجا که اردوی او دیگر توان تحمل سفرهای جنگی را نداشت، از راه بلوچستان به بابل عزیمت نمود و در همین شهر در سن 32 سالگی بر اثر تب مالاریا چشم از جهان پوشید (در سال 322 قبل از میلاد)

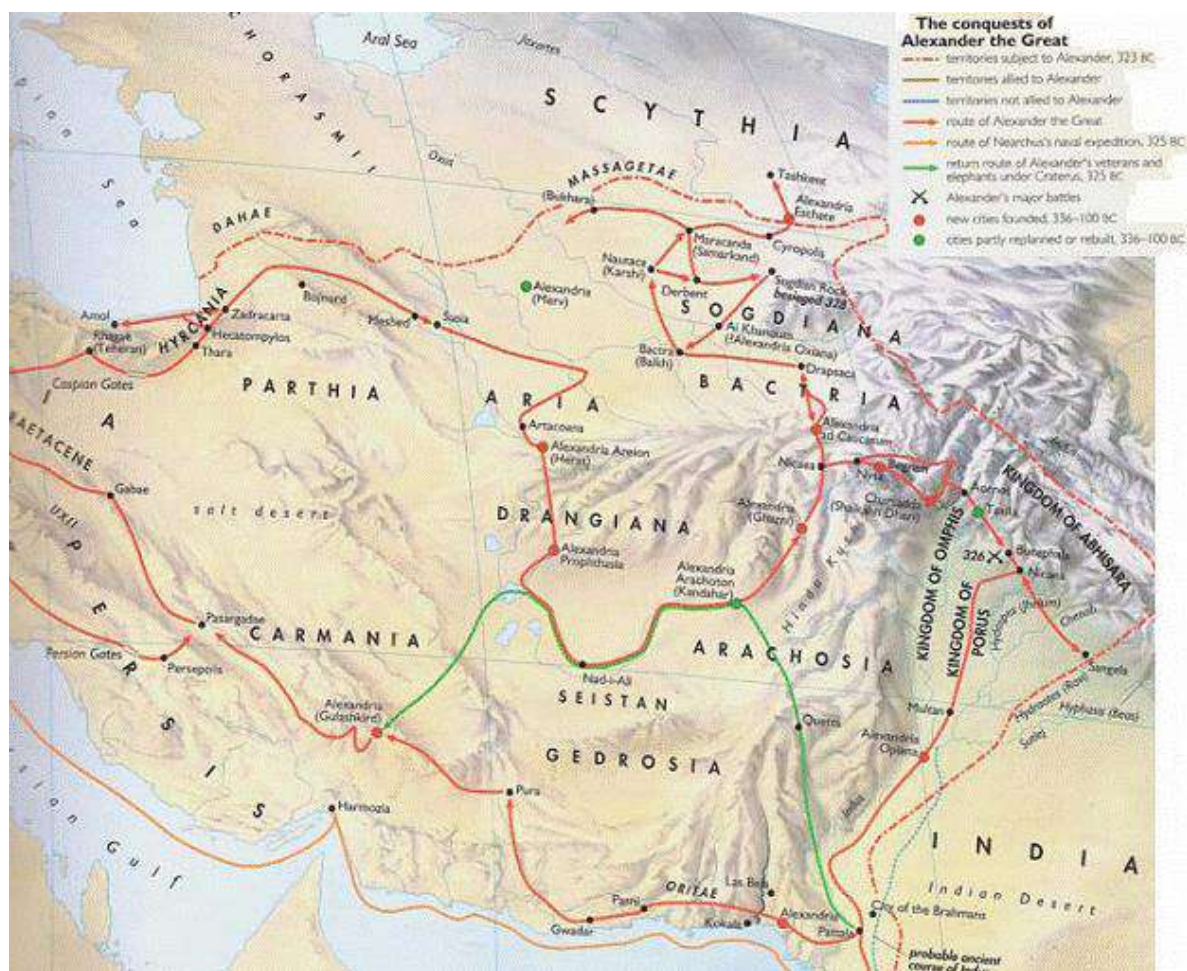
بعد از مرگ اسکندر افغانستان تحت تصرف والیان چهارگانه یونانی باقی ماند (والی نشین باختر و سغدیانه، والی نشین کابلستان و اطراف آن ، والی نشین هرات و اطراف آن، والی نشین قندهار و بلوچستان) چندی پس از مرگ اسکندر " سلوکوس " به افغانستان آمد و از سند عبور کرد . (305 قبل از میلاد) . سلوکوس نیکاتور و جانشینانش حدود هشتاد سال در افغانستان مستقما تحت الحمایه یونانیا حکومت کردند. سرانجام اختلاف حاکم یونانی مصر با سلوکی ها و قیامهای متعدد مردم تحت سیطره سلوکیان و از یک طرف وجود سلسله قدرتمند " چندراگوپتاموریا " در هند و تحرکات آنان علیه یونانیان در افغانستان و جنوب و شرق از سوی دیگر ، دولت سلوکیها را رو به ضعف کشاند. در این هنگام " دیودوت " والی یونانی باختر، استقلال ولایات باختر را اعلام کرد و به کلی از وابستگی به حکومت یونانی سرباز زد. او حکومت خویش را بر پایه حمایتهای مردم باختر بنا ساخت.

بعد از او پسرش دیودوت دوم جانشین پدر شد و حدود 15 سال (245 – 230 قبل از میلاد) حکومت کرد. دیودوت دوم با دولت نوپای اشکانی ایران که در شمال غرب افغانستان تشکیل شده و اعلام استقلال کرده بود، (249 قبل از میلاد) روابط دوستانه برقرار کرد. اتیدم یکی از بزرگترین و قدرتمندترین شاهان یونانی باختر بود که بعد از دیودوت دوم به قدرت رسید. او بر اثر تحریکات دولت سلوکی شام، دیودوت دوم را به قتل رساند و خود به تاج و تخت سلطنت رسید. وی در حدود 270 قبل از میلاد قدرت را به دست گرفت و مرکز سلطنت خویش را در شهر بلخ قرار داد، که تا حدود سال 230 به مدت چهل سال سلطنت کرد. او در هنگام سلطنتش به استحکام حصار شهر بلخ و توسعه و آبادانی کشور و ارتباط برقرار کردن بین تمام ولایات و مناطق به عنوان واحد سیاسی – اجتماعی و نظم سیاسی به وجود آمد و شهرها، راه ها آباد شد و سیستم آبیاری ، پیشه وری و مالداری توسعه یافت، تا جایی که باختر به نام هزار شهر معروف گردید. تجارت با چین و هند توسعه یافت. اداره ولایات کشور به دست والیان مقتدری افتاد که اغلب شهزاده بودند و هر یک در منطقه ماموریت خود سکه ضرب می کردند سکه های طلا و نقره عصر اتیدم در دست است.

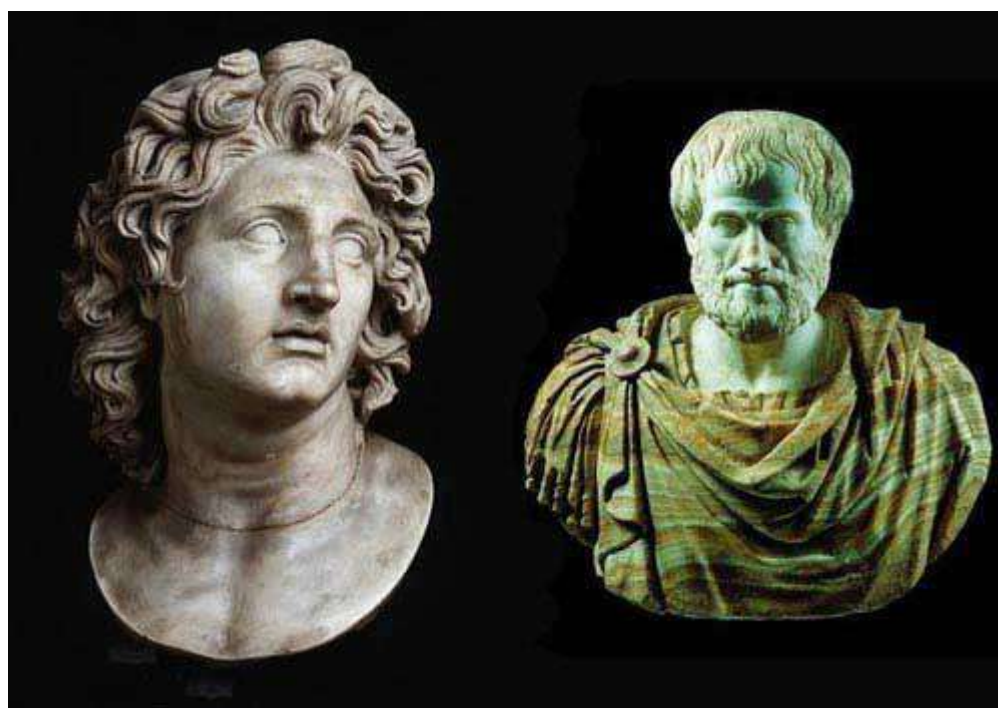
بعد از اتیدم، دمتریوس به سلطنت رسید (200 تا 160 قبل از میلاد) ، در عصر این شاه باختری فتوحات نسبتاً زیادی صورت گرفت. در شرق تا سند و نزدیک پنجاب پیشرفت و تاکسیلا، منطقه مهم هند را به تصرف در آورد و در شمال هند تا کناره های گنگا را به قلمرو خویش افزود. حدود جغرافیایی در این زمان از دشتهای سوزان در غرب کشور تا حوزه گنگ از حوزه سیحون و جیحون تا بحر هند کشیده شد.

فشار اقوام اسکایی در داخل و حملات دولت اشکانی از خارج سبب شد که هیلوکس شاه یونانی باختر در سال 135 قبل از میلاد از شمال هندوکش و پایتخت قدیمی ، بلخ به جنوب هندوکش عقب بنشیند و کاپیسا را مرکز قدرت دولت خود قرار دهد. در این زمان دامنه متصرفات این دولت به جانب شرق تا سند می رسید . بعد از هیلوکس جانشینان او تا اواخر قرن اول میلادی سلطنت یونانی- باختری را حفظ کردند، ولی در اواخر همین قرن بر اثر فشار پارتها و اسکائی ها ، به کلی منقرض گردیدند.

محل زیست این اقوام قسمت شمال شرقی و بخشی از شرق کشور بود که بعد از ورود سپاهیان اسلام و مسلمان شدن مردم افغانستان، سالها در برابر حمله مسلمانان مقاومت کردند و به کیش اجدادی خویش باقی ماندند. تا این که در زمان امیر عبدالرحمن خان (حدود سال 1300 هجری) اسلام را پذیرفتند. بنابراین آنها در تاریخ افغانستان به کافر و سرزمین شان به کافرستان معروف بوده که بعد از پذیرش اسلام به نورستان معروف شده است. موقعیت دفاعی نورستان چنان است که هیچ یک از جهانگردان و جهانگشایانی که برای فتح هند از افغانستان عبور کرده اند، نتوانستند وارد این منطقه شوند.



مسیر فتوحات اسکندر بزرگ در قسمتهایی از پرشیای هخامنشی



افغانستان در عصر سلسله موريا (321 – 184 قبل از ميلاد)

یکی از سلسله هایی که حدود 137 سال بر هند و بخشهایی از افغانستان فعلی حکومت کرد سلسله موريا بود. همزمان با حمله اسکندر به شمال غربی هند، یکی از شاهان خاندان "ناندا" که در آن زمان بر هند حکم می راند، جوانی از خویشاوندانش را که چندراگوپتا نام داشت و ظاهراً مرد بسیار باهوش، فعال و جاه طلب بود، از کشور تبعید و اخراج نمود. چندراگوپتا به شمال هند و به سوی شهر تاکسیلا که در شمال بود رفت. گوپتا فرد دیگری بنام چنکایا را که

یک برهمن بود و در ذکاوت از خودش کم نمی آورد، همراه خود برد. این دو تبعیدی مردم هند را علیه نیروهای اسکندر می شوراندند و نیروهای اسکندر را متجاوز می دانستند. در هنگامی که گوپتا در شمال غربی هند مشغول فعالیت یونانیان بود. اسکندر در گذشت و چون خبر مرگ اسکندر به تاکسیلا رسید، چندراگوپتاموریا اهالی اطراف را شوراند و با کمک آنها به اردوگاه نظامی که اسکندر از خود به جای گذاشته بود حمله برد و به زودی تاکسیلا و حکومت آنجا را به تصرف در آورد و بعد از آن پادشاهی ناندا را در هم شکست. (321 قبل از میلاد)

در دوران سلطنت چندراگوپتا، سلوکوس سردار اسکندر که تقریباً تصرفات بخش شرقی اسکندر به او رسیده بود با عبور از رود سند به هند هجوم برد. سلوکوس در نبرد با چندراگوپتا شکست خورد و عقب نشینی کرد و قسمت عمده ای از " گندهارا" یعنی نواحی اطراف رودخانه کابل و کابل کنونی را از دست داد. بعد از این نبرد امپراتوری موریا به زودی توانست سراسر هند و قسمتی از افغانستان را تصرف کند. در این موقع این امپراتوری بزرگ از کابل و هرات تا بنگال وسعت پیدا کرد. چندراگوپتا با تشکیل یک امپراتوری بزرگ و دارای نظم مدت 24 سال بر هند حکومت کرد و در سال 296 قبل از میلاد در گذشت.

برخی از تاریخ نگاران معتقدند که چون سلوکوس به فیلهای جنگی نیاز داشت، چند ناحیه مجاور هند را در عوض گرفتن تعدادی فیل به گوپتا واگذار نمود. بعد از عقب نشینی سلوکوس، افغانستان کنونی عملاً به دو قسمت تقسیم گردید: بخشی زیر سلطه یونانیان باقی ماند که بیشتر شمال و غرب افغانستان باشد و بخش شرقی و جنوبی زیر سلطه هندیان در آمد.

بعد از گوپتا پسرش به سلطنت رسید نواحی شرقی و جنوب افغانستان همچنان در تصرف هند باقی ماند. سلسله موریا تا 184 قبل از میلاد سلطنت کرد که در زمان آشوکا (232 – 271 ق. م) به اوج قدرت خود رسید. این شاه که سومین و بزرگترین شاه این سلسله است، امپراطوری وسیعی بوجود آورد که از بنگال تا حوزه ارغنداب و از دکن تا میسور را شامل می شد. این دوره، دوره طلایی هندوستان نام گرفت. در زمان آشوکا، دین بودایی در هند و قسمتی از افغانستان رواج یافت. مذاهب هندویی و بودایی که در این زمان در افغانستان نفوذ پیدا کرد، تا زمان سلطان محمود غزنوی که به هند لشکر کشید و بخش اعظم آن را فتح نمود در دره کابل پیروانی داشت.

کوشانیان (از قرن اول میلادی تا سال 230 میلادی)

بعد از انقراض سلسله های هخامنشی، یونانی و موریا مدتی در افغانستان به صورت ملوک الطوایفی اداره می شد تا اینکه قبیله کوشانی، شاخه ای از اقوام سیتی یوچی وارد افغانستان شده و به تدریج قدرت یافتند و امرای محلی را شکست داده، حکومت بزرگی تشکیل دادند. کوشانیها که به یوچی ها نیز معروف می باشند، ابتدا در شمال افغانستان کنونی، یعنی آسیای مرکزی فعلی زندگی می کردند و همواره در حال جنگ و نزاع با اقوام و طوایف دیگری بودند که در آن منطقه زندگی می کردند.

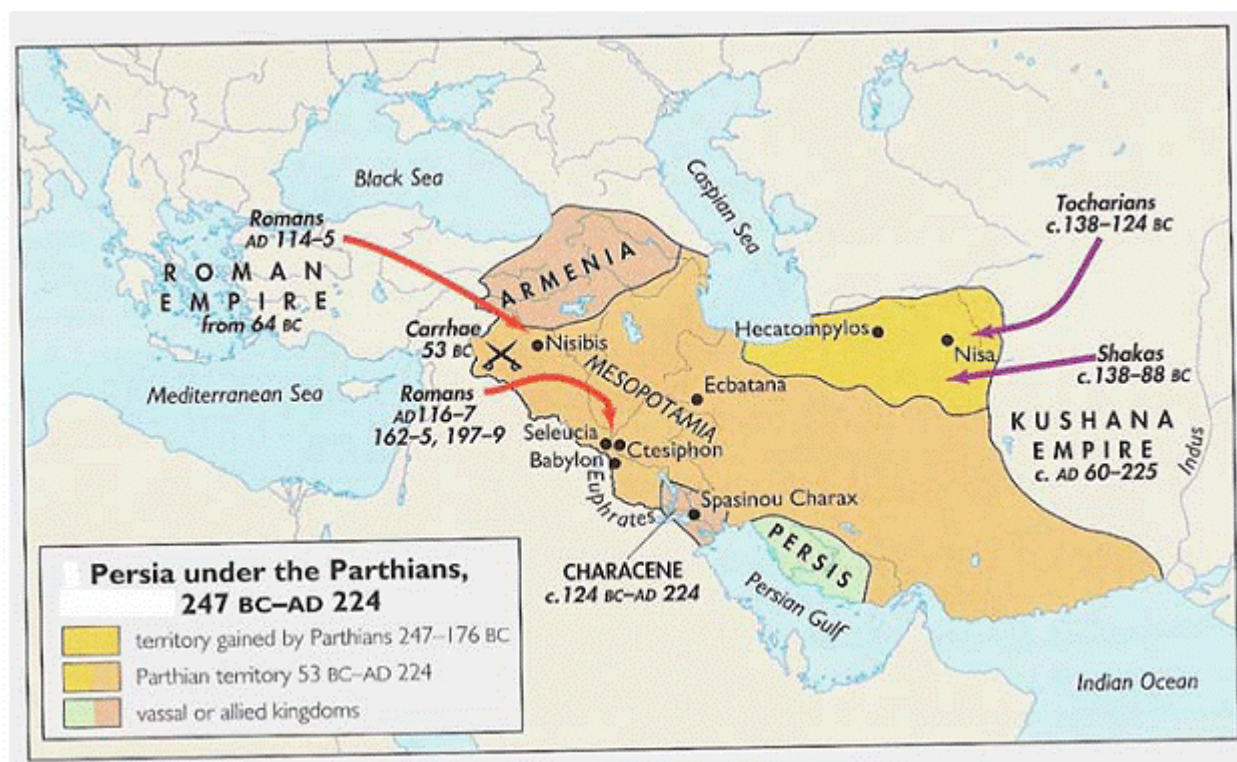
به نوشته برخی تاریخ نویسان در حدود سال 165 قبل از میلاد کوشانیها که شاخه ای از قبایل سیتی بودند و در مجاورت چین در کاشغر سکونت داشتند، بعد از مدتی زندگی بین دو رود آمو و سیحون در قرن اول (در حدود 70 قبل از میلاد) از این منطقه عبور نموده و باختر را به تصرف خود در آوردند. در این تصرف تقریباً بخش اعظم شمال افغانستان، مانند

تخارستان، باختر زمین، بلخ و ... زیر سلطه آنان در آمد. بعد از مدت کمی کوشانیها از کوههای هندوکش نیز عبور کردند و دولت یونانی باختری را تا سرحد هند به عقب راندند. (137 قبل از میلاد) زمانیکه این قبایل در شمال افغانستان اسقرار پیدا کردند، حدود پنج قبیله در این منطقه ساکن بودند، این وضعیت مدتها دوام یافت و هر قبیله توسط رئیس خود اداره می شد. بالاخره رئیس قبیله کوشانی توانست چهار قبیله دیگر را زیر فرمان خود در آورد و خودش را به عنوان شاه کوشانی معرفی کند. از همین وقت کلمه کوشان در تاریخ ثبت گردید. نخستین پادشاه مشهور این طایفه " کجولاکدفرس " در حدود سال 40 قبل از میلاد موفق شد که از هندوکش عبور کند و با فتح کابل و کاپیسا و غزنی به اقتدار خویش بیفزاید. شاه کوشانی در مدت نه چندان طولانی موفق شد، در شرق تا رود سند و در غرب تا خراسان کنونی پیش رود و تمام بقایای شاهان یونانی را از حیطه قدرت کنار بزند. همچنین موفق شد یکی از بزرگترین امپراطوری ها را در افغانستان پایه گذاری کند. او بعد از تلاش فراوان در جهت گسترش قلمرو خود در سن 80 سالگی بعد از 38 سال سلطنت در سال 78 میلادی از جهان رفت. این شاه در عصر خود ملقب به دیندار و شاهنشاه پسر آسمان گردید. بعد از او پسرش " ویمه کدفرس دوم " به قدرت رسید و تا حدود 110 میلادی حکومت کرد و در سن 80 سالگی فوت کرد. در زمان این شاه نیز پیشرویها و فتوحاتی صورت گرفت و حدود مرزی حکومت شرق به رود گنگ رسید. در ادامه پیشرویها و تصرفات کوشانی ها، هندوستان شمالی به تصرف آنان در آمد و برای پیوند و استحکام روابط اقتصادی و سیاسی نمایندگانی به روم اعزام گردیدند. کانیشکا قدرتمندترین شاه این سلسله بود که پایتخت را از شمال هندوکش به جنوب آن منتقل کرد و مرکز حکومت خود را در زمستان پیشاور و در تابستان بگرام کاپیسا در نزدیکی کابل فعلی قرار داد. در زمان این شاه کوشانی (120 – 160 میلادی) حدود دولت از ماتورا در هند تا آن طرف جیحون در شمال (سند، فرغانه، کاشغر و ختن) گسترش پیدا کرد.

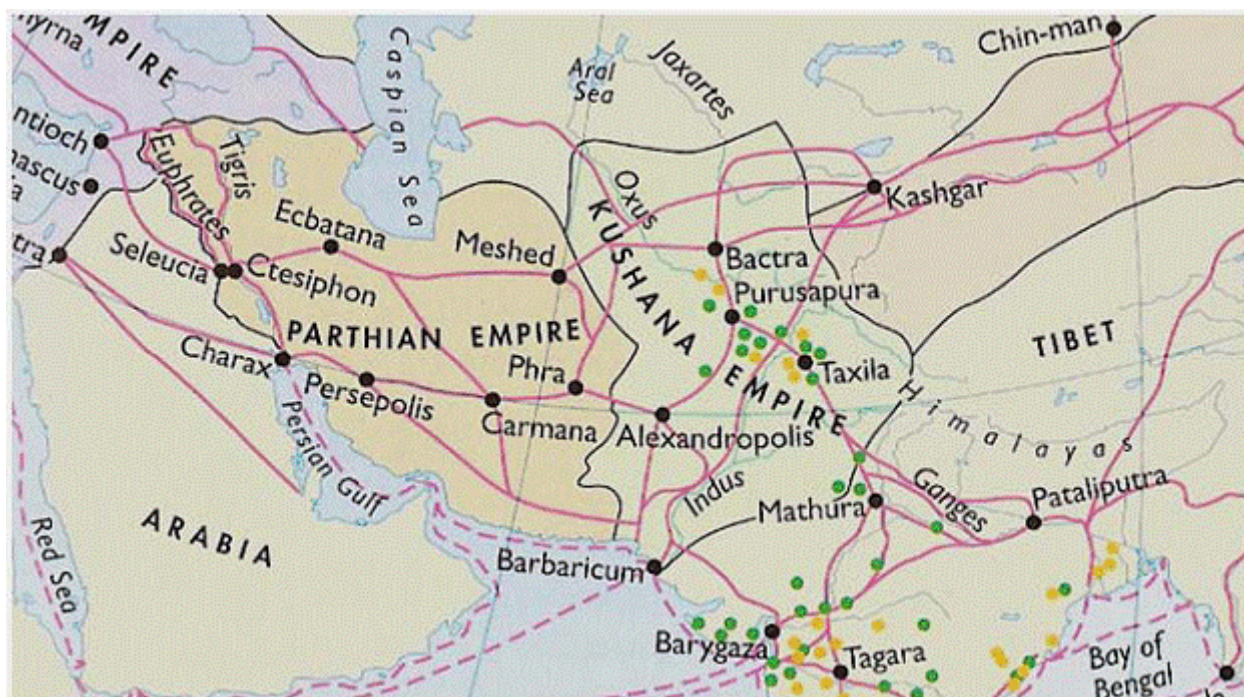
بعد از کانیشکا جانشینان او بیشتر به زندگی در سرزمینهای حاصلخیز هند، تمایل پیدا کردند. در نتیجه به تدریج به سوی هند رفته و در میان آن ملت، به تحلیل رفتند و آخرین پادشاه این سلسله نیز در هند از بین رفت. جمعا این طایفه 180 سال بر افغانستان حکومت کرد. بعد از اینکه حکومت مقتدر کوشانی از بین رفت، دولت مقتدر و سراسری به وجود نیامد و امارتهای کوچک محلی در کشور جای آن را گرفتند که صرفا در حوزه قدرت منطقه ای خود فرمانروایی داشتند. در برابر کوشانیان و بعد از آن یفتلیها، زبان مورد استفاده قرار می گرفته که آنرا می توان مادر زبان دری کنونی دانست. قدیمی ترین ایر این زبان، در کتیبه ای که بر اثر حفاری یک گروه باستان شناس در بغلان صورت گرفته، به دست آمده که متعلق به قرن دوم میلادی است.

در زمان کوشانیان دینهای متعددی مانند بودایی، زردشتی و برهمنی در افغانستان وجود داشته است. در این زمان علمای مذهبی، دانشمندان و هنرمندان در نظر حکومت و جامعه مورد احترام بودند و همچنان فرهنگ و ادب و هنر در حال توسعه و رشد بود. به گونه ای که معماری و هیکل تراشی آنقدر در افغانستان پیشرفت کرد که تا هنوز مجسمه های حیرت انگیز بودا در بامیان ناظران را به حیرت و ا می دارد.

دوره کوشانی‌ها را می‌توان دوره تمدن جدیدی برای افغانستان محسوب کرد: این خاندان در پیکرتراشی پیشرفت‌های بسیاری کرد و بت‌های ۳۵ و ۵۳ متری بامیان که توسط طالبان نابود شدند از یادگارهای همین دوره بودند. خاندان کوشان در حوالی سال ۲۲۰ میلادی، زمانی که خاندانهای کوچکی اینجا و آنجا سر بلند کرده و برخی از نقاط را تصرف نمودند منقرض گشت. انقراض خاندان کوشانی پایان یک عصر یا دوره شکوفایی فرهنگی و هنری بود که دیگر هیچگاه در افغانستان تکرار نشد.



امپراطوری کوشانیان



امپراطوری کوشانیان در شرق امپراطوری پارتیان از 1 الی 300 میلادی

دولت یفتلی (450- 568 میلادی)

یفتلی ها مانند کوشانیها از اقوام سیتی بودند ، که از قسمت شمال شرق افغانستان در حوزه رود جیحون به طرف افغانستان هجوم آورده و تا اواخر قرن سوم میلادی، تمام سرزمینهای شمال این رود را به تصرف خود در آوردند. تا قرن پنجم میلادی یفتلیها نتوانستند از ناحیه شمالی رود جیحون به صورت کامل عبور کنند و لذا جنگهای پراکنده بین آنها و اقوام کوشانی که حکومت را در دست داشتند ، روی داد. در اوایل قرن پنجم بود، که از یک طرف قدرت یفتلیها افزایش پیدا کرد و از طرف دیگر کوشانیها رو به ضعف نهادف و یفتلیها تا سال 425 میلادی موفق شدند، تمام باختر را به تصرف خود در آورند و در تخارستان حکومت تشکیل دهند. در این هنگام کوشانیها از شمال کشور عقب نشستند و این عقب نشینی تا دشتهای اطراف رودخانه کابل رسید. در نتیجه یفتلیها از کوههای بلند هندوکش عبور کردند و وادیهای اطراف کابل و قندهار و زابل را تصرف کردند. به زودی قلمرو این حکومت در سرتاسر خاک افغانستان، از مرو تا کشمیر گسترش یافت.

افغانیلو و مهر پور، در تلاش برای تاسیس دولت یفتلی، پس از حدود نیم قرن عبور این قوم از رود جیحون ، موفق به تشکیل قدرتمندترین حکومت در افغانستان شدند. مقتدرترین شاه این سلسله پادشاهی بود که بنام اخشنور شهرت یافت. اخشنور موفق شد وحدت افغانستان را از کناره غربی رود هریرود تا وادی کابل و هلمند تحکیم بخشد و یک دولت قوی را بوجود آورد. این شاه مقتدر در حدود نیم قرن حکومت خویش حیطه تصرف خود را از مرزهای فارس تا ختن و چین و هند گسترش داد، و در شرق کشور حکومت گوپتاهاى هند را مورد تهدید قرار داد.

پس از اخشنور، توره منه پادشاه مشهور یفتلی است که بیشترین توجه خود را به فتح هند مبذول داشت. دولت گویتهای هندی را که که در زمان اخشنور به خطر افتاده بود، کاملاً متزلزل کرد و پایتخت خود را در سیالکوت واقع در پنجاب کنونی قرار داد.

بعد از توره منه، پسرش میهره کوله، در حدود 502 میلادی بر تخت سلطنت نشست. میهره کوله با دو هزار فیل جنگی به هند حمله کرد و در عین حال بلخ و بامیان و بادغیس را مراکز نظامی خود قرار داد. او در طول حکومت خود که حدود چهل سال دوام یافت، توانست خاندان کویتهای را خراجگذار خود کرده و کشمیر را فتح کند.

بعد از درگذشت میهره کوله در سال 524 میلادی دولت یفتلی ضعیف شد، و در عصر خسرو انوشیروان، قوای ساسانی از غرب و نیروهای قبایل ترک از شمال بر یفتلیها تاختند و در جنگی که این قوای متحد در سال 568 میلادی علیه یفتلیها در سغد به راه انداختند، دولت یفتلی را شکست دادند. ولی میانه انوشیروان به زودی با ترکان به هم خورد و دوستی آنان به دشمنی مبدل گشت. به صورتی که درجنگ انوشیرون با رومی ها خان ترک با رومی ها علیه او متحد شد. بعد از سقوط دولت مقتدر یفتلی امارتهای محلی هریک از عناصر کوشانی، یفتلی و خاندانهای ترک تا عصر اسلامی باقی ماندند.

سلسله شیران بامیان (420 تا 958 میلادی)

شیران بامیان از بقایای کوشانیها و یفتلی ها بودند. بعد از قرن پنجم میلادی که امپراطوری یفتلی سقوط کرد، در نقاط صعب العبور کوهپایه های افغانستان مرکزی مانند بامیان، غرjestان، دیراود، جاغوری، مالمستان، شارسنان، گردیز و ... پراکنده شدند و به تشکیل امارتهای محلی پرداختند. بامیان یکی از مراکز آنها بود که سلسله ای معروف بنام شیران بامیان در آن ظهور کرد.

کلمه شیر در اینجا به معنای شاه و حکمران است، و دو شاه از شیران بامیان شهرت بیشتر دارند و در تاریخ از آنها بیشتر یاد شده است. این دو شاه بنامهای " شیرمه " (شیر بزرگ و کبیر)، که هم عصر با بهرام گور پادشاه ساسانی (420 - 439 میلادی) بوده است و " شیر باریک "، به معنای شاه خرد و کوچک یاد می شده اند. شیرمه (شیر بزرگ) در حدود سالهای 420 - 439 میلادی و شیر باریک در حدود 958 میلادی زندگی می کردند که بین این دو، مدت پنج قرن فاصله است. سلسله شیران بامیان که به حدود 17 شاه می رسد، تا عصر نفوذ اسلام بر بامیان حکمروایی داشتند. شاهان بامیان به خاطر اینکه بودایی مسلک بودند از شکار پرندگان و حیوانات و ماهی منع می کرده اند. شاهان این سلسله، تا زمان ورود سلاطین غزنوی و یعقوب لیث صفاری در قرن نهم میلادی در کوهپایه های صعب العبور بامیان به حکمرانی مشغول بودند و بعد از فتوحات لشکریان اسلام به کیش اسلام در آمدند. آنان به زبان دری تکلم می کردند.

لازم به ذکر است که در دوره های پیش از اسلام، مخصوصاً از قرن سوم میلادی، هنگام افول و سقوط امپراتوری کوشانی، یک دوره ملوک الطوایفی در افغانستان به ظهور پیوست که چندین قرن دوام یافت که هر کدام القاب و عناوین خود را داشتند مثلاً امرای کابل به لقب کابل شاهان و امرای زابل به لقب زابل شاهان و امرای بامیان به لقب شیران بامیان و یا شیران شکاری و امرای غرjestان به لقب شار غرjestان و ... یاد می شدند.

ساسانیان (230- 651 میلادی)

بعد از انحطاط و سقوط دولت یفتلی شمال کشور زیر سلطه ترکان، و غرب کشور در قلمرو دولت ساسانی قرار گرفت . در قرن سوم میلادی ارشیر اول سلسله مقتدر و نیرومند ساسانی را بنیاد نهاد که تا چهار قرن دوام آورد. (تسلط ساسانیان بار اول بر افغانستان امروزی در حدود سالهای 230-365 میلادی بود) تمام ایران و قسمتی از خراسان قدیم که افغانستان را نیز در بر می گرفت و برخی از کشورهایی که اکنون همسایه شمالی ایران به شمار می روند، تحت سیطره دولت ساسانی قرار داشتند . اما همچنان جنوب کشور تحت سلطه بازماندگان یفتلی اداره می شد. شاهان ساسانی امپراتوری خویش را تا رود سند و آسیای مرکزی وسعت دادند. در قرن ششم میلادی خسرو انوشیروان ساسانی یفتلی ها را از باکتریا راند و این منطقه بار دیگر به امپراطوری ساسانی پیوست. (تسلط ساسانیان بار دوم 565-644 میلادی)

در این وقت غرب افغانستان شامل مناطق هرات و نیمروز و توابع آن تحت نفوذ ساسانیان قرار داشت که آیین زردشتی داشتند و به زبان پهلوی تکلم می کردند. ولی در مناطق کوهستانی مرکزی و زابلستان و وادی اطراف دریای کابل به نام گندهارا و قسمتهایی از جنوب افغانستان از سلسله جبال هندوکش تا کرانه های سند و مناطق شمال افغانستان که از بقایای کوشانیها و یفتلی ها بودند و از تخارستان تا بادغیس حکم می راندند ، دارای آیین بودایی و برهمنی و زردشتی بودند.

در این زمان که امپراطوری یفتلی افغانستان سقوط کرد، دست سلطه امپراطوری ساسانی فارس، ترکان نوخواسته ی ماورالنهر، و متعاقبا امپراطوری چین در شمال شرق ، شمال، و شمال غرب افغانستان دراز گردید و در بقیه کشور ملوک الطوائفی ظهور و امراء متعدد محلی روی کار آمدند و این تجزیه و تقسیم سیاسی افغانستان با تعداد زبان و ادیان مختلف چون دسته جات زبانهای باختری، سانسکریت و پراکریت و لغات اجنبی ترکی، چینی و ... با دین زردشتی و بودائی ، برهمنی، هندویی و... یک جا شده ، ملت افغانستان را در مرور یک قرن به طرف وادی تفرقه و تشتت سوق می نمود. و از طرف دیگر عدم مرکزیت اداره سیاسی سبب فقدان قوه ی مدافعه ی اقتصادی گردیده تغییرات اخلاقی و مدنی شروع شده سران ملت و مملکت نیز از طرد دشمنان قوی و نجات دادن مملکت مایوس بوده افغانستان بحران سیاسی را تا قرن هفتم میلادی عبور می کرد درچنین وقتی بود که دین اسلام ظهور و توسط قشون عرب در افغانستان نفوذ کرده و در شئون اجتماعی کشور انقلاب بزرگی ایجاد کرد. البته بزرگترین امارت در این هنگام حکومت " رتیبیل شاهان " یا کابل شاهان بود که وسعت قلمرو آنها در زمان اوج قدرتشان از رود سند، در هند تا سلسله جبال هندوکش و از نورستان تا نزدیک " بُست " گسترش داشت.



حمله مسلمانان (افغانستان در زمان خلفا راشدین) (643 – 661 میلادی)

در قرن هفتم میلادی هنگامی که تمدن قدیم عالم، آنکه از منبع یونان سرچشمه گرفته بود، رو به انحطاط داشت و امپراطوری روم دستخوش تجزیه و فساد گردیده بود، ایتالیا جلال سابق را از دست داده و هسپانیه (اسپانیا) نظم و آبدای خود را باخته و خلاصه قسمت بزرگی از اروپا گرفتار تسلط طوائف بربر بود، در آسیا نیز امپراطوری فارس راه اضمحلال پیموده و کشور پهناور چین و هند در زیر جبروت امپراطوری آسمانی و ملوک الطوائفی کوفته می شد، همچنین در آفریقا کشور مصر مبتلای ظلم و جهل بود و در بیشتر نقاط روی زمین فقر و قساوت، ظلم و جهل حکومت می کرد (از قاره اعظم آمریکا هم که چیزی و اثری در دست نبود تا واسطه صلح شود)

در چنین وقتی در گوشه ای از شبه جزیره ی گرم و خشک عربستان حضرت محمد (صل الله علیه و اله و سلم) پیامبر بزرگوار اسلام مبعوث و قرآن کریم نازل و دین اسلام ظهور کرد. و به زودی چندین ملیون نفوس عربی که به مقتضی تاثیرات اقلیمی استعداد ترقی در امور جنگ و ادب داشتند دور هم جمع آمده و برای پیشبرد اصول اسلام که بر بناء توحید، آزادی، مساوات و عدالت قرار داشت کمر بسته ایثار و فداکاری را در این راه وظیفه دینی خویش پنداشتند و در مقابله با اردوهای دو امپراطوری بزرگ جهان یعنی روم شرقی و فارس فاتح و پیروز گردیدند. و در ده دوازده سال بیرق اسلام بر فراز دمشق و مداین افراخته شد، و در ظرف یک قرن طوفان فتوحات اسلام از پشت دیوارهای قسطنطنیه تا کناره اطلس و از آبشارهای نیل تا دریای فزوین پیشرفت. و دوصد هزار عسکر بی نظیر و یک هزار و دوصد کشتی عرب از سواحل بحیره خزر و سیاه تا بحر عرب و عمان و از کناره هسپانیا تا فرغانه جولان و آبهای مدیترانه را شکافتند.

در سال 22 هجری امپراطوری ساسانی فارس از پا در افتاد و یزدگرد پادشاه آن کشور در افغانستان پناهنده شد، سپاه عرب به تعقیب وی پرداخت و افغانیان راه را باز گذاشتند، زیرا می خواستند دشمن دیرینه را به دستگیری مهمان تازه از پا در آورند، همان بود که یزدگرد با قوای ترک، در جنگ مردانه قشون اسلام شکست خورد، و سپاه امپراطوری چین از امداد پادشاه ساسانی دست باز کشید، افغانها هم فرصت را از دست نداده در سال 31 ه.ق- ۶۵1 میلادی یزدگرد سوم را در مرو بکشتند و به این ترتیب مملکت را از استیلاء هر سه قوت ساسانی، ترکی و چینی نجات بخشیدند. ولی در عوض حریف قوی و جدیدی پیدا کردند، که قشون فاتح و با ایمان و افسران زبردستی در اختیار خود داشت، تا زمانیکه افغانها یزدگرد را از میانه برداشتند، قشون عرب در تحت قیادت افسران ناموری مثل احنف، سهل، عبدالله عاصم، حکم و ساریه بلاد مشهوری چون مرو، نیشابور، کرمان، زرنج و... را در دست داشتند و ستون عربی در خط هرات و بلخ حرکت می کرد.

اما افغانها مجال نداده و در سال 32 هجری به سرداری قارون هراتی به مرکزیت عرب در خراسان بزرگ یعنی شهر نیشابور حمله کردند. قارون ابر شهر نیشابور را اشغال و مردم نائب ربیع ابن زیاد را از سیستان راندند ولی به زودی قارون هراتی را در یک جنگ شبانه از بن بردند و به ترتیب جنگهای جدی عرب و افغان آغاز شد و دو صد سال به طول انجامید. افغانها در سال 37 هجری مجدداً به فعالیت آغاز و در سرحدات نیشابور دروازه خراسان را بر روی اعراب بستند و حکام ایشان را دیگر راه ندادند.

از سال 22 تا 41 هجری سران سپاه عرب با روح و حقیقت اسلام موافق، و دارای علو افکار، عدالت، و اخلاق حسنه بوده و در مقابل اجانب سه شرط می نهادند. 1- قبول اسلام، در این صورت فاتح و مفتوح حقوق مساوی داشتند 2- جزیه، در این حال مفتوحین پول مقرر را داده در سایر شئون دینی و داخلی خود آزاد بودند 3- جنگ، در این صورت مرد و مال مفتوحین آنچه به دست عرب می افتاد، جز غنیمت ایشان بود، معهذا از سفک دماء و ظلم و افراط خودداری می کردند.

افغانستان در زمان خلافت بنی امیه و بنی عباس (661 - 820 میلادی)

در سال ۴۷ هجری قمری (۶۶۷ میلادی) که خلافت پیامبر بزرگوار اسلام (صل الله علیه و اله و سلم) به امپراطوری اموی انتقال یافته بود اعراب از طریق هرات از آمودریا گذشتند و توانستند مرکزیت عرب در نیشابور و یک قدم بیشتر در مرو استوار نمایند. در سال 51 هجری پنجاه هزار عرب با آل و عیال خویشتن وارد خراسان شمالی گردیده و برای دایم مقیم گردیدند و به اینصورت ریشه ی خویش را در افغانستان فرو بردند معهذا نفوذ نظامی و سیاسی ایشان به طور مستقیم هنوز محدود به نیشابور و مرو بوده، و سایر بلاد افغانی در زیر اداره حکام محلی قرار داشتند. در سال 61 هجری سران محلی کشور که به حملات نابه هنگام ضد عرب می پرداختند در یکی از شهرهای خوارزم به هجوم شدید و مهیب افسر اعزامی مسلم ابن زیاد حاکم عربی خراسان دچار شدند و متعاقباً انقلابات ملی در هر گوشه و کنار مشتعل گردیده و در سال 65 هجری افغانها توانستند استقلال مناطق تحت نفوذ عرب را در تحت قیادت عبدالله حازم حاکم عربی خویش اعلام نمایند. در سال 72 هجری این اعلان استقلال توسط بکیر ابن وشاح حاکم دیگر عربی خراسان تجدید شد،

اما هیچکدام دوامی نکرد و به جایی نرسید. در سال 77 هجری امیه حاکم عربی خراسان به شهر بلخ سوقيات نمود ولی مدافعه مردم او را منهزم و به مراجعت و قناعت به مرو مجبور نمود.

پایتخت دمشق از مدافعه طولانی افغانهاخته شده و برای یک طرفه کردن کار، مشهور ترین افسر خویش قتیبه را با عسکر مکمل به افغانستان سوق نمود، این شخص مدتی مجبور بود که با سرداران ملی دست و پنجه نرم نماید، گرچه قتیبه توانست حکمرانان بوی بدخشان، بلخ، میمنه، شبرغان، و حتی مردی چون نیزک بادغیسی را مغلوب و حکام کابلستان و خوارزم را به ادای باج و جزیه محکوم و شهر فاریاب را آتش زند و هزاران نفر مدافع کشور را معدوم نماید. معهذا خودش در اثر یک انقلاب عسکری عرب و ملی خراسانی کشته شد و بعد از او سرداران عرب که دارای پنجاه و سه هزار مرد جنگی در خراسان مفتوحه بودند، کار مهمی در افغانستان انجام نداده و بیشتر مصروف ماورالنهر شدند. تا سال ۹۱ هجری قمری (۷۰۹ میلادی) که بر سرزمینهای باکتریا مسلط شدند با مقاومت شدید مردم روبرو شدند و در برخی موارد تلفات سنگین جانی را نیز متحمل شدند. در کابل اعراب با ایستادگی جوانی بنام رستمدا کابلی روبرو شده چندین شبانه روز در محاصره ماندند، آخر قوای تازه دم اعراب تحت فرماندهی یکی از سرداران عرب به نام لیث ابن قیس معروف به شاه دوشمشیره به کمک سپاهیان رسیدند. لیث کابل و حومه آن را به تصرف درآورد.

به این ترتیب از سال 23 تا سال 129 هجری مدت یکصد سال بین عرب و افغان نبرد سیاسی و نظامی دوام داشت، گرچه عربها نتوانستند در طول این مدت تمام افغانستان را اشغال کنند، اما افغانها هم موفق به تخلیص مناطقی که عربها اشغال کرده بودند نگردیدند، زیرا قوا ملی متشتت و ولایات مملکت به ملوک الطوائفی منقسم و لهذا مرکزیت اداری و نظامی مفقود بود، و فعالیت انفرادی قوم در برابر یک امپراطور معظمی که قسمت بزرگی از روی زمین را به دست داشت نمی توانست به جای رسد، لکن بالاخره افغانها به نقطه حساسی تماس کردند و مردی از میان آنها درخواست که تمام معایب را می خواست از بین بردارد.

ابومسلم خراسانی که دارای عقل سرشار و عزم قوی بود در اوان جوانی به سرعت مرکز و محور فعالیتهای ملی قرار گرفت. او با حزب سری بنی عباس که دشمن خونی سلسه بنی امیه بودند تماس حاصل و نام خانواده آنها را که مذسوب به عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر اسلام بودند آلت اجرای منظور سیاسی خود قرار داده و بلافاصله از ولایات مختلفه افغانستان اسلامی چون هرات، بوشنک، مرغاب، مرو، نسا، ایبورد، طوس، سرخس، بلخ، چغانیان، غور، تخارستان و ... در حدود صد هزار نفر عسکر داوطلب جمع و با لقب شاهنشاه امارت خودش را در سال 120 هجری با خلع امپراطوری بنی امیه یکجا اعلان کرد. سپاه ابومسلم بیشتر سواره و خر سوار و دارای بیرق سیاه و اکثرا ملبس به لباس سیاه بودند. ابومسلم چون نمی توانست نظر به ذهنیت آن روزه عالم اسلام، خلافت اسلامی را برای خویش ادعا کند، لذا سلسله عباسی را به روی کار کشیده و بلافاصله دست به عملیات حربی دراز کند، او توانست به سرعت هزارها نفر عرب طرفداران اموی را در افغانستان تباه و حکومت ملی خویش را از بدخشان تا نیشابور و از سیستان و بلوچستان تا سند برقرار سازد. آنگاه در اثر سوقيات بزرگ خود تمام مملکت فارس، عراق و ماوراالنهر را اشغال و دولت اموی را معدوم و خلافت عباسی را در بین النهرین تاسیس نمود.

ابومسلم که یکی از بزرگترین سرداران جهان و نمونه کاملی از لیاقت عنصر افغان به شمار میرود نه تنها پادشاه افغانستان اسلامی و شهنشاه ماورالنهر و فارس بود بلکه بواسطه خانواده برمکی بخلی و عده ای از قشون افغانی در مرکز

خلافت عباسی، امور امپراطوری اسلامی را نیز در دست خویش داشت، ولی هنگامیکه فریضه حج را ادا و می خواست از فارس به افغانستان عودت نماید، حسب در خواست منصور دومین خلیفه دست نشانده خود به بین النهرین عودت و در زیر پرده خدعه و خیانت کشته شد، و مجددا دست تسلط عرب در افغانستان دراز گردید. ولی سرداران ملی افغانستان در هر حصه ی مملکت بر ضد امپراطوری عباسی مسلح گردیدند که تا آخر قرن دوم هجری با دولت عباسی سرگرم کارزار شدند.

از طرف دیگر خانواده برمکی افغان در مرکز خلافت بغداد برای تقویت نفوذ خراسانیان مجاهدت کرده و تمام رشته های امور دولت را به دست گرفته بودند، فضل بن یحیی شخصا در افغانستان به حیث حاکم عباسی وارد و در رفاهیت و آبادی هموطنان خود سعی بسیاری کرد. ولی خلیفه هارون الرشید نگذاشت و این خاندان مشهور را منقرض ساخت اوجعفر برمکی را به دار آویخته فضل و یحیی برمکی را در زندان محکوم به جان دادن نمود، همچنین تمام آل برمک را از میان برداشت و خود شخصا برای فروزشاندن آتش انقلابات افغانستان و ماورالنهر به جانب خراسان حرکت کرد، امیر حمزه سیستانی برای مقابله این سپاه بزرگ سی هزار عسکر ملی آراسته و از زرنج به استقامت نیشابور و طوس حرکت نمود، هارون قبل از جنگ در سال 193 در خراسان فوت نمود و در طوس دفن شد. (محل دفن هارون الرشید در پایین پای قبر هشتمین امام شیعیان در مشهد- ایران است)

سران افغانی برخاستند و بر خلافت پسر هارون خلیفه جدید بغداد، محمد امین، در شهر مرو پسر دیگر هارون را که مامون نام داشت و از مادر هراتی بود به امپراطوری اسلام برداشتند. پیشرو یک میلیون افغانی در این عملیات فضل به سهل خراسانی معروف به ذوالریاستین بود که به زودی توانست جای خاندان برمکی را به نحو کاملتری پیدا کند بلکه معنا زمام مهام امپراطوری اسلام را در کف مردان افغانی گذارد. فضل در اثر سوقيات قوی به زیر قیادت افسر مشهور افغانی (طاهر هراتی) مشهور به ذوالیمینین، بغداد و کشور های عربی را اشغال و خلیفه امین را سر برید. و به همین علت خراسان مرکز امپراطوری اسلام گردید، ولی این تسلط سیاسی افغانستان دیری نپایید و مامون عباسی به زودی فضل را به خدعه و حيله در سرخس به دست دیگران از بین برده و مجددا پایتخت امپراطوری اسلام را از مرو افغانستان، به بغداد بین النهرین منتقل ساخت.

به این ترتیب از سال 22 هجری تا سال 205 هجری سر و کار ملت افغانستان با ملت عرب بوده و در نتیجه در افغانستان دین اسلام و زبان عرب با علوم اسلامی انتشار یافت. همینکه افغانها در قرن اول هجری به قبول اسلام شروع کردند به زبان عرب و علوم محدوده اسلامی مثل قرآن، تفسیر، حدیث و فقه، پیشرفت کرده و رجالی چون امام اعظم ابوحنیفه، لغمان کابلی الاصل، امام احمد ابن حنبل مروزی، ابن المبارک مروی، حافظ ابن عبدالله، محمد بن نصر مروزی، ابوداود سجستانی، ابو خالد کابلی و امثالهم تا قرن سوم هجری به دنیای اسلام تقدیم کردند.

و چون زبان توانگر عرب استعداد خارق العاده داشت، در تمام افغانستان زبان دینی، رسمی، علمی و ادبی قرار گرفت و علما، شعرا و نویسندگان افغانی در آن زبان به ظهور رسیدند. در این میان زبان و لهجه های قدیمه افغانستان، که یکی هم زبان دری بود در بین توده معمول و ادب آن عبارت از یک نوع منظومه روستایی به شمار می رفت، ولی زبان دری بیشتر استعداد علمی شدن را نداشت، لهذا به قبول لغات عرب مجبور، و به این وسیله زبان ثروتمند گردید، تا آنکه در قرن سوم هجری ادب جدید فارسی را تشکیل و در همان قرن حنظله ی بادغیسی از متقدمین شعرای فارسی زبان

افغانستان پا به دنیا نهاد. و بعد از وی محمد وصیف سیستانی، شاعر دیگر پادشاه مشهور افغانستان (یعقوب لیس صفاری) را در سال 253 هجری به زبان شعر فارسی مدح کرده.

ابو مسلم خراسانی



دولت طاهریه افغانستان (طاهریان) (820 – 873 میلادی)

با انتقال مجدد پایتخت امپراطوری اسلام از خراسان به بغداد توسط مامون عباسی، افغانیان دل از دست ندادند و هنوز مردی از ایشان چون طاهر ذوالیمینین در بغداد زنده و امید آنها را به سوی خود می کشید. طاهر بن حسین بن مصعب بن فرخ، از اهالی پوشنگ هرات، مردی مال اندیش، مجرب و عاقل بود، او سرگذشت مردان فداکار افغانی در میدان جنگ به مقابل سلطه عرب و همچنین از داستانهای خانواده برمکی و سهل خراسانی مطلع بود، پس راه میانه ئی را انتخاب نمود. و در دربار بغداد سعی زیادی کرد تا از طرف مامون به سمت امیر خراسان مقرر و در سال 205 هجری وارد افغانستان گردید. همینکه سالی از امارت او گذشته و افغانستان مفتوحه را از تخارستان تا سیستان تامین و منظم ساخت، در سال 206 هجری استقلال افغانستان اسلامی را اعلان و نام خلیفه عباسی را از خطبه بیفکند، به این ترتیب بعد از دو قرن جهد و کوشش بالاخره افغانستان موفق شد تا استقلال خویش را در مناطق مفتوحه شمال و غرب کشور در مقابل عرب اعلان و تحکیم نماید.

طاهر ذوالیمینین موسس حکومت طاهریه افغانستان در سیاست داخلی و خارجی کشور، راه اعتدال می پیمود چون از ناکام شدن سیاست شدید و امپریالیستی ابومسلم خراسانی در مقابل خلافت و سیاست امپراطوری اسلامی عباسی آگاه بود نمی خواست مجددا این رویه را امتحان نماید. همچنین او سیاست تفریطی خاندان برمک را که هست و بود خویش را در راه ترقی اعتلاء عرب گذاشتند نمی پسندید، لهذا او خواست تا جایی که میسر است استقلال سیاسی افغانستان را تامین کند

و هم رشته روابط را با خلافت عربی از هم نگسلد. ولی عمر طاهر با اعلان استقلال در 206 پایان یافت و در این مدت کوتاه ولایات تخارستان، بلخ، میمنه، مرو، هرات، نیشابور، کرمان و سیستان را تامین و به این صورت برای پسر خویش صفحات شمالی و غربی کشور را به حیث مملکت مستقلی به میراث گذاشت.

طلحه پسر طاهر تا روز چهارشنبه 26 ربیع الاول سال 213 هجری جانشین پدر خود بوده، سیاست استقلالی و روابط احترام کارانه را با مقام خلافت اسلام پیروی می نمود. جانشین طلحه، علی، برادر او بود که با شورش مردم دچار و در جنگ کشته شد. لهذا عبدالله بن طاهر پسر بزرگ ذوالیمینین که تا آنوقت به حیث سپهسالار خراسان به دربار بغداد مقیم، و کارهای درخشان نظامی را در ممالک شام، فارس و مصر، به طرفداری خلافت عباسی انجام داده و مثل پدر در سیاست و نظام، مرد نام آوری به حساب می رفت، شخصا به افغانستان وارد و زمام امور حکومت را به دست گرفت. عبدالله در سال 182 هجری متولد و در ربیع الاخر سنه 230 هجری در نیشابور وفات یافت. این شخص برجسته در تامین افغانستان شمالی و غربی و تحکیم بنیه ی سیاسی آن سعی زیاد کرد و همیشه به واسطه کمکهای نظامی خویش، در مقابل اعتشاشات ولایات فارس و طبرستان سبب احترام و امتنان خلفای عباسی گردیده دست افغانستان را در امور امپراطوری عباسی دراز نگه داشت.

ولی خراسانیان تا این درجه نزدیکی او را با عرب نمی خواستند، و از همه بیشتر سیستانیان بر ضد او فعالیت می کردند به هر حال بعد از مرگ این امیر فاضل شاعر و موسیقی دان پسر او طاهر به حکومت نشست و تا سال 248 هجری دوام نموده طاهر در سیاست خویش روش پدر را تعقیب نموده و سیستانیان نیز مخالفت قدیم خویش را ادامه دادند. مخصوصا یعقوب صفاری در عهد او بسیار قوت گرفت، و بالاخره هم او بود که سلطنت بزرگی در افغانستان تاسیس نمود. بعد از مرگ طاهر ابن عبدالله، پسر او محمد ابن طاهر که اوصاف بزرگان خاندان خویش را نداشت، بحکومت رسید. لهذا غفلت و عدم کفایت او سبب شده که اولاً ولایت طبرستان و گرگان که از مدتی مربوط به افغانستان گردیده بود، از دست رفت و ثانیاً یعقوب صفاری توانست سیستان و باز هرات را اشغال و بالاخره امارت طاهریه را برای همیشه خاتمه دهد.

(2 شوال 259 هجری)

دولت صفاری افغانستان (صفاریان) (867 – 904 میلادی)

در همان قرن اول هجری و عصر خلافت راشد اسلام، بین عربها بر سر جانشینی حضرت پیغمبر آخر الزمان (صل الله علیه و اله و سلم) اختلافات دامنه داری پیدا شد. و عامل اصلی این اختلافات این بود که عده ای گفتند پیامبر در مورد جانشین خود هیچ کس را مشخص نکرده و با وجود سفارش وصیت کردن هر مسلمان قبل از فوت، خود شخص پیامبر وصیت نداشته است. این اختلافات مخصوصا در دوره امپراطوری بنی امیه قوت گرفت و در بین تمام مسلمانان گیتی پراکنده گردید. به علاوه عصبیت عرب در این دوره شدت کرده، و عکس العمل آن در بین ملل غیر آشکارا گردید. در دوره امپراطوری بنی عباس تمام این مخالفتها جامه عمل پوشیده و فرقه های متعددی در بین ملل اسلامی ظهور کرد، مثلا طرفداران بنی امیه، که دارای بیرق سفید بودند، طرفداران اهل بیت پیغمبر که از بنی هاشم بودند و امامان تشیع از این طایفه هستند بیرق سبز استعمال می کردند، طرفداران بنی عباس و ضد اموی و علوی که در بیرق و لباس رنگ سیاه داشته و این رنگ را از افغانستان و ابومسلم استفاده کرده بودند، فرقه خوارج که بر ضد همه ی اینها بوده، یکنوع

جمهوری خواه و افراطی در سیاست و دین به شمار می رفتند و بیرق سرخ استعمال می نمودند. خوارج انتخاب خلیفه اسلام را به شکل آزاد از ملل عجمی (عناصر غیر عربی) و عربی قبول و در صورت ارتکاب نامشروع خلیفه، عزل و قتل او را پیشنهاد می کردند و همچنین دهها فرقه دیگر.

به هر حال فرقه خوارج از نقطه نظر سیاست افغانستان را مرجع خود دانستند زیرا افغانستان از نظر سیاست، بر ضد امپراطوری های اموی و عباسی بوده و مدتها قبل (در عهد خلافت امیرالمومنین علی علیه السلام) چندین هزار خوارج عربی را در ولایت سیستان و فراه خود قبول کرده بود. همان بود که ولایات افغانستان، برای همیشه مرکز هیجانات و فعالیت های سیاسی بر ضد امپراطوری عباسی و اموی عرب شمرده می شد.

در چنین وقتیکه امارت طاهریه خراسان به میدان برآمده، و سیاست اعتدال و میانه روی برای مدت نیم قرن در مقابل عرب ادامه داد، که البته مطبوع خاطر اکثریت ملت نبود لهذا دامنه ضدیت با این پالیسی در ولایات افغانی مخصوصا در سیستان وسعت اختیار کرد و بالاخره به تشکیل یک دولت شدید و جدی افغانی منجر گردید. موسس این دولت همانا یعقوب ابن لیث صفاری مروی، از اهالی سیستان است که در سال 253 هجری به دست رفقای سلحشور خویش سلطنت خود را اعلام کرد.

دولت صفاری افغانستان در سیاست داخلی و خارجی بر خلاف حکومت طاهریه، روش جدیدی را در پیش گرفت به این معنا که در داخل نقشه از بین بردن ملوک الطوائفی افغانستان و توحید دینی مملکت رابه واسطه نشر دین مبین اسلام طرح کرد، و در سیاست خارجی ضدیت با امپراطوری عرب و تشکیل یک شهنشاهی اسلامی افغانی را در خاکهای متصرفه عرب، از قبیل کشورهای فارس، ماورالنهر و حتی عراق عرب در نظر گرفت، البته تمام این پروگرام وسیع در مدت کوتاه دولت صفاری که تقریبا نیم قرن بود عملی نشد، ولی قسمتی از آن در داخل و خارج کشور جامه عمل پوشیده، توانست مثلا در داخل ولایات سیستان، زابلستان، کابلستان، تخارستان، بلخ، نیشابور، کرمان، و در خارج ولایات فارس، طبرستان و آمل، خوزستان را همه جزء دولت صفاری قرار دهد.

از دیگر طرف، زرنج پایتخت مملکت و ولایت سیستان در آبادی و عمران پیش رفت، و اردوی افغانی قوی و منظم گردید، زبان فارسی افغانستان نیز که مرکب از لسان دری قدیم مملکت و لغات مستعار عربی بود، ترقی کرد برای مقابله وسیع عرب حاضر میشد حتی اولین قصیده به این زبان جدید در مدح پادشاه صفاری، از طرف محمد بن وصیف سکزی شاعر افغانی سروده شد.

دولت صفاری ملوک محلی گردیز، کابل، بلخ، و بدخشان را مغلوب و مطیع و هم دین اسلام را، در کابل تا اندازه ئی ترویج نمود. در این اوان یک حکومت قوی و ملی دیگری در شمال افغانستان به واسطه خاندان سامانی بلخی تاسیس گردید و خلافت بغداد توانست، با وسائل دیپلوماسی آتش عدوان و نفاق را بین این دو حکومت افغانی مشتعل سازد، چنانچه از طرفی حکومت سامانی را بر علیه دولت صفاری بنام امیرالمومنین و خلیفه اسلام تحریک، و از طرف دیگر منشور حکومت ماوراءالنهر را به پادشاهان صفاری بخشید. دولت صفاری نیز که توحید اداری را در تمام افغانستان قدیم در نظر داشت بر ضد دولت سامانی سوق شد و در نتیجه در عرصه رزم منع و از بین رفت.

به هر حال چنانکه حکومت طاهریه استقلال سیاسی قسمتی از کشور و آبادی و ترقی زراعت، و پالیستی مدارا و ارتباط سیاسی را با مرکز خلافت بغداد، به حیث یک دولت مقتدی بها می داد. دولت صفاری افغانستان، استقلال و وحدت اداری تمام افغانستان و ضدیت با خلافت بغداد و ترویج زبان فارسی در مقابل زبان عربی، و بالاخره تقویت و تشکیل عسکر، و یک امپراطوری بزرگ را در نظر گرفت، یعقوب ابن لیث صفاری موسس دولت صفاریان مرد اولوالعزم و عالی همتی بود، مردم که حیثیت شهرت وجوانمردی یعقوب را از زمان عیاری او تا آن وقت شنیده و دیده بودند، با او بیعت کردند، همان وقت بود که یعقوب به حیث پادشاه اول مخالفین داخلی را از بین برداشته و دوباره ولایات غربی و شمالی افغانستان را الحاق و به طبرستان سوقیات و آمل را فتح کرد. آن وقت که معتصم بالله خلیفه بغداد مخالفی اظهار و مردم را بر ضد یعقوب تحریک کرد یعقوب نیز به عزم استیلای بغداد، حرکت، و بعد از فتح فارس و خوزستان به عراق عرب نزدیک شد و در جنگی که بین طرفین رخ داد، یعقوب به خوزستان عقب کشیده هنوز یعقوب به حمله دوم مبادرت نکرده بود، که در جندشاپور، در سال 265 هجری از دنیا گذشت. عمرو برادر یعقوب که جانشین او شد، با خلیفه بغداد مفاهمه نموده منشور حکومت فارس و اصفهان، و شحنگی بغداد را حاصل، و تادیه سالانه 20 هزار درهم را به خزانه خلیفه پذیرفت، و خود مشغول تامین داخل کشور و مملکت فارس گردید.

الموفق خلیفه عباسی به سیاست دیرینه، که مخالف تشکیل دولت قوی در افغانستان بود، باز بنای اقدامات و تحریکات را گذاشت، خلیفه یکی از احفاد فراری خاندان طاهری را از یک طرف، ونصر ابن احمد سامانی را از طرف دیگر بر ضد پادشاه صفاری گذاشت، لهذا محمد پسر عمرو با قشون مکملی به استقامت بغداد حرکت نمود و خلیفه به مدافعه برخاست اما پسر پادشاه صفاری بدون جنگ با شخص خلیفه المسلمین مراجعت و در راه سیستان از دنیا در گذشت (سال 274 هجری)

عمرو در سال 276 مجدداً به فارس سوقیات کرده عسکر خلیفه را مغلوب و از شیراز به خوزستان و از آنجا به اهواز کشید، و نام خلیفه را از خطبه انداخت، المعتضد خلیفه جدید نیز از راه مصالحه پیش آمد و عمرو به افغانستان عودت نمود. از این بعد عمرو خواست، حکومت سامانی افغانی را ز ماوراءالنهر براندازد، زیرا او تشکیل یک شهنشاهی را آرزو داشت، و هم دسیسه بغداد بین هر دو را قبلاً به هم زده بود، همان بود که اردوهای طرفین در نزدیکی بلخ در سال 287 هجری به یکدیگر تصادم و لشکر صفاری مغلوب، و شخص پادشاه اسیر گردیده و از طرف امیر اسماعیل سامانی به بغداد اعزام شد. بالاخره این پادشاه مشهور و لایق در سال 289 هجری در زندان بغداد جان داد.

پس از عمرو بن لیث طاهر ابن محمد بن عمرو به پادشاهی افغانستان رسید، ولی از آنجا که این دولت بزرگ رو به انحطاط می رفت، لذا مساعی و سوقیات پادشاه جدید در کشور فارس بر ضد امپراطوری عباسی به جایی نرسید و پادشاهان سامانی بودند که در سال 299 هجری انقراض دولت صفاری را اعلان نمودند.

شاهان صفاری:

یعقوب ابن لیث صفاری سال 253-265 هجری

عمرو ابن لیث سال 265-287 هجری

سلاطین سامانی افغانستان (892 – 999 میلادی)

خاندان سامانی اصلاً از بلخ بوده، منسوب به سامان است که مردی ساربان بود. پسر سامان وقتیکه مامون عباسی در مرو بود با چهار پسر خود جزء مامورین او قرار گرفت. و هنگام تأسیس حکومت طاهریه در افغانستان بر ترقی مراتب پسران وی افزود. ابراهیم پسر الیاس یکی از افراد آن خاندان بود که در حکومت طاهریه رتبه سپه سالاری کل قوا را حاصل کرد، بعداً اعتبار آن خاندان طوری افزود که المعتمد خلیفه عباسی، در سال 261 هجری منشور حکومت ماوراءالنهر را به امیر نصر نواسه اسد سامانی فرستاده، امیر اسماعیل برادر آن شخص است که به حیث وکیل نصر در بخارا مرکز اختیار نمود.

بعد از این تا سال 389 هجری در مدت 128 سال، این دولت بزرگ و مدنیت پرور دوام و بر تمام افغانستان شمالی، غربی و ماوراءالنهر و قسمتی از کشورهای فارس (جرجان، طبرستان، ری) حکمروا بود. شهشاه سامانی افغانستان تهذیب و تمدن اسلامی، زبان و ادبیات فارسی را در تمام قلمرو خویش پیش برده، خدمات عمده‌ای به مملکت نمود.

معهدا سامانیان هنوز به توحید اداری و دینی کل کشور افغانستان موفق نگردیده بودند و مرکز ولایات شرقی مملکت، با ادیان قدیمه و حکومت‌های مختلفه محلی به سر می‌بردند، و در ولایات جنوب غرب و شمال حکومت‌های نیمه مستقل محلی به صفت تحت الحمایه گی امپراطوری سامانی وجود داشتند.

به هر حال امیر نصر، در سمرقند مرکز داشته، و در جنگی که در سال 275 هجری با برادر خود نمود به دست امیر اسماعیل اسیر، ولی مجدداً رها و به امارت خویش دوام داد. اسماعیل بعد از مرگ برادرش در سال 279 هجری پادشاه ماوراءالنهر گردید، در سال 280 هجری از سیحون عبور و دشمن ترکی را مغلوب و در سال 287 هجری عمرو لیث پادشاه صفاری را منهدم و دولتهای افغانی و ماوراءالنهر را وحدت بخشید، بعد از آن به کشور فارس سوقیات، و ولایات طبرستان و ری را اشغال و در سال 295 هجری فوت نمود. ابوالفضل بلعمی وزیر فاضل همین پادشاه بود. امیر احمد پسر اسماعیل لیاقت جانشینی پدر را نداشت، ولی امیر نصر اول پسرش که بعد از کشته شدن پدر خود در سال 301 هجری پادشاه گردید، تلافی مافات نمود. این شخص یکی از پادشاهان غلم دوست و ادب پرور افغانستان به شمار میرود.

دوره حکومت امیر نوح اول بن نصر اول، و عبدالملک اول بن نوح اول و امیر منصور اول بن نوح اول دارای واقعه مهمی نبود. جز آنکه در عهد اخیر الپتگین سپه سالار، اساس دولت غزنوی را در افغانستان گذاشت. اما امیر نوح دوم پسر منصور اول یکی از مشاهیر پادشاهان سامانی محسوب می‌شود. که وزیر دانشمندی چون ابوالحسن عتبی اختیار کرد. متأسفانه این وزیر، در نتیجه مخالفت‌های شخصی رجال بزرگ دولت از قبیل ابوالحسن سمیجور سپه سالار، و ابوالحسن فایق کشته شد و امور دولت مخصوصاً کشور افغانستان مغشوش گردید. بعدها عداوتهای شخصی ابوعلی سمیجور، پسر ابوالحسن سمیجور سپه سالار و ابوالحسن فایق حاکم بلخ، این هرج و مرج را افزود. تا کار به جایی رسید که این، هر دو تن به بغراخان ترکی، پادشاه کاشغر مراجعه و اولی او را به تسخیر ماوراءالنهر تشویق و راهنمایی کرد و دومی بجای مدافعه به او تسلیم شد، و به این صورت تخت بخارا به دست بغراخان افتاد. و امیر نوح فراری توانست

پس از بیماری و مراجعه و مرگ بغراخان ، بار دیگر بر تخت اجداد خویش بنشینند. اما هنوز بوعلی و فایق دست از خیانت نکشیده و هر دو متفقا خواستند آن پادشاه قدیم را از بین بردارند. امیر نوح مجبور بود که به دولت غزنوی افغانستان مراجعه کند و سبکتکین و محمود پسرش نیز در سال 384 هجری به کمک شتافته ، فایق و سمیجور را دفع و مملکت سامانی را تامین نمودند.

امیر منصور ثانی بن نوح ثانی سرگذشت پدر را در پیش داشت و او نیز فایق را در امور مهم دولت قبول کرد. امراء دیگر نیز دست به خیانت زده و حتی ایلک خان پسر بغراخان پادشاه ترکی، کاشفر را به فتح بخارا دعوت نمودند. اما در هجومی که ایلک خان آورد از فایق شکست خورد ، و فایق در عوض این فتح، بابکتوزن مامور بزرگ سامانی متحد شده امیر منصور را اسیر و کور ساخته و عبدالملک ثانی را به پادشاهی رسید. همان بود که دولت غزنوی افغانستان مجدداً مداخله کرده و هر دو نفر را مغلوب نمود. معهذا به زودی ایلک خان تورک به ماوراءالنهر سوقیات کرد ، بخارا را اشغال و دولت سامانی را منقرض ساخت.

شاهان سامانی:

امیر اسماعیل سال 279 – 295 هجری

امیر احمد سال 295 – 301 هجری

امیر نصر سال 301 – 331 هجری

امیر نوح سال 331 – 343 هجری

عبدالملک سال 343 – 350 هجری

امیر منصور سال 350 – 366 هجری

نوح دوم سال 366 – 387 هجری

منصور دوم سال 388 – 389 هجری

عبدالملک دوم 389 – 389 هجری

دوره غزنوی افغانستان (967 – 1201 میلادی)

الپتگین یکی از مامورین دوره ی سامانی بود که به درجه ی سپه سالاری و حکومت افغانستان شمالی رسید. ولی وقتی که در نظریات انتخاب پادشاه سامانی بین او و امیر منصور اول سامانی اختلاف واقع شد، نیشابور مرکز حکومت خراسان شمالی را ترک و وارد شهر غزنی شد، الپتگین به زودی توانست اساس یک حکومت قوی محلی را در غزنه بگذارد.

سبکتگین داماد او ، این دایره را به سمت کابل توسیع و حکومت محلی کابل را از بین برداشت، پیشرفت سبکتگین در اینجا متوقف نشد، رو به شرق، تا سواحل سند حدود طبیعی افغانستان قدیم رسید، و در جنگهایی که در حوزه ی سند با مدافعين پنجاب نمود فاتح بر آمد. سبکتگین در تشکیل چنین حکومتی از ضعف خاندان سلطنتی سامانی استفاده و هم در حمایت عسکری، که از آن خاندان به مقابل دشمنان داخلی وی نمود، رضایت پادشاهان سامانی را حاصل کرد.

سلطان محمود سومین و مقتدر ترین حکمران این دودمان ، پسر سبکتگین است که در تاریخ نظامی و ادبی دنیای شرق مقام بزرگی دارد، محمود هم از نظر دین و هم از نظر اداره افغانستان را وحت بخشیده ، و آنگاه سیاست و علم و ادب کشور را ترقی داد، وی شاهان محلی افغانستان را که از قرن‌ها به این طرف، خواه در دوره قبل از اسلام و خواه در دوره اسلام ، در هر کنج و کنار قرار داشته، و در زمانهای وجود یک دولت بزرگ در افغانستان، به ادای باج و خراجی قناعت، و در آوان عدم وجود چنین دولتی ، مستقلانه زندگی می کردند از قبیل: خاندان حکمران گوزگانان (میمنه و شبرغان) ، آل صفار سیستان (امیر خلف) ، آل سهراب بلوچستان، آل شنسب غور، شارهای، غورجستان (میمنه) ، امراء گردیز، حکام بومی پیشاور، خوارزمشاهیان قدیم، امراء لودی سند و ملتان را از بین برداشت . به این ترتیب محمود اولین پادشاه دوره اسلامی افغانستان است که بعد از دولت یفتلی افغانستان (قرن 6 میلادی) بر تمام کشور خراسان از جیحون و خوارزم تا عمان و از سند تا کویر لوت را سلطنت کرد.

سلطان محمود دامنه امپراتوری خود را از غرب تا بخشهای وسیعی از ایران و در شرق تا رود گنگ توسعه داد. محمود تحت نام جهاد هفده مرتبه به هندوستان حمله نمود و در هر مرتبه این دیار غارت و تاراج نموده به غزنی بر میگشت. محمود یک نابغه نظامی بود ولی از امور دیوانی و دولرداری بویی نمی برد، با یاری وزرای دانشمند و فاضل خود امور دیوانداری و جمع آوری مالیات را پیش می برد. یکی از این وزرای فاضل و مدبر امیر حسنک پسر میکال معروف به حسنک وزیر بود.

محمود شهر غزنی را توسعه داد و آراست و در آن مراکز آموزشی و حوزه های علمی دایر نمود. آنگاه از همه نامآوران و دانشوران و سخندانان عصر دعوت شد تا در غزنی مقیم شوند. می گویند در دربار محمود چهار صد شاعر و عالم جمع شده بودند، عنصری بلخی، فرخی سیستانی، عسجدی مروزی و دانشمند و تاریخنگار بلند آوازه دوران ابوریحان بیرونی از آن جمله بودند. محمود را یک مسلمان خشک و متعصب گفته اند، می گویند که در مذهب سنت سخت تعصب داشت، همچنان با آنهایی که اشتیاق به فرهنگ ایران قبل از اسلام داشتند نیز میانه خوبی نداشت. سامانیان که قبل از غزنویان دولت مستقل خود را در بخارا داشتند، زبان فارسی جایگزین زبان عربی ساختند و از آن به عنوان زبان رسمی استفاده می کردند، اما محمود برای اینکه دل خلیفه بغداد را خوش داشته باشد، دوباره زبان عربی را در قلمرو خویش زبان دولتی ساخت و به تمام کاتبان و دیوانداران دستور داد تا مراسلات را به زبان عربی بنویسند. سلطان محمود که خود یک ترک و در ضمن یک سنی متعصب بود، زحمت سی ساله خالق شاهنامه بی بدیل حضرت ابوالقاسم فردوسی را کمترین ارزش نداده بلکه همه ی نامردمی را نیز بر وی روا داشت، پورسینا نیز نسبت بی الطفاتی و کج خلقی محمود خانه و کاشانه را ترک نموده به آل بویه پناه آورد. سلطان محمود در سال ۴۲۱ هجری قمری (۱۰۳۰ میلادی) در گذشت. پس از وفات محمود ستاره اقبال دودمان غزنوی افول کرد. طی ۱۲۵ سال بعدی مبارزه قدرت در میان فرمانروایان دوازده گانه غزنوی همچنان ادامه داشت.

اخلاف محمود به پایه او نمی رسیدند معهذا ایشان به پیروی از سلف خود فتوحاتی در هند نمودند، از پرورش علم و ادب دریغ نورزیدند، مشهورترین آنها سلطان مسعودبن محمود و سلطان بهرامشاه غزنوی میباشند. به هر حال دولت شاهنشاهی غزنوی افغانستان ، از قرن 4 تا 6 هجری، یکی از بزرگترین دولتهای مجاهد و مدنیت پرور اسلام به حساب می رفت. در اواخر قرن ششم هجری دولت غزنوی به امراض اجتماعی بیمار و ضعیف شده بود قوای آل سلجوقی در

شمال کشور قوت گرفته و جایشان را اشغال نموده بود ، همان بود که دولت غوری افغانستان به میان آمده و سیر ترقی کشور را از سر گرفت.

شاهان غزنوی:

امیر الپتگین سال جلوس 356 هجری

امیر سبکتگین سال جلوس 367 هجری

سلطان محمود سال جلوس 387 هجری

سلطان مسعود سال جلوس 421 هجری

امیر محمد سال جلوس 431 هجری

سلطان مودود سال جلوس 434 هجری

مسعود ثانی سال جلوس 441 هجری

علی سال جلوس 442 هجری

عبدالرشید سال جلوس 443 هجری

فرخ راد سال جلوس 444 هجری

ابراهیم سال جلوس 450 هجری

مسعود ثالث سال جلوس 492 هجری

شیرزاد سال جلوس 508 هجری

ارسلان شاه سال جلوس 509 هجری

بهرام شاه سال جلوس 512 هجری

خسرو شاه سال جلوس 544 هجری

خسرو ملک سال جلوس 551 – 598 هجری

نفوذ سلاجقه در افغانستان (1038 – 1146 میلادی)

سلجوقی ها دسته ئی از ترکان غر بوده و در شمال سیحون زندگی داشتند، دقاق نام، یکی از اینها با قبیله خود، در دوره ی سلطنت سامانیان به ماوراءالنهر وارد و دین اسلام را قبول نمود. سلجوق، پسر دقاق چهار فرزند داشت، اسرائیل، میکائیل، موسی و یونس. سلطان محمود غزنوی، اسرائیل را در محبس قید، و سهو نمود که عده ئی از ایشان را در شمال افغانستان مقیم ساخت.

سلطان مسعود غزنوی در جنگ با طغرل، و چغر، پسران میکائیل، مغلوب ولایات شمالی افغانستان مانند بلخ، مرو و نیشابور را از دست داد. به این ترتیب طغرل در سال 429 هجری در نیشابور سلطنت خود را اعلان و متعاقبا در کشور فارس، اصفهان را فتح و پایتخت خویش قرار داد. طغرل مرد بزرگی بود، بغداد، موصل، و دیار بکر و نصیبین را فتح، و با عیسویان گرجستان و قفقاز جهاد و دختر خلیفه بغداد را تزویج و در سال 455 هجری در ری، وفات نمود. از آن وقت سلجوقیان صاحب کشور فارس و ولایات شمال افغانستان گردیدند.

الپ ارسلان پسر طغرل که مثل پدر مرد کاری و فاتح و شکست دهنده رومانوس، دیوجانس، امپراطور روم شرقی بود (455 – 465 هجری)، حملات خود را بر افغانستان شمالی تکرار کرده، جلال الدین ملک شاه، پسر آلب ارسلان _ 465-485 هجری) مرد بزرگی از افغانستان چون، خواجه نظام الملک طوسی، وزیر پدرش را به وزارت خویش گماشت. و ترقیات قلمرو خویش را به دست این وزیر بی نظیر سبب شد، ملکشاه پادشاهی آل سلجوق را در آسیای صغیر برقرار، و دامنه امپراطوری خویش را، از سرحدات کاشغر، و آسیای مرکزی تا بحر روم کشید و علم و ادب را پرورش داد.

نظام الملک کتاب سیاست نامه را تالیف، و مدارس و عماراتی در اصفهان، هرات، بصره و بغداد تعمیر نمود و عمر خیام شاعر و حکیم معروف، تاریخ جلالی را تدوین نمود. برکیارق، پسر ملکشاه، برادر خود سنجر را در سال 490 هجری نائب الحکومگی افغانستان مفتوحه خراسان را داد، سنجر در سال 498 هجری استقلال افغانستان مفتوحه را اعلان، در 524 هجری ماوراءالنهر را به آن الحاق نمود. سنجر یکی از بزرگترین سلاطین سلجوقی و مرد شجاع و فاتحی بود. در افغانستان مرکزی دولت غزنوی از هم پاشیده و دولت غوری تازه به سر رسیده بود.

بهرام شاه غزنوی که در اوائل با سنجر روابط دوستانه داشت، در حدود سال 530 با وی از در مخالفت داخل و لهذا سنجر، عسکر به غزنین کشید. بهرامشاه مغلوب و تادیه خراج را پذیرفت. همچنین در جنگی که بین سنجر و علاء الدین حسین پادشاه غوری افغانستان رخ داد، علاء الدین مغلوب و اسیر ولی متعاقبا رها و با قبول اطاعت سنجر به پادشاهی خویش دوام داد. در آخر حصه شمالی افغانستان آن روز، یعنی خوارزم، آتسنر خوارزم شاه آتش اختلاف را با سنجر روشن نمود، اما او هم در جنگی که با سنجر نمود مغلوب گردید. (535 هجری) خوارزم شاه سهو نمود که برای تلافی این شکست، از دولت اجنبی قراخانیان کاشغر استمداد نموده، و سلطان سنجر را در جنگ جیحون به انضمام وادار ساخت، مخصوصا در حالی که دست دشمن حتی به مرو و نیشابور دراز شد.

معهدا سنجر ، بعد از شش سال به خوارزم عسکر سوق داده و اتسزرا مغلوب ولی جوان مردانه او را عفو و به حکومتش ابقاء نمود. اما بعد از غلبه قراخانیان، کار کشور خراب شده و چندین هزار ترکان غزنیمه وحشی در ولایت بلخ جاه گرفته بودند. غزها در مقابل دولت سلجوقی افغانستان مثل اجداد سلاجقه ایشان، به مقابل دولت، غزنوی رفتار نمودند. یعنی از راه تمرد و بغاوت پیش آمده، و سلطان سنجر را به جنگ وادار ساختند. اما سلطان در این جنگ با صد هزار لشکر خویش بدبختانه مغلوب و با ملکه خود یکجا اسیر و چهار سال به دست دشمن دیوانه محبوس ماند. بعد از آنکه ملکه در زندان دشمن جان داد. سنجر از قفس فرار و به شهر مرو وارد و بعد از کمی به عمر 73 در همانجا چشم از دنیا پوشید. به این ترتیب ترکان غر ، نه تنها دولت سلجوقی افغانستان شمالی را بلکه دولت کوچک سلجوقی ولایت کرمان را در غرب مملکت هم از بین برداشتند. اما خوشبختانه در مملکت افغانستان دو دولت دیگر وجود داشت که به زودی خالیگاه را پر وکشور را از تخریب و تاراج وحشیانه طوائف غز نجات داد. اینها عبارتند از دولت خوارزم شاه در شمال ، و دولت غوری در مرکز . علی ای حال از این بعد وقایع دولتهای متباقیه سلجوقی در کشور فارس و غیره به تاریخ افغانستان ربطی ندارد، جز آنکه بگوئیم هجرت اولیه ترکان سلجوقی در کشور ماوراءالنهر و هجوم ایشان بر افغانستان راه حمله و تاراج نژاد زرد را در ممالک آریائی باز کرد، و بعدها طوائف غز این عمل را تکرار و بالاخره چنگیز و مغول هستی تهذیب و تمدن مشعشع این مملکت های تاریخی را بر باد داد.

دولت غوری افغانستان (غوریان) (1148 – 1214 میلادی)

ولایت غور در دوره قبل از اسلام دارای حکومت محلی بوده و خود نواده حکمران (سوری) خوانده می شدند. اخلاف این خانواده بود که در قرن اول هجری با خلافت اسلامی عرب داخل روابط دوستانه شده و دین مبین اسلام را پذیرفتند . از آن بعد این حکومت محلی اسلامی تا قرن چهار هجری دوام نمود.

مشاهیر افراد این خاندان حکمران در دوره قبل از اسلام، بسطام و شماخ سوری اند که فردوسی طوسی از آنها نام برده است. و در دوره اسلام شذسب ، یا بهرام شاه سوری معاصر و معاهد امیرامومنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه ، امیر فولاد غوری ، امیر بنجی غوری امیر سوری بن محمد، معروفترین حکمرانان این خانواده را در قرن اول و دوم و سوم تشکیل میدهند ، که از ایشان در تاریخ نام برده می شود. امیر محمد بن سوری غوری حکمدار دیگری از این سلسله است، که در قرن چهار هجری به دست سلطان محمود غزنوی از بین برده شد. از این پس افراد این خاندان به حیث حاکم و عامل امپراطوری غزنوی در ولایت غور باقی ماندند. از قبیل شیش یا شیث بن محمد، عباس بن شیث، ابوعلی بن محمد، امر محمد بن عباس و ملک قطب الدین حسین بن امیر محمد ملک عزالدین حسین بن قطب الدین و همین شخص اخیر الذکر است که به عنوان سلطان علاءالدین حسین، معروف به جهانسوز بر ضد شهنشاه غزنوی عصیان کرد آن دولت بزرگ را منقرض و برای بار اول دولت غوری افغانستان را اعلام نمود.

به هر حال دولت غوری به زودی با دولت خوارزمشاهی که صفحات شمالی کشور را به دست داشتند تصادم نموده و بعد از جنگهای سختی ولایات شمالی کشور را اشغال و مجددا الحاق کردند. دولت غوریه همین که حدود طبیعی کشور را از جیحون تا سند در شمال و شرق تامین نمود، در ماوراء سند به فتوحات آغاز کرد بقایای شاهان غزنوی را در پنجاب، برانداخت و آنگاه به تاسی از اسلاف غزنوی به فتح اراضی و نشر دین اسلام در حوزه گنگ مشغول شد. غوریان شهر

با شکوه غزنی را که زمانی لقب عروس شهرها را داشت به تصرف خود درآوردند. علاالدین غوری معروف به جهانسوز این شهر زیبا را به آتش کشیده اجساد سلاطین غزنوی مگر محمود و پسرش مسعود را از قبرها بیرون کشید و سوزاند. غوریان که همواره خواب رسیدن به سرزمین زرخیز هندوستان را می‌دیدند، بعد از ویران ساختن غزنی در اسرع وقت رهسپار هندوستان شدند. یکی از غلامان ترک غوریان بنام قطب الدین تخت و تاج دهلی را تصاحب کرد و پس از وی غلامان ترک به مدت یک قرن این تخت و تاج را در اختیار داشتند.

سلطان مشهور غیاث الدین و پادشاه معروف، شهاب الدین غوری بودند که قسمت بزرگ هندوستان را فتح و دهلی را در عوض لاهور پایتخت حکومت افغانی هند قرار دادند. دولت غوریه در پیشرفتهای نظامی، ادبی و اجتماعی طرح غزنوی ها را تعقیب و تکمیل نموده، کشور هند را برای چند صد سال دیگر، مستعد حکمرانی دولتهای اسلامی افغانی ساختند، که از سال 602 هجری تا سالهای اخیر قرن دهم هجری در هند وسطی، بنگال، مالوه، گجرات، اوریسه، دکن و هند جنوبی چندین سلسله پادشاهان افغان، از قبیل موالی غور (قطبیه، شمسیه، غیاثیه) خلجیه، تغلقشاهیه، خضرخانیه، لودهییه سوریه، بنگریه، کرانیه، بهمینیه، فاروقیه و ... چهار قرن تمام حکومت راندند. و در طول این مدت تہذیب و تمدن، علم و ادب، فن و صنعت افغانستان اسلامی را در سرتاسر کشور پهناور هند انتشار دادند. به هر حال، دولت غوری افغانستان در انجام کار ضعیف گردید، زیرا در هندوستان سپه سالارهای افغانی مشغول فتوحات بوده، دیگر یادی از وطن افغانستان نمی نمودند.

و در خوارزم پادشاهان مقتدر خوارزمی بر علیه سلاطین غوری فعالیت نظامی می نمودند. از دیگر طرف خلفای بغداد مخصوصا خلیفه الناصر بالله به سنت اسلاف خویش آتش فتنه را بین پادشاهان غوری و خوارزمی روشن می نمودند، چنانچه به واسطه مکاتیب خویش غوری ها را بر ضد خوارزمی ها، و دولت قراخانیان کاشغر را بر ضد خوارزمی تحریک و تشویق به قتال نموده جنگهای طرفین را سبب می شدند. حتی بغداد بعد از آنکه دولت غوری از میان رفت نیز از این دسیسه های سیاسی خویش منصرف نگردیده جنس مغول و چنگیز را بر ضد دولت خوارزم تحریک نمود. فوت سلطان شهاب الدین غوری و عدم کفایت اخلاف او میدان را برای تاخت و تاز خوارزمشاهیان آماده کرد. چنانکه هندوستان زیر قیادت افسران غوری از افغانستان مجزا شد، و در داخل، یکنوع ملوک الطوائفی روی کار آمد.

در غزنه و زابلستان، در بامیان و تخارستان، در سند و ملتان، حکومت محلی غوری قوت گرفته و افسران غوری بالاخره، در این ولایات دولتهای مستقل، و کوچک خود را اعلان کردند. به این ترتیب پایتخت فیروزکوه، که مقر شهنشاهی افغانستان غوری بود ضعیف و تنها گردید. در چنین وقتی بود که دولت بزرگ و مقتدر خوارزمشاهی به حرکت آمده و سوقيات سلطان محمد خوارزمشاه در اوائل قرن 7 هجری بر افغانستان شروع شد مقاومت دولت پراکنده غوری در مقابل قوای بزرگ سلطان خوارزم دیگر ممکن نبود لهذا به سرعت از هم پاشیده و افغانستان غوری به دولت خوارزمشاهی ملحق گردید.

اسامی سلاطین غوری افغانستان:

سلطان علاءالدین حسین جهانسوز 543 – 551 هجری

ملک سیف الدین محمد بن علاء الدین 551 – 558 هجری

سلطان غیاث الدین محمد بن سیف الدین 558 – 598 هجری

سلطان شهاب الدین ابوالمظفر سام بن سیف الدین 598 – 602 هجری

امیر محمود بن سلطان غیاث الدین 602 – 609 هجری

بهاءالدین سام بن محمود 607 هجری

اتسز بن علاء الدین سام بن محمود 607 – 611 هجری

دولت خوارزمشاهیان (1069 – 1225)

مورث اعلای خاندان خوارزمشاهیان، شخصی از اهالی غرجستان (میمنه) افغانستان به نام انوشنگین غرجه، و جز مامورین دربار سلطان ملکشاه سلجوقی بود که بعداً به شحنگی ولایت خوارزم مقرر گردید. در سال 491 هجری، سلطان سنجر پادشاه سلجوقی خراسان (افغانستان) محمد پسر انوشنگین را به حکومت خوارزم مقرر نمود. و این شخص سی سال در آنجا حکومت کرد. بعد از مرگ قطب الدین محمد، پسر او اتسز خوارزمشاه، از طرف سلطان سنجر به حکومت خوارزم، رسید ولی اتسز خیال بزرگی به سر داشت و در سال 535 هجری اعلان استقلال نمود در جنگهای که بین او و سنجر اتفاق افتاد اتسز مغلوب و بالاخره ترکان غز را بر ضد سلطان سنجر تحریک و به این ترتیب دولت سلجوقی افغانستان را از بین برد. بعد از این پادشاهان خوارزم مستقلاً فرمانروائی کرده، مثل سلطان محمود غزنوی در صدد تشکیل یک دولت بزرگی برآمدند. علاءالدین تکش یکی از مشهورترین پادشاهان این خاندان است، که بعد از مرگ پدرش ایل ارسلان، بر ضد برادر خود سلطان شاه ترمذ نموده، و بعد از جلوس بر تخت خوارزم، سلطان طغرل سوم سلجوقی را در ری مغلوب و مقتول و قسمت مهمی ممالک سلجوقیان را به دولت خوارزم الحاق نمود.

سلطان علاءالدین محمد، پسر همین شخص است که دولت قراخانیان ترکستان شرقی و دولت غوری افغانستان و دولتهای کوچک اتابکان فارس، و آذربایجان را یکی بعد از دیگری مغلوب و شهنشاهی عظیم خوارزم را تشکیل نمود. علاء الدین می خواست امپراطوری بنی عباس را در بغداد سقوط داده، و خود یگانه امپراطوری بزرگ اسلام گردد. بنا به همین مقصد در سال 615 هجری امر حرکت سفر به ری را به اردوی قوی خوارزم داده و بلافاصله به راه فارس به استقامت عراق عرب حرکت کرد.

خوارزمشاه در همدان به سبب برف باری شدید هنوز معطل بود که خبر حرکت مغول را به جانب کشور خویش شنید، لهذا از فتح بغداد چشم پوشیده عودت نمود و بالاخره سیلاب مغول سرتاسر ماوراءالنهر افغانستان، و فارس را استیلاء و شهنشاهی خوارزم را از بیخ و بن بر آورد.

اسماء خوارزم شاهان:

قطب الدین محمد بن انوشنگین غرجه 461 – 521 هجری

اتسز بن قطب الدین محمد 521 – 551 هجری

ایل ارسلان بن اتسز 551 – 558 هجری

سلطان شاه بن ایل ارسلان 558 – 589 هجری

علاءالدین تکش بن ایل ارسلان 589 – 596 هجری

سلطان علاءالدین محمد بن تکش 596 – 617 هجری

سلطان جلال الدین بن علاءالدین محمد 617 – 622 هجری

هجوم مغول، چنگیز، چغتای (1211 – 1358 میلادی)

قرن هفتم هجری نه تنها در تاریخ افغانستان و ممالک اسلامی بلکه در تاریخ بشریت، داستان سیاهی است که فراموشی آن محال است. چنانکه قرن‌ها پیش مدنیت قدیم روم را دست تپاول بربرهای ژرمن و هونها آسیایی نژاد از پا انداخت. بربرهای مغول در زیر پرچم چنگیز خان همان عمل را در مورد تمدن درخشان اسلام در ممالک شرق نیز انجام داد. طوایف وحشی و خشن طبعاً چشم حرص و آز به ملل مجلل و متمدن دوخته اند.

در سال 558 هجری (1162 میلادی) تموچن در دره علیای رود آمو به دنیا آمد. که بعدها لقب چنگیز را گرفت یعنی شهنشاه بزرگ، پدر این پسر عیسوگائی نام داشت و از قبیله قیات بورچی کن و سرکرده طایفه خویش در مغولستان بود. چنگیز همین که جای پدر را اشغال نمود، طوائف همجوار و وحشی خود را زیر یک بیرق جمع، و با استقامت ملل متمدن سوق نمود. چنگیز در سال 571 هجری حاکم قبیله خود شده، بعد از زد و خورد با مخالفان خویش جزء مامورین طغرل خان ملقب به اونگ خان حکمدار طوائف کریت ساقیز قرار گرفت.

طغرل از جبال کنتی تا دیوار چین بر عده بزرگ ترک فرمانروائی داشت معهذا در مخالفت و جنگی که با چنگیز نمود مغلوب و ملک خود را در سال 600 هجری به دشمن گذاشت. طوائف قنقرات، واپرات نیز در سواحل راست رود ارگون به چنگیز تسلیم شدند. تیانگ، رئیس تاتارها و کچلوک، رئیس نایمن ها با طوایف خوبرات و مرگد و غیره، نیز در مقابل با چنگیز مغلوب گردیدند، و به این صورت چنگیز پادشاهی بزرگی شده، پایتخت او در قراقرم مرکز منگولیا قرار گرفت.

در سال 603 هجری چنگیز طوایف مختلف برچی کن، کریت، تایمن، اوپرات، ارلات، برلاس و جلائر را در یک جرگه ی عمومی پابند قوانین خویش ساخت، و بعد، ایدی فوت، سرکرده ترکان اویغور را مطیع خود و از ترکیب همه جامعه ای بنام مغول تشکیل داد و در سال 608 هجری بر امپراطوری چین شمالی هجوم نمود. پادشاه طلا، اتوبو، فرار و پکن اشغال شد. از طرف دیگر مفرزهای چنگیز زیر قیادت بیمه و سیتبای جنرالهای مشهور او به دولت کاشغر حمله و فتح نمودند. این است که حدود امپراطوری آهنین چنگیز شرقا و غربا از دریای چین تا پامیر و بام دنیا، کشیده شد. و در داخل این چوکات وسیع چند صد میلیون نفوس بار اطاعت او را طوعا و کرها به دوش می کشیدند. متمردين و مخالفین نیز بدون استثنا در دیگهای آجوش پخته شده، آل و اطفالشان از دم تیغ میگذشت و مساکن و بلادشان به ویرانه ها تبدیل می گشت. بعد از این است که حدود امپراطوری چنگیز، با کشورهای اسلامی در غرب تماس پیدا کرد و امپراطوری ملل مسلمان چون: افغانستان، ماوراءالنهر، ایران بنام سلطان علاءالدین محمد خوارزم شاه در پایتخت اورگنج قرار داشت. اما فرق فاحشی بین این دو امپراطوری وجود داشت به این معنا که امپراطور ممالک توران مرد خشن، خونخوار بود و بر یک قوه بزرگ چند صد میلیونی و بر یک اردوی یک میلیونی مطیع جنگی صابر و وحشی حکومت می کرد که همه در اطاعت اوامر او سر از پا نمیشناختند، بر عکس شهنشاه مسلمان مرد مدنی، متکبر، خودخواه و مستبدی بود و بر مللی فرمان می داد که همه متمدن، متمدل، و دارای خصایص شهری شمرده می شدند.

محمد خوارزم شاه از عشرت و ضعف نفس خود اداره کشور را به ملکه تورکان مادر شوخ مشرب و جفا پیشه خویش گذاشته بود. لهذا سران دولت و ملت از او رنجیده خاطر بودند. همچنین او عزم انقراض خلافت عباسی را داشته و به این سبب خلفای عباسی (ناصر) را بر ضد خویش آماده کرده بود. لهذا در زیر جلال و جبروت ظاهری هسته ی اضمحلال را در زمینه ی دولت خویش کاشته بود. مامورین علی رتبه او با دشمن مغولی مکاتبه داشتند، چنگیز را تشویق به حمله می نمودند. معهذا امپراطور مغول خیال آنرا نداشت که به چنین قماری بپردازد و با شهنشاه بزرگی که صیت عظمت او آفاق را گرفته بود دست و پنجه نرم کند. زیرا چنگیز مردی محتاط و دوراندیش بود. و میدانست رزم با خوارزمشاه، حیات یا مامت امپراطوری او را در بر دارد. باز این تکبر و خودنمائی محمد خوارزم شاه بود که عمدا دشمن خفته را بیدار و به سوی کشورهای مسلمان کشید. نتیجه نیز همان بود که بزرگترین مدنیت عالم رو به زوال رفت، و تاریخ قسمتی از نژاد بشر تبدیل شد.

به هر حال در سال 616 هجری آتش بین هر دو امپراطوری مغول و خوارزمشاه مشتعل گردید. سبب آن نیز این بود که کاردان تجارتی ماوراءالنهر را چنگیز در اردوی خود به خوبی پذیرفت و استحکام روابط تجارتی را با خوارزمشاه استدعا نمود. برعکس سلطان خوارزم کاروان تجارتی مغول را محبوس و مصادره و بلافاصله سفیر چنگیز را که به غرض استعلام این حرکت آمده بود اعدام نمود. چنگیز از شدت غیظ گریه کرد و با دو صد هزار عسکر دیوانه مثل سیل به جانب حدود خوارزم شاه روان شد. یک میلیون نفر دیگر او را از عقب تقویت می کرد. نیم میلیون عسکر منظم خوارزم شاه بین سیحون و جیحون آماده دفاع شدند.

مفرزه های مغول از کاشغر به فرغانه ریختند و از سیحون عبور نمودند. سلطان خوارزم شخصا بین رودخانه های قیلی و قمع به هجوم آغاز نمود و جناح چپ خویش را از دست داد. اما ولیعهد او جلال الدین این شکست را تلافی نمود. خوارزم شاه دیگر دل از دست داده بود، و منجمین دربار او را برای مدت چندی از مقابل با دشمن امتناع نمودند، همان

بود که از برابر دشمن رجعت کرده و آرای افسران و ولیعهد خویش را نپذیرفت. اهالی از شکست بی سبب او مایوس و متاثر شدند، مخصوصاً وقتی که خوارزم شاه برای پوشانیدن ضعف نفس خویش آنها را از استحکامات قلعه ها و شهرها در برابر سیلاب مغول منع نموده می گفت سودی ندارد.

به این طریق خوارزم شاه جبهه ی داخلی را متفرق و اردوی معیت خود را در نقاط مختلفه ی ماوراءالنهر متشتت و خود به افغانستان پناهنده شد. ملکه و خاندان او نیز پایتخت اورگنج را تخلیه و به کشور فارس مسافرت نمودند. متعاقباً خوارزمشاه نیز از بلخ به فارس عزیمت و راه دشمن را قدم به قدم باز گذاشت. بالاخره خود نیز در جزیره آبسکون از دنیا رفت.

چنگیز نیز به وحشت و شدتی که تاریخ نظیر آنرا بیاد ندارد، بلاد و قلاع ماوراءالنهر را از قبیل: اترار، جند، کنت، خجند، بخارا و غیره به جنگ و صلح، فتح و معدوم و صدها هزار انسان را محو و تباه نمود. بعد از آن خودش به افغانستان هجوم و معرزه های او به ولایت افغانی حمله نموده، خوارزم، ترمز، مرو، بلخ، مرغاب، هرات، نیشابور، بامیان، غزنه و غیره را با خاک سیاه یکسان کرده و میلیونها نفوس و حیوان را اعدام نمودند. زیرا ملت افغانستان در هر جا به مدافعه آغاز و کشتارهای بسیاری از مغول نموده. نواسه ی چنگیز را در بامیان و داماد او رادر نیشابور از بین بردند و عسکرش را در پروان شکست داده و جلال الدین خوارزم شاه را بر ضد چنگیز تقویت و تجهیز کرده بودند، این است که مغول کینه سختی نسبت به ملت افغان در دل گرفته و از هیچ نوع وحشت بی سابقه خودداری ننمودند.

چنگیز از غزنی با استقامت رود سند حرکت کرد، ولی جلال الدین از سند عبور نمود، مغرزه های مغول، تالاهور و ملتان به تاراج پرداخت، چنگیز از ساحل سند به کابلستان برگشت و همین که شنید جلال الدین سند را عبور نموده مجدداً عودت و سواحل راست سند را تا چترال پیمود، چون گذشتن به علاقه تنگوت متعسر بود باز به پیشاور عودت و از راه بامیان به بغلان رفت و از آنجا از جیحون گذشت وارد سمرقند شد.

سال 619 هجری باختمام رئیس و چنگیز در سال 620 عزم مراجعت به قراقورم نمود، تا این وقت مفرزه های مغول در کشور فارس تمام مراکز عراق عجم، آذربایجان، ری، قزوین، سمنان، دامغان، همدان، تبریز، مراغه و نخجوان را به باد کشتار و تاراج سپرده، و در قفقاز مدافعین گرجستان را کشته داخل جلگه های جنوبی روسیه شده بودند. اینها بین رود ولگا و دانیوب ترکها را مغلوب و راه خود را به طرف کریمپا باز و شهر ژن را تاراج و از راه ایلی، داخل مملکت مغول گردیدند.

به این ترتیب در ظرف سالیان چند چنگیز، از دریای چین تا حدود عراق و از دریای سند تا روسیه جنوبی را اشغال و برای اخلاف خود راه جهانگیری را از روسیه تا لهستان و مجارستان، و از چین تا بغداد و شام باز کرد، این است که چندین قرن تخم و تبار او در مغولستان، چین، منگولیا، سیبری، کریمپا، فازان، قزاق، استراخان، ماوراءالنهر، افغانستان و فارس حکمرانی نمودند. چنگیز در هیجدهم اوت (27 مرداد) سال 1227 میلادی (رمضان 624 هجری) فوت نمود. گور او در تپه ای در 260 کیلومتری شمالشرقی اولان باتور (پایتخت جمهوری مغولستان) و به فاصله نزدیکی از زادگاه وی (دامنه کوههای لینگانشان، نزدیک شهرک باتشیریت، ایالت هنتی) قرار دارد، و اولاد او به عنوان اغتائیه در چین، طولونی در مغولستان، هلوکونیان در فارس، و چغتائیان در ماوراءالنهر و افغانستان مسلط ماندند.

چغتاییها در ماوراءالنهر مرکز گرفتند ، و افغانستان را از تخارستان و بلخ، تا کابل و زابل ، از آنجا توسط حکام خود اداره وحشیانه نمودند. ولایات شمال مغرب افغانستان، در آن دوره به حکومت مغولی فارس مربوط و ولایات: سند ، کشمیر ، سیستان، پاختیا، بلوچستان و گندهارا شکل ملوک الطوایفی محلی را اختیار کرده بودند.

مهمترین ملوک محلی همان سلسله ی کرت های هرات و سربداریه سبزووار و امرای محلی سیستان و کشمیر و سند می باشد، علی ای حال تاریخ این دوره بحرانی افغانستان تاریک است، جز آنکه در عهد تسلط چغتاییها، بعضی محاربات سرحدی با مغولهای فارس و برخی تاخت و تازهای داخلی، وگاهی نیز در ماوراء سند رخ داده است. حکمرانان چغتایی از سال 624 هجری با حکمرانی چغتای شروع و با حکمرانی بیست و هشتمین حکمران یعنی بیان قلی در سال 760 به اتمام رسید.

آل کرت (امرای کرت هرات) (1332 – 1370 میلادی)

در دوره سلطنت غوریه افغانستان ، یکی از بنی اعمام خاندان سلطنتی، به نام عمر مرغنی نایب الحکومه ی هرات بود. در عهد مغول یکی از احفاد برادر عمر مرغنی، بنام ملک رکن الدین کرت، حکومت قلعه خیسهار هرات را داشت، این شخص در هجوم چنگیز منطقه خود را به واسطه ی قبول اطاعت مغول محفوظ نگهداشته، حکومت او در خیسهار و غور تصدیق شد. شمس الدین نواسه او در عوض کمکی که در یکی از جنگها با منسکو قان نمود منشور حکومت غرجستان، اسفزار، فراه و سیستان را نیز حاصل کرد. لهذا با ملک سیف الدین حاکم محلی میمنه و ملک نصر الدین امیر محلی سیستان داخل جنگ شده ایشان را از بین برداشت. شمس الدین مرد فاضل ، عاقل، مدنیت پرور و در واقع موسس سلسله کرت محسوب است.

شمس الدین موازنه سیاست خود را بین حکومت چغتای ماوراءالنهر و این خانان فارس نگه می داشت. ولی بعد از جنگی که در سال 677 هجری بین این هر دو رخ داد و براق چغتای در برابر اباقآن را قبول، و شخصا به اصفهان سفر کند، و هم در سال 678 در آنجا مسموم از دنیا گذشت. رکن الدین محمد، معروف به شمس الدین کهن، پسر شمس الدین اول، در ترقی زراعت و عمارت خدمت بسیار کرد، فخر الدین پسر همین آدم بود، که مرد رشید، شجاع، ادیب، شاعر و ممدوح ربیعی ناظم کتاب (کرت نامه) محسوب و در مقابل مغول فارس جنگهای دلیرانه ای نمود.

ملک حافظ حکمران دیگر این خاندان است که خط بسیار خوش می نوشت و برادرش معز الدین حسین در عدالت و تقوای ، شجاعت و نظام ممتاز بود. معز الدین دختر تغاتیمور را به زنی گرفت و هجوم امیر قدغن را از مصرات دفع نمود و حکومت محلی سبزووار را مغلوب کرد، غیاث الدین پسر علی آخرین حکمدار خاندان کرت است، که در جنگ داخلی با حکومت سربداریه سبزووار، غالب و به واسطه حسن سیاست خود خواهر زاده امیر تیمور گورکائی ، بیگم سونیک قناتق آغا، دختر شیرین آغا را برای پسر خویش پیر محمد به زنی گرفت، ولی در هجومی که تیمور به هرات نمود در سال 783 هجری پیر علی بعد از جنگ تسلیم و محبوسا به سمرقند اعزام و هم در آنجا در سال 785 کشته شد. و بالاخره چراغ حکومت این خاندان در سال 791 هجری به کلی خاموش گردید. حکومت کرت هرات یگانه حکومت محلی افغانستان در دوره بربریت مغول و چغتاییه بود، که با سیاست و تدبیر قسمتی از کشور را اداره و تهذیب و تربیت قدیم

ملی را زنده نگهداشتند. لذا آل کرت هرات که باز ماندگان سلسله غوریان بودند فرصت یافتند در فاصله سالهای ۷۳۳ هجری قمری (۱۳۳۲ میلادی) تا ۷۷۲ هجری قمری/۱۳۷۰ میلادی مستقلاً بر سرزمین خویش حکومت کنند.

علاوه بر حکومت کرت هرات، در دوره استیلای مغول تا هجوم امیر تیمور گورکانی سائر حکومتات محلی نیز در افغانستان موجود، یا جدیداً تاسیس گردیده و هر یک موجودیت مناطق مختلفی را در برابر دشمنهای خارجی حفظ می کردند از قبیل: حکومت سربداریه که در سال ۷۳۷ هجری به واسطه عبدالرزاق پسر جمال الدین فضل الله، منسوب به نژاد خاندان تاریخی برامکه افغانستان، در ولایت سبزووار تاسیس گردیده و به مقابل دولت مغولی فارس مقاومت می نمود. سربداریه ها به حکومت سبزووار هم اکتفاء نکرده یکبار به ولایت جرجان مستولی و حتی باری بر نیشابور نیز دست یافتند ولی در آخر در سال ۷۸۳ هجری در هجوم تیمور گورکانی از بین رفتند.

همچنین در همین قرن ۸ هجری سلسله امرای حام در ولایت سند جای امرای محلی قدیم را گرفته و برای دو قرن دوام نمودند. حامها از سال ۷۵۲ تا ۹۲۷ هجری دوام و همیشه در برابر امپراطوری مغول هند به حفظ تمامیت حکومت و ولایات خویش می کوشیدند. تا اینکه در قرن ده هجری امرای محلی ولایت قندهار (ارغویه) به حکومت اینها در سند خاتمه دادند.

در ولایت کشمیر نیز در قرن هشت جای حکومت محلی دیوها را گرفته، از سال ۷۴۲ تا ۹۹۵ به حکومت خویش دوام دادند. این هر دو سلسله دیوها، ۵۳۱ تا ۷۴۲ هجری نه تنها از چپاول چنگیز و چغتای محفوظ و بر کنار ماندند، بلکه قرنهای با حسن سیاست، موجودیت خود را در برابر امپراطوری های افغانی و بابری هندوستان نیز حفظ کردند. گرچه سلسله دیوها از راه شمال کشمیر زهر تجاوز و چپاول جنس مغول را چشیده بودند. بالاخره سلسله اخیر نیز که مروج علم و ادب و هنر و صنعت در ولایت کشمیر بودند در قرن دهم به دست دولت بابریه هندوستان منقرض گردید.

حکومت محلی دیگری در افغانستان که با وجود تلف دادن زیاد ملک و مال و رجال بقیه السیف خود را در برابر هجوم مغول و چغتای تا مدتی محفوظ نگهداشت، همانا امرای محلی ولایت سیستان است، که از قرنهای منسوب، به سلسله پادشاهان صفاری افغانستان بوده و تا قرن دهم هجری دوام نمودند، در عهد امپراطوریهای غزنوی، غوری و خوارزمشاهی افغانستان، افراد این سلسله فقط سمت نائب الحکومه ی دولتهای مذکور را داشته و در هجوم مغول با آبادی و مدنیت سیستان یکجا از بین رفتند.

ولی همین که سیلاب اول مغول از سیستان رشد آغاز شد مجدداً حکومت محلی، به واسطه ی شهاب الدین محمود بن حرب سیستانی تشکیل گردید. شاه عثمان جانشین محمود و تاج الدین جانشین قلمان در تقویت این حکومت کوشیدند. ولی به زودی هجوم مکرر مغول شروع و تاج الدین از بین رفت، سپاه و مردم سیستان در دفاع از مغول چه در داخل سیستان و چه در سرحد ترند رشادت زایدالوصفی بروز دادند در هر حال چنین معلوم می شود که حکومت سیستان در دوره چغتائیه باز به زندگی خود دوام داده و این تیمور گورکانی بود که در قرن هشت هجری به فراه و سیستان هجوم و امرای محلی، چون ملک قطب الدین سیستان و ملک جلال الدین فراهی را مغلوب و معدوم نمود مع هذا حکومت محلی سیستان تا قرن دهم، مقارن هجوم و استیلای دولت صفوی فارس در افغانستان غربی دوام نمود.

امیر تیمور گورکان و افغانستان (تیموریان) (1369 - 1514 میلادی)

حکومت چغتاییه ماوراءالنهر و افغانستان بعد از یک قرن رو به ضعف و انحطاط گذاشت.

امیر تیمور پسر امیر تراغای، فرمانروای کش ترکستان بود. وی در ۲۵ شعبان ۷۳۶ ه.ق در همان شهر کش به دنیا آمد. طایفه اش از شاخه تاتار ترکستان بود ولی در آن زمان وابستگی به قوم مغول که چنگیزخان نام آورترین آن بود نوعی افتخار به حساب می آمد از این روی «امیر تیمور» تبارش را به «چنگیزخان» و قوم مغول می رساند. تیمور در زبان چغتایی به معنای «آهن» است و از او با القاب «امیر تیمور»، «تیمور لنگ»، «تیمور گورکان» و «صاحبقران» یاد شده است و اروپائیان به او «تامرلان» (Tamerlane می گویند).

به گفته ابن عربشاه تاریخنگار آن زمان تیمور در زمان کودکی زخم برداشت و لنگ شد. بنابر روایات دیگر وی در سال ۷۶۴ ه.ق بنا به استمداد امیر سیستان به کمک او شتافت و در جنگ با مخالفینش زخمی شد ولی پایش بعد از بهبودی این زخم هم برای همیشه لنگید. او در سن رشد با برادر زنش امیر حسین مدتی در افغانستان در خدمت امراء محلی بسر برد. تیمور در این مدت تربیت سیاسی افغانی را با خشونت ترکی جمع، و درصدد شد دولت فرسوده چغتایی را از میان برداشته و شخصا فرمانروا گردد. پس در حالیکه وقتی به حیث حاکم تغاتیمور چغتایی در کشکی، و وقتی به حیث وزیر سریور غاتش خدمت نموده بود. حکومت چغتاییه را غصب، و شهرهای کش و سمرقند را اشغال و فقط نامی برای یکی از فرمانروایان چغتایی باقی گذاشت. ولی این حال نیز دیری دوام نکرد و تیمور و امیر حسین رفیق و رقیب قوی خویش را در رزم مقتول و خود اعلان سلطنت نمود.

تیمور پس از تصرف ماوراالنهر و ولایت خوارزم در سال 771 هجری به غرض اشغال افغانستان، حرکت و مدت هشت سال در اینجا مصروف ضرب و حرب گردید. در نتیجه بلاد تازه جان گرفته ی افغانستان، در شمال و غرب ویران و امرای محلی کشور از بین رفتند.

از آن بعد تیمور مملکت فارس را از مازندران تا ری و سلطانیه و از آذربایجان و گیلان، تا گرجستان و داغستان بلا مانع اشغال، و در اصفهان کله مناری از سرهای هفتاد هزار نفر بی گناه ترتیب نمود. آنگاه تیمور به عراق عرب سوقیات، و باز متوجه روسیه شد و مسکو را غارت و در سال 801 هجری از راه افغانستان به کشور هند هجوم و تا دهلی پیشرفت و دولت افغانی آنجا متزلزل گردید. تیمور در سال 804 به آسیای صغیر حمله و در جنگ نزدیک انقره، دولت ترک عثمانی را مغلوب و یلدرم سلطان دلاور ترکی را اسیر نمود، تیمور در این جنگ بروسه پایتخت قدیم عثمانی را فتح و بعد از تاراج شهرهای بسیاری قشون خونخوار او تا کناره های مدیترانه رسید. وقتی که تیمور به سمرقند پایتخت خود رسید، در سال 807 هجری درصدد تسخیر کشور پهناور چین برآمد ولی عمر وفا نکرد و در همان سال چشمهای کوچک و حریصش را از دنیا بست.

تیمور در ردیف پادشاهان فاتح و مدبر اما خشن مشرق قرار دارد. بعد از مرگ تیمور بین جانشینان او اختلاف رخ داد و در آخر پسر چهارمین او، شاه رخ گورکانی نائب الحکومه ولایت هرات به سلطنت رسید و شهر هرات در افغانستان مرکز امپراطوری گورکانیه قرار گرفت. شاه رخ جوان دلدادهی تهذیب و تمدن هرات، و شیفته تربیت و ثقافت افغانستان

بود او چهل و سه سال در هرات فرمانروائی کرده و به درجه ای تحت تاثیر آمد که او و خاندانش به کلی در ملت افغان تجلیل و تمثیل گردید. یک دولت به کلی افغانی تشکیل نمودند. این سلسله حکمرانی در تعمیر و آبادی کشور تعلیم و تربیت، علم، ادب، فن و صنعت خدمات بسیاری به کشور افغانستان نموده، زخمهای دست چنگیز، چغتای و تیمور را مرهم نهادند.

آثار قیمت دار، عمارات مجلل و با شکوه شاهرخ و گوهرشاد ملکه محبوب و شریف او هنوز در خرابه های هرات و مرو و شهر مشهد موجود و اسماء مدارس آن خاندان در تواریخ و سیر مرقوم و مسطور است. زیچ معروف الغ بیگی را هرکسی می شناسد، و نام نامی سلطان حسین بایقرا و امیر علی شیر را هر آدمی احترام مینماید. رجال معروف افغانی چون جامی شاعر، خواندمیر مورخ، و بهزاد نقاش، میر علی خطاط همه در این دوره جهان فن و ادب را روشنایی می بخشیدند.

و الحاصل دولت تیموریه افغانستان بعد از دو قرن تنزل و انحطاط اجتماعی و زوال علم و حکمت (هجوم چنگیز تا مرگ تیمور) مجددا کشور افغانستان را در پیشرفت تهذیب و تمدن و علوم و فنون کمک و تقویت شایانی نمودند. و عصر ادبی جامی و نقاشی بهزاد را به میدان کشیدند. در حالیکه از هجوم چنگیز تا مرگ امیر تیمور تمام تهذیب و تمدن کشور آریانی قدیم، یا خراسان اسلامی به باد فنا رفته و شهرها ویران و نفوس کشته و فرار و علماء و فضلا معدوم، ثروت تاراج، زراعت و صنعت تباه و در نتیجه مدنیت درخشنده ی به وحشت تبدیل شده بود. چنانیکه ما در تاریخ این دو قرن معدودی چند از یادگارهای رجال قدیم افغانستان دیده می توانیم و بس از قبیل: عطا ملک جوینی، مورخ خواجه نظام الملک طوسی عالم ریاضیدان و نجوم، سعد الدین تفتازانی عالم و حکیم.

در هر حال دولت تیموریه افغانستان یک قرن دوام نموده و بالاخره به واسطه ظهور دولتهای صفویه فارس، و شیبانی ماوراء النهر روز به روز دایره سیاسی شان محدود می گردید تا اینکه به کلی از بین رفته و جای خود را در افغانستان شمالی و غربی به حکومت های مذکوره، و در افغانستان شرقی به دولت نو احداث بابریه هند گذاشتند، و به این صورت بار دیگر افغانستان تجزیه و خرابی سوق گردید.

پادشاهان تیموریه افغانستان:

شاهرخ میرزا سال 850 – 807 هجری

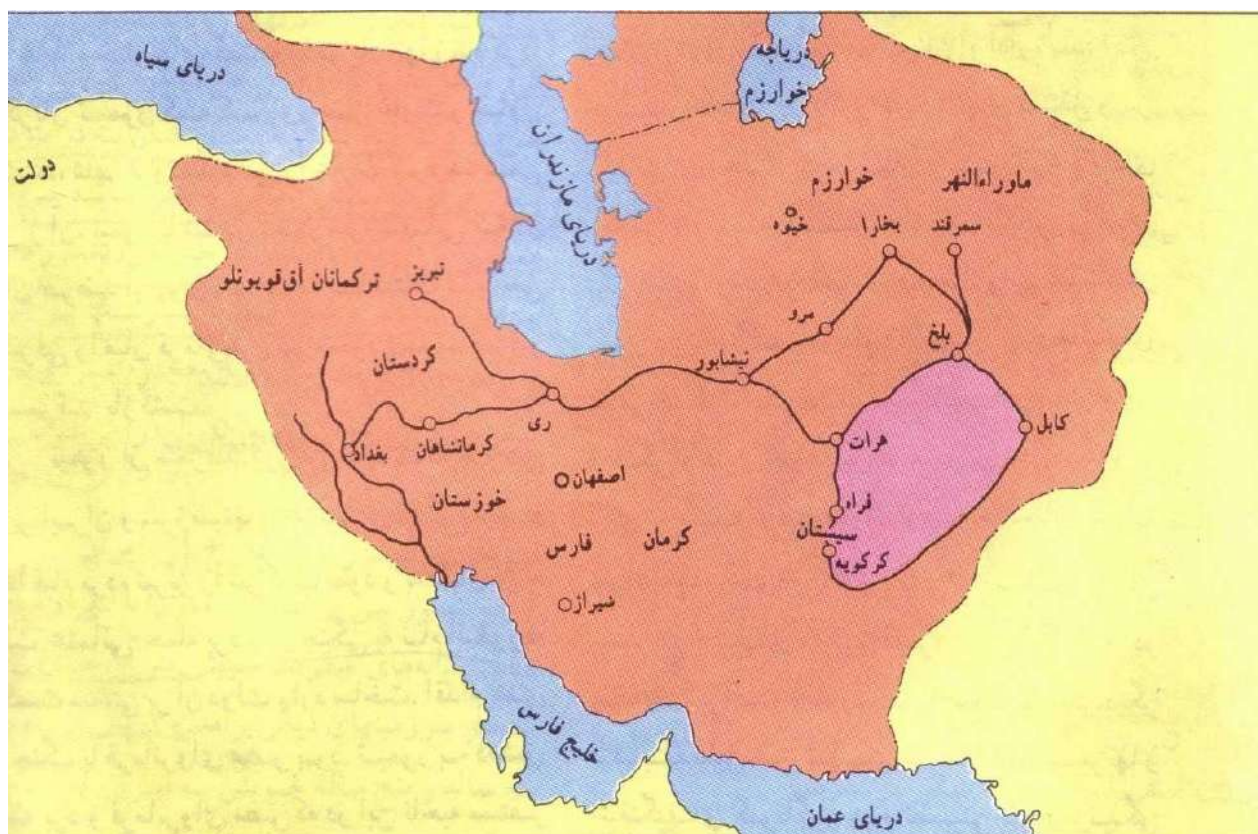
الغ بیگ سال 850 – 853 هجری

بایر مرزا سال 854 – 861 هجری

ابو سعید سال 863 – 872 هجری

سلطان حسین مرزا 872 – 911 هجری

بديع الزمان سال 911 - 920 هجري



قلمرو تیموریان (شاهرخ)

تیمور شاه



نفوذ شیبانی و استراخانی (1500 – 1598 میلادی)

در اوائل قرن دهم هجری محمد شیبانی نام، از اولاد هلاکو خان، که با گروه خود از سایبر یا در ماوراالنهر آمده بود، خاندان حکومت گورکانیه را برانداخته و حکومت ازبکیه تشکیل نمود. اینها دوازده نفر از سال 906 هجری تا سال 1007 بحکومت خودشان در ماورالنهر دوام داده و هم شاخه‌ی از اینها حکومت محلی خوارزم را در دست گرفتند. در هر حال حکومت شیبانی به عالوه ولایت خوارزم در ولایت تخارستان افغانی نیز دست انداخته و حتی بر ولایات بلخ و مرو مسلط شدند، یعنی اینها منحصر به این ولایات نبوده بلکه به ولایات هرات و نیشابور نیز کشیده می شد. مرکز عمه‌ی شیبانی ها سمرقند و بخارا بوده ، به ولایات متصرفه‌ی افغانی برای جلب مال توجه داشتند و تخریبات اینها یکقرن دیگر در ولایات تحت سلطه‌ی ایشان در افغانستان دوام نمود.

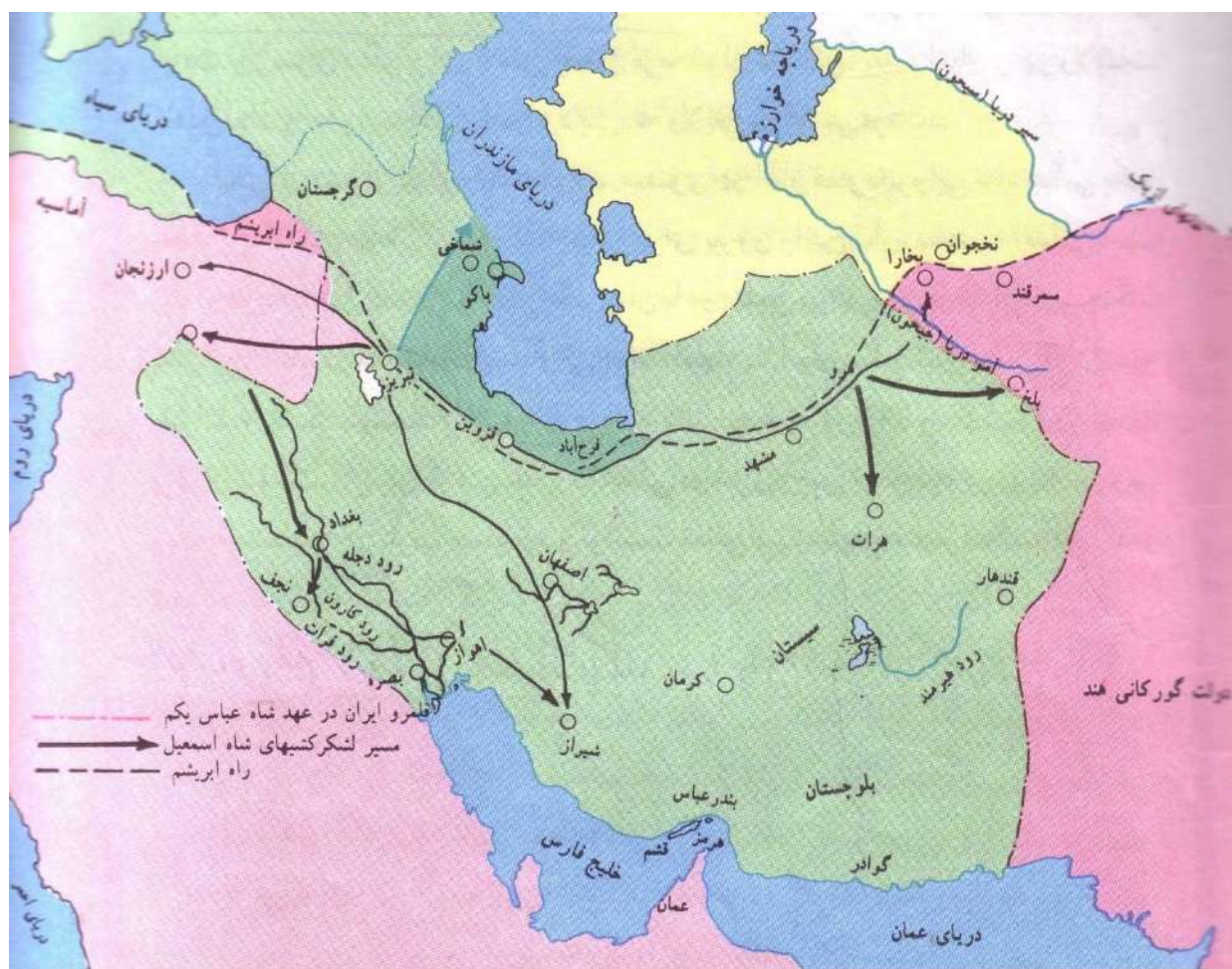
در اوائل قرن یازدهم هجری دسته‌ی دیگر به نام خوانین استراخان که از طرف روسها منقرض و طرد شده به دربار شیبانی پناه آورده بودند جای امراء شیبانی را در ماورالنهر اشغال و سیزده نفر از سال 1007 هجری تا سال 1167 به حکومت خود ادامه دادند . اینها نیز به طریق اسلاف خود از دست اندازی و تخریب و تاراج در ولایات شمالی افغانستان خودداری نکردند . نفوذ مستقیم ایشان به ولایت تخارستان افغانی کشیده شد و گاهی هم نیز در بلخ مستولی میشدند. و راجع به تصاحب ولایت آخری بین آنها و حکومت صفوی فارس و بابریه هند نزاع و کشمکش جاری بود، اما ولایت هرات را بالاخره صفوی ها از آنها گرفتند، به هر حال حکومت مستقیم و غیر مستقیم شیبانیه و استراخانی در ولایات شمالی افغانستان سبب تخریب و تاراج ، تنزل و انحطاط علمی و اجتماعی گردیده ، ترقی دوره دولت تیموریه افغانستان را مثل خواب خوشی از خاطره ها محو نمود.

نفوذ صفویه ها (1501 – 1722 میلادی)

در اوایل قرن ده هجری دولت صفویه فارس تشکیل و از سال 907 هجری تا 1135 طول کشید. این دولت مثل دولت ازبکیه ماورالنهر ، بر افغانستان چشم حرص و آزدوخته و بناء تجاوز را بر ولایات نیشابور، هرات، مرو، بلخ، سیستان و قندهار گذاشت.

از زمان شاه اسماعیل صفوی که در سال 907 هجری رسماً در تبریز تاجگذاری کرد تا سال 989 هجری پایان سلطنت شاه طهماسب، دولت صفوی توفیق زیادی در شکست ازبکهای ساکن در افغانستان حاصل نکرد. ولی با به سلطنت رسیدن شاه عباس یکم در سال 989 هجری ، وی توانست با استفاده از تجربه اروپائیان در زمینه تولید سلاحهای آتشین و به کارگیری غلامان گرجی حکومت مقتدری تشکیل دهد. وی در ابتدا با دادن امتیازاتی به عثمانیها که دشمن دولت صفوی در غرب بودند ، با آنها صلح کرد. پس از آن به سمت خراسان قدیم (افغانستان) لشکر کشید و نیروهای ازبک را از آنجا بیرون راند. جنگهایی که بین صفویها و ازبکها در ولایات شمالی افغانستان از بلخ تا هرات واقع شد همه به ضرر و خرابی این ولایات عمده‌ی کشور تمام گردید. به هر حال صفویها ولایات هرات ، نیشابور، سیستان ، مرو و قندهار را

از دست ازبکها و امراء محلی افغانی و دولت بابریه هندوستان گرفته مدتی تحت اشغال خویش قرار دادند. شاه صفی جانشین شاه عباس یکم، فرمانروایی تند خو و خونریز بود و بیشتر دوران فرمانروایی او سراسر بی رحمی و ستم بر مردم گذشت. در این عهد به دلیل فقدان فرماندهان شایسته نظامی، قندهار به تصرف دولت هند و بغداد به تصرف عثمانیها در آمد. شاه صفی سرانجام به دلیل زیاده روی در نوشیدن شراب و مصرف تریاک در گذشت. شاه عباس دوم کوشید با اجرای اصلاحاتی به نابسامانیها پایان دهد و ارتش را بازسازی کند. با این همه، در این عهد نیز سیاست تبدیل زمینهای دولتی به زمینه های خاصه ادامه یافت و قندهار دوباره به تصرف ایران در آمد. پس از وی، در زمان حکومت شاه سلیمان و مخصوصا شاه سلطان حسین، به دلیل آشفتگی وضع دربار، خرابی سازمان ارتش به ویژه در مناطق مرزی و عدم نظارت دولت بر امور، مخصوصا امور ایالت مرزی و دور دست، پس از مدتی در پاره ای جاها شورشهایی روی داد. مهمترین این شورشها، شورش افغانهای ساکن قندهار بود که سرانجام برافتادن دولت صفوی را در برداشت. سلسله صفویه در سال 1135 منقرض شد.



قلمرو صفویه

نفوذ دولت بابریه (1504 – 1707)

در اوایل قرن ده هجری که مملکت افغانستان بین کشمکش حکومت‌های شیبانی و صفوی گرفتار بود شخصی بنام بهلول لودی در سال ۸۵۵ هجری قمری (۱۴۵۱ میلادی) تاج و تخت دهلی را نیز تصاحب کرد و سلسله لودی را که هفتاد و پنج سال دوام کرد تأسیس نمود. ظهیرالدین محمد بابر بزرگترین فرزند عمر شیخ شاهزاده تیموری بود که بر فرماندهی حکم می‌راند. ولی پس از آن‌که بر جای پدر خود نشست، ترکان از یک تمامی ملک و موطن وی را تصرف کردند، وی در سال ۹۱۰ هجری قمری (۱۵۰۴ میلادی)، شکست خورده و پریشان، به همراه چند صد نفر از وفادارانش سفری را به امید فتوحات احتمالی آغاز کرد که آخر مؤسس امپراتوری مغولان هند شد. ظهیرالدین مانند جدش تیمور لنگ ترک بود و به ترک بودنش مباحثات میکرد و همچنان مدعی بود که نوه چنگیزخان است. او شهر کابل را برای آب و هوای مطبوع و اهمیت بازرگانی و سوق جیشی آن به عنوان مرکز خویش برگزید. بعد از فتح هند دیگر هیچگاه به کابل برگشت، اما بنا به وصیت خود، جسدش را بعد از مرگ به این شهر آورده و در باغی که خودش بنام باغ بابر (این باغ تا هنوز به همین نام موجود است) دایر کرده بود منتقل و دفن نمودند.

پس از مرگ بابر ستاره اقبال امپراتوری تازه تأسیس یافته مغول برای مدت بیست سال در حضيض بود. یکی از بسته گان لودیه‌ها شخصی بنام فرید شیر شاه سوری تخت و تاج هند را از همایون فرزند و جانشین بابر تصاحب نمود، و سلسله‌ای را بنام سوریها را بنیان گذاشت. همایون مدت پانزده سال در تبعید بسر برد و عاقبت به کمک ایران قندهار و کابل را دوباره بدست آورد. در سال ۹۶۲ هجری قمری (۱۵۵۵ میلادی، دهلی را نیز دوباره به کف آورد. اکبر شاه پسر همایون بعد از پدرش به تخت نشست و امپراتوری مغولان هند را دوباره تثبیت ساخت. اکبرشاه بسال ۱۰۱۴ هجری قمری (۱۶۰۵ میلادی، چشم از جهان فرو بست، و پسرش جهانگیر بر جایش نشست. در این دوره است که باز رهبران محلی اینجا و آنجا سر بلند کرده از هر طرف صدای استقلال خواهی بگوش می‌رسد. در دوره حکومت شاه جهان، شاعر جنگجوی مشهور پشتون بنام خوشحال خان ختک از کوه‌های سلیمان سر برآورد. خوشحال در چندین مصاف با مغولان جنگید. شاه جهان حکومت پشاور را به خوشحال خان بخشید، اما اورنگزیب بعد از آنکه پدرش شاه جهان را خلع و خود بر مسند امپراتوری مغول تکیه زد تمام صلاحیتهای خوشحال را محدود نموده آخر او را به زندان افکند. حکومت طولانی اورنگزیب همراه با شورشهای مداوم قبایل پشتون مواجه بود؛ خوشحال خان در گروگان سپاهیان مغول بود و ایشان هم همواره تلاش میکردند تا شورش قبایل را سرکوب نمایند، او حتی در زندان نیز عمیقترین انزجار و تنفر خود را توسط اشعارش نسبت به مغولان تبارز میداد. خوشحال بعد از دوسال از زندان رها شد و بقیه عمر خود را در مبارزه علیه ایشان سپری نمود، او همیشه سعی می‌کرد تا اقوام پراکنده پشتون را علیه مغولان متحد سازد. با مرور زمان شالوده‌های امپراتوری مغولان هند بر اثر سوء تدبیرهای اورنگزیب سست گشت، و این امپراتوری در فاصله کوتاهی پس از مرگ اورنگزیب در سال ۱۱۱۸ هجری قمری (۱۷۰۷ میلادی) تجزیه شد و از هم پاشید.

در فروپاشی امپراتوری مغولان هند افغانها بی تأثیر نبودند. طی دویست (دو صد) سالی که مغولان حکومت هند را در دست داشتند، شهرهای مرزی افغانستان از سه سو مورد کمکش و محل منازعه بودند: مغولها از یک سو، ایرانیها از سمت غرب، و ترکان از یک سمت شمال. کابل، هرات و قندهار بارها میان این مدعیان متخاصم دست به دست شدند.

به هر حال ایام استیلای دولت بابر به هند در افغانستان مفتوحه، با مدنیت پرورئی که داشتند تأثیرات مهمی نکرد، زیرا کانون تمدن و آبادی ایشان در هندوستان قرار داشت.

دولت هوتکی افغانستان و سلطنت بر ایران به مدت هفت سال (1709 – 1738 میلادی)

بعد از انقراض دولت تیموریه افغانستان، و تجزیه کشور به دست دولتهای ازبکی ماوراءالنهر و صفوی فارس، و بابر به هند، در اوائل قرن دهم هجری سران کشور آرام ننشسته و مشغول عملیات و طرد اجانب گردیدند، و این کار مشکلی بود که به زودی غلبه بر سه قوای بزرگ میسر نمی شد. فعالیت‌های سیاسی و نظامی پیر روشن و اخلاش با حرکات خان ختک و جنگ‌های یوسف زائی ها در مشرق افغانستان، همه سالها و ماه‌های زیادی را در بر گرفت و بالاخره در برابر دولت هند ناکام ثابت شد. این است که عملیات سرداران افغانی در قندهار و هرات بر علیه دولت فارس آغاز و ناکامی جبهه شرق را تلافی نمود.

در اوائل قرن یازدهم هجری 25 هزار عسکر فارس با حاکم آنها گرگین ارمنی در شهر قندهار موجود بود که در کمین فرصت بودند همیشه از در مخالفت با قوای ایران پیش می شدند گرگین برای خاموش کردن اقدامات مردم میرویس خان بن شاه عالم هوتکی پیشرو طوائف غلجائی را از شهر قندهار به دربار اصفهان تبعید نمود میرویس بعد از دقت در ترتیب اداره اصفهان و شخصیت اولیاء امور از آنجا به مکه مکرمه سفر و در عودت به اصفهان شاه حسین صفوی را به مراجعت خود به قندهار راضی ساخت و همینکه در سال 1120 وارد قندهار شد سائر سواران ملی را دور خود جمع و در یک شب گرگین را با همراهان او قتل نموده و استقلال خویش را در قندهار اعلام نمود.

دولت فارس صفوی اردوی بیست هزار نفری را با فرماندهی شخصی بنام خسرو به قندهار سوق داد اما میرویس او را با اردویش در سال 1123 نابود و متعاقباً قوای امدادی فارس را که به قیادت رستم نامی به قندهار سوق شده بود از بین برد. از این بعد میرویس فرمانروای مستقل ولایت قندهار بوده و فقط بنام رئیس ملی منطقه ی خود را اداره می کرد، ولی میرویس بعد از 8 سال حکومت که هنوز به وحدت اداری مملکت موفق نشده بود فوت، و برادرش میر عبدالله جانشین او گردید. میر عبدالله خواست با دولت صفوی از راه مفاهمه و مصالحه داخل شود ولی همین که مردم از نقشه او دانستند، چون بی اندازه بر ضد دولت فارس بودند، نپذیرفتند و میر محمود پسر میرویس را به پادشاهی قبول و میر عبدالله را به دست او از بین برداشتند.

میر محمود جوان نقشه پدر پیر و نامدار خود را در محل اجرا گذاشت، به این معنی که پدرش قوای دشمن را از ولایت قندهار طرد، و فرصت تأسیس یک حکومت محلی آزاد را در ولایت هرات به دست سران طایفه ابدالی افغانستان داده و زمینه ی فعالیت سیاسی را بر خلاف دشمن برای سرداران محلی سیستان تهیه نمود، اما خودش کاری را که می خواست انجام نداده از دنیا گذشته بود.

اینکه محمود دنباله کار پدر را گرفته و بعد از تهیه یک اردوی قوی در سال 1133 به ولایت کرمان کشید، و پس از مصالحه با لطف علی عامل فارسی، به قندهار مراجعت و مکرراً در سال 1135 به قم و کرمان با اردوی خود ریخته و به صورت قطعی آنجا را اشغال و از راه یزد به استقامت اصفهان پایتخت کشور ایران حرکت نمود. دولت فارس در محل

گناباد به واسطه قشون پایتخت به مدافعه پیش آمد ولی در مقابل اردوی افغانی عزیمت کرده و در پایتخت محصور گردیدند.

شاه محمود افغان به پادشاه صفوی پیشنهاد نمود که استقلال دولت افغانی را در تمام ولایات متصرفه ی سابقه ی ایران از قبیل ولایات: خراسان، کرمان و قندهار به رسمیت شناخته و سالانه مقداری خراج به قندهار بپردازد. و هم عجلاتا دختری از خاندان شاهی صفوی را به زنی او بدهند، در این صورت دولت صفوی محفوظ خواهد ماند. ولی دولت صفوی از قبول این پیشنهاد سر باز زد و شاه محمود مجبور شد آنها را با زور مجبور به تسلیم نماید همان بود که بعد از محاصره شدیدی پایتخت اصفهان تسلیم، و حسین پادشاه صفوی به حضور شاه محمود افغان حاضر و تاج و تخت ایران را به دست خود تقدیم نمود. از این بعد محمود به حیث پادشاه افغانستان و شهنشاه فارس تا سال 1137 هجری به تامین و تنظیم کشور فارس مشغول ماند. زیرا در داخل هنوز طهماسب پسر شاه حسین صفوی مشغول دسیسه و در خارج دولتهای روس و ترک عثمانی چشم حرص و آز به کشور فارس دوخته بودند.

طهماسب مشغول تهیه قشون شده و به مقابله با شاه محمود برآمد و مردم قزوین برضد اشرف بن میر عبدالله عمه زاده ی شاه محمود حاکم خویش عصیان نمودند. این حرکات شاه محمود را مجبور ساخت که به قوای عسکری علاقه های قزوین، قم، کاشان، عربستان، یزد و غیره را تامین و خاندان شاهی صفوی را از بین بردارد، شاه محمود در ایران با مامورین و اشخاصی که برضد شاه صفوی خیانت کرده بودند، به خشونت پیش آمد و با مردم و نفوس رویایی مدارا و خوش رفتاری نمود در طول این مدت حسین خان هوتکی عمه زاده ی شاه محمود وکالت او را در قندهار داشت، و ولایات هرات به دست امراء محلی و خودمختار سلسله ابدالی افغان اداره می شد. در ولایت طوس هم شاه محمود تشکیل یک حکومت محلی را زیر قیادت ملک محمود خان سیستانی تقویه و حمایت نمود.

معهدا بیشتر امور فتح و نظام کشور فارس بر دوش شاه محمود بود، و این کثرت مشاغل شاه جوان و فاتح افغان را خسته ساخته و اعصاب او را از کار انداخت. این است که سرداران افغان از بیماری او و خرابی امور دولت اندیشیده اشرف خان پسر کاکایش را که جوان قابل و لایقی بود به روی کار کشیدند. شاه اشرف در سال 1137 هجری توانست به تخت سلطنت عروج نموده و شاه محمود بیمار را از بین بردارد. خصوصا در حالی که شاه محمود، در قندهار عین این روش را با پدر او میر عبدالله نموده بود.

به هر حال بعد از آنکه شاه اشرف زمام امور را به دست گرفت، او نیز مجبور بود با دشمنان قوی داخلی و خارجی مثل شاه محمود مقابل گردد. طهماسب میرزا برای حصول مقاصد شخصی با استقلال و تمامیت ارضی وطن خود ایران قمار می زد. او با دولت روسیه داخل مذاکره شده بود، که اگر پطر کبیر به طرد افغانها از فارس مساعدت نماید طهماسب حاضر است ولایت شیروان، داغستان، گیلان، مازندران و استرآباد را به دولت روسیه واگذارد. از دیگر طرف دولت ترک، پس از مذاکره با دولت روسیه به غرض تسخیر قسمتی از ایران قراردادی عقد و با شرط تملک عثمانی بر ولایات تبریز، همدان و کرمانشاه مالکیت روس را بر اراضی موعود طهماسب تصدیق نمود.

طهماسب خود نیز در مازندران به تشکیل قشون آغاز نموده بود، شاه اشرف با تدبیر و دلیری بی مانندی برای حفظ قلمرو خود به حرکت آمده، و چنانکه قبلا قشون افغان جلو روس را در بندر ایران گرفته بودند، شاه اشرف ترکهای عثمانی را

هم در حالیکه همدان ، ایروان و تبریز را اشغال کرده بودند در جنگ سختی مغلوب و منهزم ساخت لهذا دولت ترکیه مجبور شد استقلال دولت افغانی فارس را اعتراف نماید. در چنین وقتی شنیده شد که مردی ، از اهل خراسان بنام نادر قلی عسکری جمع و به حیث سپهسالار طهماسب برای اشغال ولایت طوس حرکت نموده است. اگر نادر قلی می توانست ملک محمود خان سیستانی را که از طرف دولت افغانی حمایت می شد از بین بردارد، عقب جبهه شاه اشرف معروض به خطر گردیده خطوط مواصله افغانستان قطع می گردید.

ناچار شاه اشرف برای جلوگیری از چنین حادثه ای به تنظیم عسکر مشغول شد، شاه اشرف در سال 1140 ، تازه از قرارداد با دولت ترکیه فارغ شده بود که سوقيات نادر قلی از شرق به غرب آغاز شد، و در سال 1141 هجری جنگ سختی بین طرفین در موضع مهمان دوست دامغان شروع گردید. ولی قشون افغانی در نتیجه ی جنگ به عقب نشینی در تهران مجبور شده و از آنجا به اصفهان عقب نشستند. سپاه نادر با استقامت به اصفهان حرکت کرد و شاه اشرف در موضع مورچه خورت اصفهان به مدافعه پیش آمد ولی چون نتیجه مطلوب به دست نیامد به اصفهان مراجعت و از آنجا غرض تجهیز عسکر به شیراز کشید ، شاه اشرف هنوز به ترتیب اردو موفق نشده و قوای افغانی در ولایات ایران متفرق بود، که طهماسب با اردوی خویش به قصد شیراز حرکت کرده جنگ سوم در موضع رزقان ، بین شیراز و استخر، در گرفت طالع به درد دشمن رسیده شاه اشرف مجبور شده برای تهیه یک اردوی خالص افغانی به خط افغانستان حرکت کند. متأسفانه مرض نفاق داخلی مجدداً به دولتهای افغانی سرایت کرد و حسین خان هوتک نائب الحکومه ولایت قندهار بنام خونخواهی شاه محمود سواران خویش را به مقابل شاه اشرف اعزام و او را در یکی از نواحی قندهار غفلتا از بین برداشت. و به این ترتیب در سال 1142 هجری دولت افغانی را در فارس منقرض نمود.

بعد از این حسین خان بعنوان شاه حسین هوتکی سلطنت خود را در قندهار اعلان ، و تا زمان جنگهای نادرشاه افشار در سال 1151 هجری، به حکمرانی دوام نمود اما این فرمان روائی او منحصر به ولایت قندهار بوده به سایر ولایات افغانستان احتوا نمی نمود. به هر حال دولت هوتکیه افغانستان بعد از انقراض دولت تیموریه افغانستان، اولین دولت حسابی است که در قندهار تشکیل و بعد از عصر شهنشاهی غزنوی بار دیگر بر کشور ایران استیلاء کرده است. گرچه دولت هوتکی در داخل به توحید اداره ی سیاسی کل افغانستان موفق نشده و همه شان بیشتر مشغول تحکیم پایتخت قندهار و تسخیر کشور فارس بوده اند معهذا بزرگترین سرمشق استقلال خواهی و تشکیل یک امپراطوری نوین افغانی برای دولتهای افغانی ما بعد خود محسوب است.

میرویس خان موسس این سلسله، مرد مدبر وطن پرستی بوده بلا شبهه قابلیت پادشاهی کشوری را دارا بود، شاه محمود و شاه اشرف هر دو تن از مردان نامدار و فاتح افغانی محسوب اند، تنها شاه حسین مرد عیاش، شاعر و مبتدی بود که نتوانست به حق جای اسلاف خویش را اشغال و هم محافظت نماید.

پادشاهان هوتکی افغانستان

میرویس خان سال 1121- 1130 هجری

میر عبدالله سال 1130 – 1131 هجری

شاه محمود سال 1131 - 1137 هجری

شاه اشرف سال 1137 - 1142 هجری

شاه حسین سال 1142 - 1151 هجری

حکومت ابدالیه هرات (1716 - 1731 میلادی)

در قرن نهم هجری، در وقت دولت تیموریه افغانستان در بعضی مناطق کشور حکومت‌های کوچک محلی موجود بود که در اوان ضعف و فتور آن دولت، هر یک خود را به حکومت خود مختاری تبدیل می کردند از قبیل: امرای ارغونیه قندهار، امرای توخی و هوتکی قلات غلجائی، امراء ابدالیه ارغستان امراء ارغونیه قندهار قز و وقت نائب الحکومگی امیر ارغون، پسر ذوالنون اتالیق، شاهزاده بدیع الزمان بن سلطان حسین بایقرا در سال 884 هجری اساس حکومت محلی قندهار را گذاشته و تا سال 913 هجری دوام نمودند. امراء این سلسله از قبیل : امیر ارغون، میرزا مقیم، شجاع خان، مرزا حسین، میرزا عیسی، مرزا باقی، مرزا جانی و محمود نه تنها در ولایت قندهار بلکه بعضاً در ولایت سند نیز حکومت کرده و اخیراً در ولایت قندهار به دست بابر شاه معروف، در سال 913 هجری در ولایت سند به دست اکبر جلال الدین پادشاه هند در سال 984 هجری منقرض گردیدند.

امراء توخی نیز در همان قرن نهم در منطقه ی قلات غلجائی حکومت محلی خود را محکم نموده تا قرن یازده هجری. امراء این سلسله مانند: بلخی خان، ابدال خان از عشیره توخ ملکیار، حسین خان از عشیره هوتک و ... دائماً در مقابل بسط نفوذ دولت بابریه هند از جانب غزنه و زابلستان و برابر دولت صفویه فارس، از جانب قندهار مقاومت و حفظ وجود می نمودند. بالاخره میرویس خان بن شاه عالم خان هوتک از منسوبین همین سلسله بود که قندهار را نجات داده و استیلای صفویه ها را خاتمه بخشید.

همچنین امراء ابدالیه علاقه ارغستان در قرن نهم هجری حکومت محلی خویش را استحکام بخشیده ، و افراد اخیر این سلسله به اعمال دولت صفوی در قندهار روابط خود را حفظ می نمودند . معهذاً در قرن یازده این سلسله به دست گرگین نائب الحکومه صفوی قندهار منقرض گردید. امراء محلی این سلسله عبارتند از : سدوخان، خضرخان، خداداد، سلطان شیرخان، سرمست خان، حیات سلطان، دولتخان، باز عبدالله خان بن حیات سلطان یکی از مذسوبین همین سلسله بود که در قرن 11 هجری در ولایت هرات بیرق آزادی را افراشته، نائب الحکومه و قوماندان نظامی دولت صفوی را با عسکر ساخلوی آن دولت در بین یک طوفان هیجان ملی معدوم و مثل میرویس خان هوتک، استقلال ولایت هرات را اعلان نمود از آن بعد این سلسله در ولایت هرات تا سال 1144 هجری به حکومت خویش دوام داده ، و هم بغرض استخلاص ولایت طوس در مقابل امراء صفوی تا شهر مشهد سوقیات نمودند.

دولت هوتکیه قندهار با آنکه راجع به تصرف فراه با حکومت ابدالیه هرات داخل رزم بوده و در نتیجه فاتح هم گردید. معهذاً دیگر به ایشان مزاحمت ننمود، چونکه عجلالتا این حکومت کوچک محلی را سد دیگری در مقابل نفوذ و تسلط دولت صفویه ایران می دانست و همین سیاست بود که پادشاهان مقتدر و فاتح هوتکی مثل شاه محمود و شاه اشرف حتی

به تشکیل یک حکومت محلی دیگری، در ولایت طوس با ملک محمودخان افغان سیستمی نیز ضدیت و مخالفت نورزیدند. به هر حال بعد از آنکه دولت افغانی فارس منقرض گردیده و فرصت تاخت و تاز به دست نادرشاه خراسانی افتاد، حکومت ابدالیه هرات مثل حکومت هوتکیه قندهار از بین رفت

امراء ابدالیه هرات:

عبدالله خان بن حیات سلطان سال 1129 هجری

زمان خان بن دولت خان سال 1132 هجری

محمد خان بن عبدالله خان 1135 هجری

ذوالفقار خان بن زمان خان 1136 هجری

اله یار خان بن عبدالله خان 1138 هجری

ذوالفقار (مکرر) سال 1142 هجری

اله یار (مکرر) سال 1144 هجری

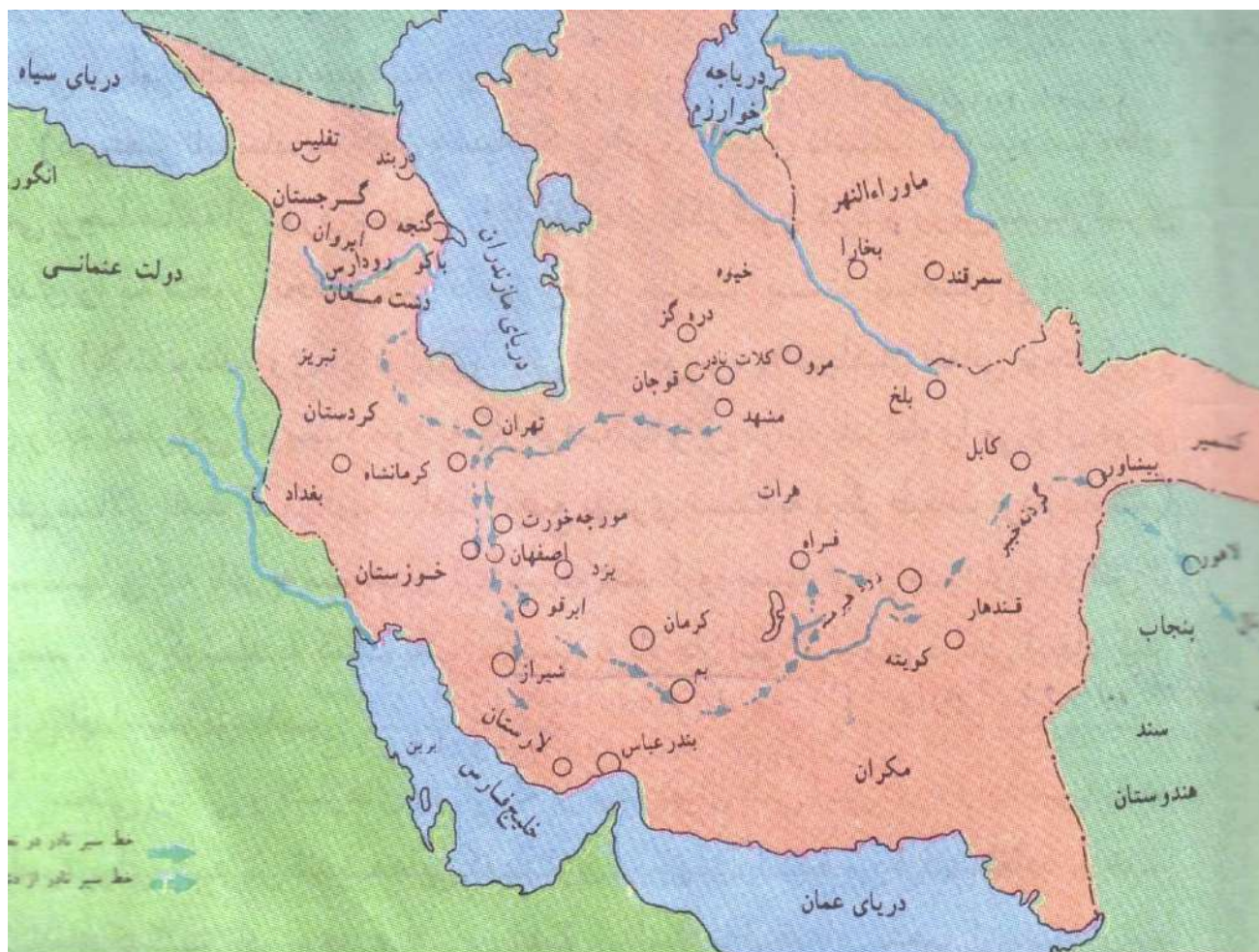
نادر شاه افشار خراسانی (1735 – 1747 میلادی)

نادر قلی پسر امام قلی مردی از قبیله ی افشار و اهل خراسان افغانستان بوده در ابیورد تولد و به مالداري و پوستین دوزي گذران می کرد. ترکتازان ازبک او را در جوانی به اسیری بردند. و او در عودت به وطن داخل ملازمت حاکم محلی ابیورد گردیده، پس از فوت حاکم از طرف ملک محمود سیستمی حکم دار خود مختار ولایت طوس به حکومت ابیورد مقرر شد، نادر در جنگی که به حیث افسر نظامی ملک محمود، دشمنان مهاجم ازبکی او را منهزم نمود، شهرت زیادی حاصل و بعد از کمی طرف عداوت ملک محمود قرار گرفت. لهذا نادر فرار و با یک عده از رفقای خود، به راهزنی مشغول ، و بعدها به قلعه قلات حمله و آنرا تسخیر نمود.

نادر پس از این مردی دارای عده و قوت کافی شده به شهر نیشابور حمله و آنرا اشغال کرد، و خود را به حیث یکنفر هوا خواه شاه طهماسب صفوی معرفی نمود. نادر به این پیشرفتهها اکتفا نمی کرد زیرا مردی بزرگ و پر مدعا بود. پس به فرض استیلاء بر ملک محمود و تمام ولایت طوس بر شهر مشهد هجوم و آنه می خواست حاصل نمود طهماسب صفوی البته او را منصب سپه سالاری داد و نادر بعد از طی جنگهای مکرر ، شاه اشرف افغان و رجعت او به افغانستان ، قوای ترک را در همدان شکست ، عراق و آذربایجان را مسترد، و طهماسب را خلع و بنام پسرش عباس زمام دولت فارس را رسماً به دست گرفت.

نادر در جنگهای مکرر ترکها را شکست داده و تمام اراضی از دست رفته ی فارس را مسترد و هم به واسطه ی مذاکره و معاهده سواحل خزر و باکو، و دربند را از دولت روسیه پس گرفت. نادر در سال 1148 هجری رسم تاجگذاری کرد. نادرشاه قبلا در سال 1144 هجری شهر و ولایت هرات را در طی یک رشته جنگها و شکستهای سختی، از سلسله حکمدار محلی ابدالیه گرفته بود. در سال 1150، ولایت بلخ را نیز به واقعه سوقیات پسر دلاور خود رضا قلی از دست تسلط از جنگهای ماوراءالنهر کشیده، و خود بعد از یکسال رزم شهر قندهار را از تصرف شاه حسین هوتکی خارج و بدبختانه تخریب کرد. در سال 1151 هجری (۱۷۳۷ میلادی) از راه کابل به مملکت هندوستان وارد شده تا دهلی رسید. و محمد شاه هندی به وی تسلیم و خزائن بی شمار خود منجمه تخت طاووس، الماس کوه نور را برایش تحویل داد. نادرشاه افشار بعد از فتح هند به افغانستان مراجعت نموده به غرض تسخیر ماوراءالنهر جیحون را عبور کرد. امیر ازبک چاره ای جز تسلیم نداشت، نادرشاه دختر او را برای پسر خود گرفته به استقامت ولایت خوارزم حرکت نمود، حکمدار تورانی خوارزم کشته شده، و آن ولایت مجددا به قلمرو نادرشاه الحاق شد. به این ترتیب نادرشاه افشار خراسانی در طی چند سال، دولت بزرگی مرکب از افغانستان، ماوراءالنهر، فارس و هندوستان تشکیل و پایتخت خود را در شهر مشهد قرار داد.

نادرشاه افشار خراسانی دارای عقل و عزم قوی بود و یکی از رجال مشهور تاریخی خراسان زمین به حساب می رود. نادر بعد از اشغال هرات و قندهار، حس همدردی و محبت اهالی خراسان را به محبت و مدارا جلب، و قشون 16 هزار نفری طوائف ابدالی و غلجائی افغانستان را تشکیل و در اردوی خویش مقام اول را به ایشان گذاشت. سراداران افغانی هم، به حیث افسران نظامی و حکام کشوری او داخل کار شدند، که از آن جمله احمد خان سدوزایی، یکی از سران قبیله پشتونهای ابدالی (احمد شاه بابا) و نور محمد خان میر افغان می باشند. سران و سپاه افغانی نیز در تمام محاربات و فتوحات نادرشاه شریک بودند. بعد از مرگ نادر حرم او را از تاراج سپاه ایران و فرزندان او را در برابر مردم ایران مدافعه نمودند. اما نادرشاه با سران سپاه قزلباش ایران اعتماد و نظر خوبی نداشت. و با ایشان با خشونت و سختی رفتار می نمود. مخصوصا از وقتی که به تأثیر یک سوء تفاهم، پسر رشید خویش رضا قلی میرزا را کور کرده و خود نادم و عصبی گردیده بود. سپس ملت فارس از این همه ظلم و خشونت اخیر عمر نادرشاه به ستوه آمده، در شیروان، تبریز و استرآباد یکی پس از دیگری سر به شورش برداشتند. و هم بالاخره خود او را هفتاد نفر از منصبداران قزلباش و قجر و افشار در سال 1160 هجری در حدود قوچان به قتل رسانیدند و به این صورت امپراطوری بزرگ او از هم پاشیده شد. قبر نادرشاه افشار در حال حاضر در نزدیکی قبر هشتم شیعیان در مشهد- ایران واقع می باشد.



قلمرو افشاریان (نادرشاه)

دولت مستقل ابدالی افغانستان (1747 – 1842 میلادی)

بعد از مرگ نادرشاه سران و سپاه افغانی از ولایت طوس به ولایت قندهار کشیده و در قلعه ی نادر آباد به تشکیل جرگه و انتخاب پادشاه آغاز کردند. در نتیجه احمد خان ابدالی پسر زمان خان حکمدار سابق ولایت هرات، که در اردوی افغانی به معیت نادرشاه منصبدار معتبری بود در شوال 1160 هجری به پادشاهی افغانستان انتخاب گردید. احمد شاه که بعد از طرف ملت به سبب خدمات گران بهایش (احمد شاه بابای افغان) خوانده شد در سال 1135 هجری در شهر هرات متولد شده و اکنون 25 سال عمر داشت و تا سال 1186 هجری به پادشاهی خود دوام داد.

احمد شاه مرد سیاسی و نظامی لایقی بود، در مدت 25 سال سلطنت خود خدمات مهمی برای افغانستان نمود. او بعد از تشکیل دولت و اردو، اولاً تمام ولایات طبیعی افغانستان را از قبیل: قطغن، بدخشان، کرمان، بلوچستان، سند، کشمیر، چترال، کابل، غور، پشاور، پنجاب را تابع یک مرکز اداری ساخته و بعدها برای حفظ ولایات شمال یکبار رود جیجون را و برای حفظ حوزه سند چند بار رود ستلج را عبور، و در تمام محاربات فاتح هم بود. احمدشاه (احمدخان سدوزایی) ملقب به احمدشاه بابا ۱۲ مرتبه بر هند لشکر کشید در سال ۱۱۷۰ هجری قمری (۱۷۵۶ میلادی) دهلی را تصرف کرد و

خزانه‌ای خود را با ثروت سرشار که از آنجا غنیمت گرفته بود انباشت. جنگ پانی پیت ، با قوای نیم میلیونی سرته ها در سال 1174 هجری از مشهورترین جنگهای خارجی احمد شاه است، که او را به صفت قهرمان جنگ در تاریخ افغانستان و هند ثبت نمود. و همچنین احمد شاه در داخل کشور تشکیلات ملکیه و تاسیس وزارتخانه و دوایر ملکی و نظامی افغانستان را به اساس روشنتری بنا گذاشته و برای اولین بار، بک جرگه از بزرگان ملی برای مشوره امور بطور دائم تشکیل نمود.

احمد شاه بیشتر عادلانه رفتار نموده برای رفع نفاقهای داخلی و عصبیتهای قبیله ای همت گماشت، وقتی که احمد شاه از دنیا گذشت، یک افغان بزرگ و قوی و پر نفوس در عقب گذاشت، گرچه در خط اقتصاد، زراعت، صنعت و علوم، بسیار پس افتاده و از حوادث شوم و جنگهای چندین قرن رنج زیادی کشیده بود.

بعد از مرگ احمدشاه در سال ۱۱۸۷ هجری قمری (۱۷۷۳ میلادی) تا چهل و پنج سال بعد همچنان رقابت و کشمکش و دسیسه چینی در میان مدعیان حکومت در طایفه سدوزایی ادامه یافت ؛ این وضع باعث از هم گسیختگی خاندان حاکم گشت و چیزی نمانده بود که افغانستان را نیز از هم بپاشد. پسر دوم و جانشین احمدشاه، یعنی تیمورشاه، پایتخت خود را از قندهار به کابل انتقال داد و مدت حکمرانی این خاندان یک قرن طول کشید، ولی در طول این مدت، دیگر خدمات مهمی به افغانستان انجام داده نشد، زیرا از یک طرف مردی که تمدن جدید عالم را به کشور افغانستان معرفی کند مفقود بود، و از طرف دیگر سیاست استعماری غرب در شرق و شمال افغانستان قدم به قدم پیش رفته ، و انتریکهای دیپلوماسی به جنگهای داخلی و خارجی ، و اغتشاشات متوالی کشور نتیجه داده، ترقیات اجتماعی را از دولتهای افغانی سلب می نمود.

به هر حال تیمور شاه فرزند و جانشین احمد شاه بابا، بیست و دو سال زمام سلطنت افغانستان را در دست داشت و در طول این مدت، بدون آنکه مصدر کدام خدمت عمده ی به افغانستان شده باشد، تنها حدود جغرافی سیاسی افغانستان را در مقابل جنگهای متمردين پنجاب، و متجاوزین تورانی حفظ نمود. زمان شاه پسر تیمور شاه وقتی که به پادشاهی افغانستان رسید خیال تسخیر مملکت پهناور هند را در کله می پرورانید . و برای حصول این مقصد اردوی قوی ترکیب کرد، مگر از یکطرف نفاق داخلی در بین خاندان شاهی جاری گردید، و از طرف دیگر پالیسی حفظ هند دولت انگلستان و سیاست استیلای ناپلئون کبیر در کشورهای مجاور افغانستان، چون روسیه و ایران تاثیر و افغانستان میدان عملیات مختلفه ی سیاسی گردید.

دولت فارس شاهزاده محمود افغان را بر ضد زمان شاه تحریک و تقویت نمود در نتیجه زمان شاه اسیر و کور و عجالتا هندوستان ، از حمله محفوظ و شاه محمود بر تخت عروج نمود در عوض ولایت طوس، یا خراسان فعلی از افغانستان مجزا و به دولت فارس الحاق یافت و ولایت پنجاب، در زیر قیادت دسته های سیکی ، از افغانستان جدا و مستقل گردید به این ترتیب افغانستان به ترتیب رو به انحطاط و تجزیه روان ، و ولایات : مرو ، کوشک و بلوچستان یکی پی دیگری از افغانستان مجزا و به تصرف خوانین خیوا ، بخارا، بلوچستان و بالاخره تحت اختیار دولت روسیه و انگلستان قرار گرفت.

در عهد دولت شاه شجاع بن تیمور شاه بن احمد شاه بابا، تحریک دول خارجی سبب اشتعال جنگهای دخالی گردید، اخیرا منجر به جنگ اول افغانستان و انگلیس از یک طرف و جنگهای متعدده افغانستان و ایران از طرف دیگر گردید. و در

نتیجه معاهدات لاهور 1254 هجری (1838 میلادی) و قندهار سال 1255 هجری (1839 میلادی) بین شاه شجاع و انگلیسها، علاوه بر سلب استقلال سیاسی افغانستان، ولایات سند، ملتان، کشمیر، پیشاور، اتک، دیره جات، نیز در شرق از افغانستان مجزا شد. در همین جنگ بود که نواب محمد زمان خان، شجاع الدوله خان، وزیر اکبر خان، محمد عثمان خان تکاوی با نائب امین الله خان لوگری، محمد شاه خان بابکرخیل، ملامومن غلجائی، صفت قهرمانان ملی افغانستان را در تاریخ حاصل کردند.

پادشاهان ابدالی افغانستان:

احمد شاه بابا سال 1160 – 1186 هجری

تیمور شاه سال 1186 – 1207 هجری

زمان شاه سال 1207 – 1216 هجری

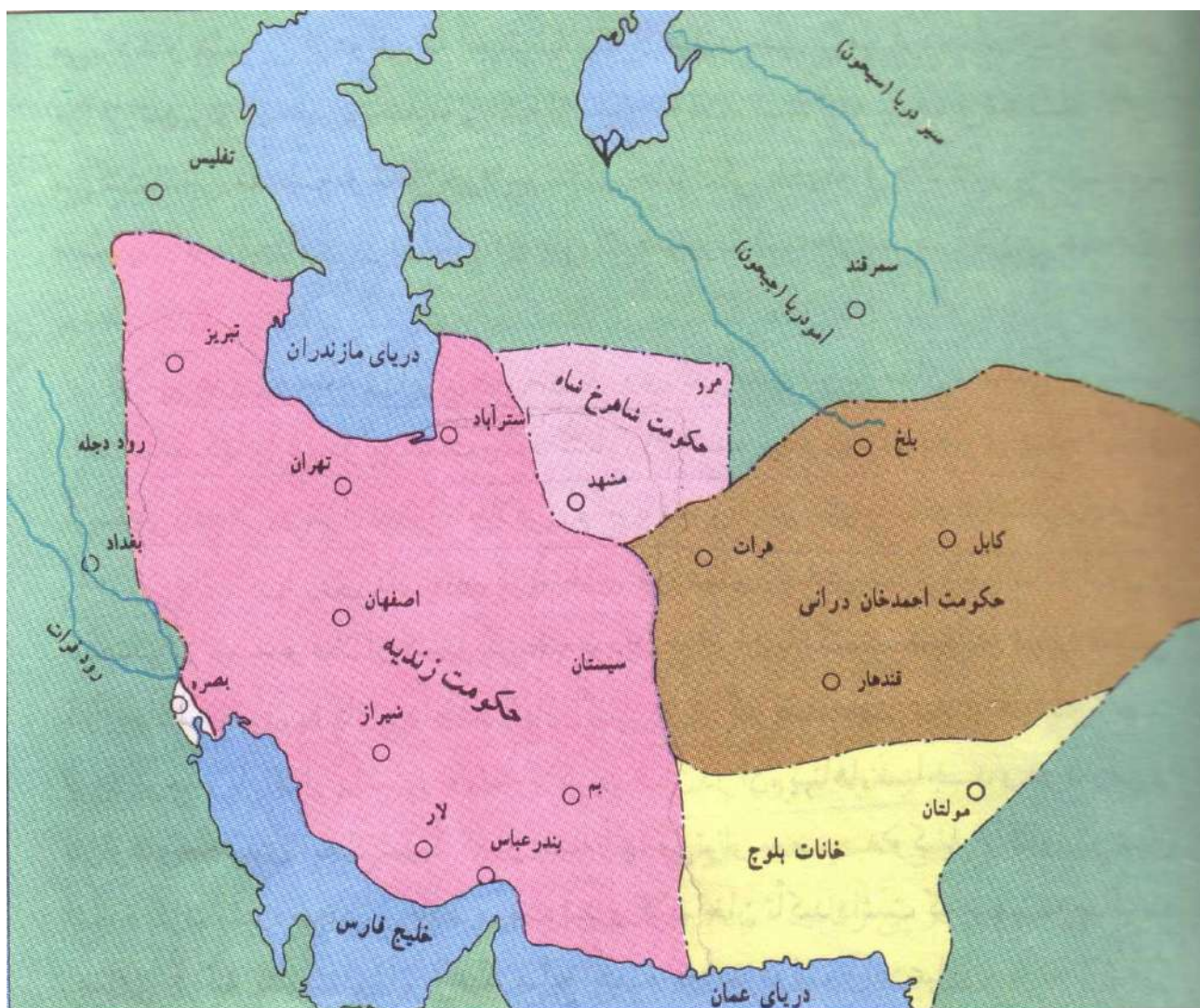
شاه محمود سال 1216 – 1219 هجری

شاه شجاع سال 1219 – 1223 هجری

شاه محمود (مکرر) 1223 – 1233 هجری

دوره انقلاب سال 1233 – 1255 هجری

شاه شجاع (مکرر) سال 1255 – 1258 هجری



حکومت احمدخان دراني



احمد شاه ابدالی



شاه شجاع

دولت محمد زائی افغانستان (1842 – 1974 میلادی)

بعد از کور شدن زمانشاه ابدالی خاندان سلطنتی ابدالی را فتور فرا گرفت و شاه محمود از تنظیم و ادراه ی مملکت عاجز آمد سران بارکزائی که وزارت دولت و حکومت ایالت را در دست داشتند درصدد بدست آوردن سلطنت افغانستان گردیدند . مخصوصا در وقتی که شاهزاده کامران پسر شاه محمود، وزیر فتح خان بارکزائی را اول کور و باز به قتل رسانید . برادران متعدده وزیر توانستند شاه محمود را در سال 1233 به جانب ولایت هرات فراری ساخته و برادر او شاه شجاع را به جانب شکار پور سند عقب زدند شاهزاده ایوب ابدالی پسر تیمور شاه نیز که دعوای جانشینی پدر را می کرد، مجبور شد دست از حکمرانی بکشد، تنها شاه محمود به ولایت هرات به پادشاهی کوچکی قناعت نمود، که بعد از او پسرش کامران و وزیرش یار محمد خان الکوزائی سعید محمد خان پسر وزیر مذکور شاهزاده یوسف ابدالی به این حکومت کوچک چهل و چند سال دیگر دوام دادند، در طی این مدت بود که جنگهای مشهور دولت فارسی با این حکومت کوچک به وقوع پیوسته و بالاخره فارسی ها مغلوب و ناکام گردیدند. در سال 1273 هجری سردار سلطان احمد خان بارکزائی به حکومت هرات مسلط و در سال 1279 پسرش شهنواز خان جای او را گرفت ولی به زودی در همان سال امیر دوست محمد خان پادشاه اولین بارکزائی افغانستان، ولایت هرات را جزء افغانستان قرار داده و بناء دولت سلسله ی محمد زایی را استوار ساخت، به هر حال بعد از اغتشاش داخلی افغانستان و فتور امور خانواده ی سلطنتی ابدالی ، رشته امور مملکت در کف برادران متعدده وزیر فتح خان مقتول، افتاد.

مشاهیر این برادران همان سردار محمد عظیم خان و سردار شیردل خان است که بیشتر بطور ملوک الطوائفی افغانستان را به واسط برادران دیگرشان اداره می کردند که از آن جمله دوست محمد خان حاکم کابل و پردل خان حاکم قندهار و ... بودند. در دوره ی تسلط برادران وزیر فتح خان که اولاده ی سردار پاینده خان یکی از مامورین دولت ابدالی بوده و بعدها به خاندان محمد زائی معروف شدند . طرز اداره ی افغانستان ملوک الطوائفی شده و چنانچه ولایت طوس یا خراسان فعلی و ولایت پنجاب قبلا در عهد شاه محمود ابدالی از افغانستان مجزا شده بود اکنون ولایت سند زیر قیادت میرهای ولایت مذکور اعلان استقلال کرد و ولایت پیشاور ، اتک و کشمیر نیز از افغانستان مجزا و ضمیمه ی دولتی سیکی پنجاب گردید. (1243 تا 1244 هجری)

طایفه محمدزایی علم طغیان علیه سدوزاییها را بلند کرد، و در سال ۱۲۳۳ هجری قمری (۱۸۱۸ میلادی) دوست محمدخان، جوانترین پسر رئیس طایفه محمد زایی، حاکم سدوزایی را در حوالی کابل شکست داد. دراین روزها از قلمرو وسیع سدوزایی چیز چندانی باقی نمانده بود. بلخ دعوی استقلال میکرد، مرو و کوشک به تصرف روسیه تزاری در آمده بودند، رانجیت سینگه والی ایالت پنجاب نیز اعلان حکومت نمود.

انگلیسها بر بلوچستان دست انداخته بودند و سند نیز در مقابل حکومت افغانها تمکین نمی کرد. دوست محمدخان در چنین شرایط بحرانی به سال ۱۲۵۰ هجری قمری (۱۸۳۵ میلادی) خود را امیر افغانستان خواند. دوست محمد از انگلیسها که عملا از سیکها حمایت میکردند تقاضا نمود تا بر سر مسئله پنجاب میان ایشان میانجیگری نمایند و در ضمن به انگلیس قول داد که افغانها مانع پیشروی روسها از شمال به جانب جنوب شوند. دوست محمد خان وقتی زمام امور را در دست گرفت که دو امپراتوری بزرگ روسیه و انگلیس سرگرم پیشرویها و توسعه قلمرو خویش بودند. افغانستان بصورت مانع و حد فاصل طبیعی و کوهستانی در میان این دو امپراتوری، به مهره ای پیاده ای در رقابت شطرنج وار این قدرتهای

بزرگ قرن ۱۹ و دست آخر به سپری برای جلوگیری از تصادم آن دو، بدل شد. وقتی دوست محمد در مبارزه با سیکها از انگلیس کمک خواست آنها حاضر نشدند که به وی کمک کنند، چه که آنها آخرین حملات دوران احمدشاه بر هند را هنوز بخاطر داشتند و بخود اجازه نمیدادند تا افغانها این مردمان کوه نشین و دیر آشنا و حادثه جو را تهدیدی برای سلطه‌ای خود بر هند ندانند. همین احساس خطر بالاخره باعث شد که دوست محمدخان دوسال بعد از حکومت افغانستان کنار رود. وقتی دوست محمدخان از انگلیس استمداد کرد که هرات نیز در محاصره ایران بود. انگلیس‌ها از پیش‌روی ایران و پیش‌روی روسیه در آسیای مرکزی بیشتر احساس خطر نمودند. وقتی انگلیس‌ها به درخواست امیر دوست محمد جواب منفی دادند، وی نیز ناگزیر دست به دامان تزار روس زد. در این وقت انگلیس خطر را بسیار جدی تلقی نموده اعلان نمود که برای حفظ هند بریتانوی در مقابل دست درازیه‌های روسیه ضرورت میداند تا در کابل یک حکومت دوست انگلیس باشد، درینوقت شاه شجاع، شاهزاده مخلوع و بی تخت و تاج سدوزایی اعلان کرد که هرگاه انگلیس‌ها در رسیدن به حکومت کابل به وی کمک کنند، او حاضر است که پشاور را به سیکها واگذارد. تا این هنگام ایرانی‌ها هرات تخلیه کرده بودند، اما با این حال انگلیس‌ها افغانستان را اشغال کردند، و بدین ترتیب نخستین جنگ انگلیس و افغانستان (۱۲۵۴ هجری قمری (۱۸۳۸ میلادی) - ۱۲۵۸ هجری قمری (۱۸۴۲ میلادی)) آغاز می‌شود.

جنگ اول افغان و انگلیس (1838 – 1878 میلادی)

در سال ۱۲۵۴ هجری قمری (۱۸۳۸ میلادی) جنگ بین افغانستان و انگلیس در بخش جنوبی دره‌ای هلمند روی داد. دوست محمدخان که در کابل خود را در چنبر توطئه‌ها و دسایس گرفتار دید، ناگزیر به تبعید در هند تن در داد. نیروهای انگلیسی در کابل مستقر شدند و شاه شجاع نیز بر حکومت کابل دست یافت، هم شاه شجاع و هم انگلیس‌ها دریافته بودند که مردم او را نه به عنوان شاه بلکه حتی به عنوان رئیس یک قبیله هم نمی‌پذیرند. نیروهای انگلیسی از شاه شجاع حمایت کردند و بزودی خود را در حلقه‌ای محاصره‌ای افغانهای وطن‌پرست یافتند، جنگجویان افغان از هرسو بر انگلیس‌ها حمله نمودند، و محاصره را روز تا روز تنگتر ساختند. در ژانویه ۱۲۵۷ هجری قمری (۱۸۵۷ میلادی) انگلیس‌ها اعلان نمودند که حاضر اند کابل را تخلیه کنند. رهبران کابل (طرفدار انگلیس) اعلان نمودند که آنها بدون آسیب خود را به هند خواهند رساند، و این تضمین رهبران کابل خشم افغانها را بیشتر برانگیخت، زیرا که آنها این رهبران را به رسمیت نمی‌شناختند. ستون نیروهای انگلیسی مرکب از ۴،۵۰۰ مرد جنگی، عده‌ای زن و کودک، ۱۲،۵۰۰ خدمه و سایر همراهان لشکر در میان برف سنگین و سرمای شدید زمستان، کابل را ترک کردند، اما ناگهان مورد هجوم قبایل خشمگین کوه نشین قرار گرفتند.

حمله کننده گان کسانی بودند که برای بدست آوردن غنیمت بر ایشان حمله نموده تمام عفت و احساس بشردوستی را زیر پا گذاشته همه را قتل عام نمودند. در فاصله‌ای کمتر از یک سال بعد گروهی از نیروهای انگلیسی برای گرفتن انتقام رهسپار افغانستان شدند. اینان قلعه و بازار بزرگ شهر را به آتش کشیدند، و هرگونه مخالفت را سرکوب نمودند. تلاشهای مذبحانه انگلیس برای ایجاد یک حکومت تحت الحمایه در کابل علی رغم هزینه‌ای بسیار سنگین مالی و انسانی، تقریباً هیچ ثمری نداشت جز دشمنی و عداوت پایه دار افغانها با ایشان. شاه شجاع که مورد حمایت انگلیس بود در این گیسو دارها کشته شد. دوست محمدخان امیر تبعیدی از هند به افغانستان باز گشت و مورد استقبال مردم قرار گرفت. دوست

محمد پیش از فرا رسیدن مرگش به سال ۱۲۷۹ هجری قمری (۱۸۶۳ میلادی) توانست افغانستان را تقریباً در همان محدوده‌ای که امروز است، متحد و یکپارچه سازد.

پس از مرگ دوست محمدخان باز پسرانش مانند پسران تیمورشاه بخاطر بدست آوردن تخت و تاج به جان هم افتادند، سرانجام شیرعلیخان در ۱۲۸۵ هجری قمری (۱۸۶۷ میلادی) به حکومت رسید. در سالهای حکومت داری شیرعلیخان لندن و سن پترزبورگ در مذاکره‌ای به این فیصله رسیدند که روسیه مرزهای شمالی افغانستان را که کمابیش با رود جیحون منطبق است، به رسمیت بشناسد، و این منطق باید خارج از نفوذ روسیه بماند. با همه‌ای این احوال، مشکلات و مسائلی که در سال ۱۲۹۴ هجری قمری (۱۸۷۷ میلادی) بین انگلیس و روسیه پیش آمد، نتایج آن برای شیرعلیخان در نهایت گران تمام شد. روسها در مرزهای شمالی افغانستان لشکر آراستند و در سال ۱۲۹۵ هجری قمری (۱۸۷۸ میلادی) یک هیأت دیپلماتیک به نزد امیر شیرعلی اعزام کردند. انگلیس هم برای اینکه از معرکه عقب نماند متقابلاً یک هیأت سیاسی را بطرف کابل گسیل داشتند، اما نگهبانان مرزی افغانستان هیأت انگلیسی را در تنگه خیبر متوقف ساخت. انگلیسها که از این رفتار حکومت کابل به خشم آمده بودند، اعلام کردند که حکومت افغانستان باید از این عمل خود عذرخواهی کند و به هیأت انگلیس اجازه بدهند که وارد کابل شود. توضیحات امیر شیرعلیخان نیز انگلیس را قانع نکرد، لذا دومین جنگ انگلیس و افغان درگرفت.

جنگ دوم افغان و انگلیس (1879 میلادی)

وقتی انگلیسها از طرف جنوب، افغانستان را اشغال کردند، امیر شیرعلیخان از روسها استمداد کرد، ولی پاسخی نیافت و ناگزیر اداره امور را به فرزندش یعقوب خان سپرد و خود به امید جلب کمک رهسپار شمال گشت، روسها تنها کمکی که به وی کردند این بود که توصیه نمودند به پایتختش برگردد و با انگلیسها از در صلح درآید. امیر شیرعلی نا امید، افسرده و در هم شکسته در مزارشریف چشم از جهان فرو بست. انگلیسها اینبار نیز با رهبرانی پیمان بستند که افغانها ایشان را بحیث رهبر نمی‌شناختند. اگرچه یعقوبخان فرزند شیرعلیخان بود و از طرف وی اداره‌ای امور را در شهر کابل در دست داشت، ولی او نیز رهبری نبود که مورد قبول سران قبایل باشد. وی به همه خواستهای انگلیس که مهمترین آنها عبارت بود از این که افغانستان باید روابط خود را با سایر کشورهای خارجی با مشورت انگلیس تنظیم کند، گردن نهاد. نمایندگانی را که انگلیس بنابر مفاد همین معاهده صلح (معاهده صلح گندمک)، در سال ۱۲۹۶ هجری قمری (۱۸۷۹ میلادی) به کابل اعزام نموده بود، چند هفته بعد به دست افغانهایی که مخالف این معاهده بودند، به قتل رسیدند. از این رو سه لشکر تازه نفس انگلیسی که هنوز آسیبی ندیده بودند وارد صحنه شده، کابل و قندهار را اشغال کردند. یعقوب خان بعد از مدت کوتاهی به هند تبعید شد. انگلیسها پی بردند که اشغال افغانستان کار چندان مشکلی نیست ولی نگهداری آن خیلی مشکل است، بنابر این به فکر آن افتادند تا در میان قبایل کسی را بیابند که هم مورد قبول مردم باشد و هم نزد انگلیسها مقبولیت داشته باشد، این آخرین امید انگلیس در وجود عبدالرحمان خان پسر عمو (کاکا)ی امیر تبعید شده و نوای دوست محمدخان تحقق یافت. انگلیسها از موفقیت نه چندان بزرگ خویش در جنگ دوم چشم پوشیده، از افغانستان خارج شدند، عبدالرحمان که مردم ترکستان افغان را به دور خود جمع کرده بود، در قبال گرفتن شناسایی از طرف انگلیسها تنظیم روابط خارجی خویش را به ایشان وا گذاشت. در خلال حکومت او روسها و انگلیسها به توافقی قطعی در مورد مرزهای طولانی افغانستان با روسیه، از مرزهای ایران تا پامیر، دست یافتند. مرزهای جنوب غربی انگلیس نیز بر اساس خط

مشهور دیورند (Durand Line) تعیین گشت، انگلیسها عبدالرحمان را مجبور ساختند تا معاهده ننگین دیورند را امضا کند که در اثر آن نیمی از سرزمین پشتونها به قوای بریتانیا تعلق گرفت.

سیاست شوم و استعماری آن زمان انگلیس باعث گشت که از آن زمان تا کنون افغانستان و پاکستان موفق نشده‌اند تا مسئله مرزی خویش را حل نمایند، از آن زمان تا کنون پیوسته یک سلسله کشاکش‌های مرزی، برخوردهای نظامی و تحریکات متقابل در سراسر این مرزها را به دنبال داشته است. امیر عبدالرحمان را در تاریخ بنام یک امیر آهنین یاد کرده‌اند، چرا که او توانست قبایل متمرّد و نافرمان غلزاری و هزاره را تحت فرمان درآورد و یکپارچگی افغانستان را تأمین و تضمین کند. اگرچه در این مدت سایه و سنگینی اقتدار وی در همه گوشه و کنار این سرزمین احساس میشد، اما ادغام مردمی نافرمان و قبایلی یاغی در یکدیگر و درآوردن آنان بصورت ملتی یکپارچه و متحد، جز از این طریق ممکن نمی‌بود.

جنگ اول جهانی و بی طرفی افغانستان

امیر عبدالرحمان خان به سال ۱۳۱۹ هجری قمری (۱۹۰۱ میلادی) چشم از جهان پوشید، حبیب الله خان پسر بزرگش بر طبق وصیت پدر بر جای وی نشست. حبیب الله خان سیاست انزواگرایی پدر را دنبال کرد، وی همواره با هرگونه تلاش قدرتهای خارجی برای کسب امتیازاتی در افغانستان مخالف بود. حبیب الله خان طب غربی را در کشور رایج ساخت و خرید و فروش برده را نیز لغو نمود، و یک باب مدرسه‌ای عالی را بنابر الگوهای غربی بنام حبیبیه تأسیس نمود. در صحنه‌ای بین المللی، روسیه و انگلیس طی قرارداد ۱۳۲۵ هجری قمری (۱۹۰۷ میلادی) سن پترزبورگ خود یکبار دیگر بر موافقتشان با اینکه افغانستان همچنان بایستی به مثابه‌ای سپری در میانه‌ای این دو قدرت باقی بماند، تاکید کردند. در فاصله کمی بعد از انعقاد این قرارداد جنگ جهانی اول شعله ور شد. افغانستان از هردو سو بشدت تحت فشار قرار گرفت. آلمانها در پی آن بودند که حمایت و یاری افغانستان را نسبت به خودشان در مقابل انگلیسها جلب کنند، سلطان حمید عثمانی (که خود را خلیفه مسلمین میخواند) علیه کفار و مشرکان حکم جهاد داده بود، و آشوب طلبان هندی می‌کوشیدند هر طور شده پای افغانستان را به جنگ بکشند. علی رغم همه اینها امیرحبیب الله کاملاً به قول و قرار ی که برای حفظ بیطرفی با انگلیس گذاشته بود وفا کرد، و با این کار با مخالفتهای شدیدی در بین مردم خود مواجه شد. وی در مقابل حفظ بی طرفی افغانستان تقاضا کرده بود که با پایان گرفتن جنگ به این کشور استقلال کامل داده شود. اما پیش از آنکه با هر نوع مخالفت صریحی از انگلیس برای تضمین این خواسته بگیرد، در سال ۱۲۹۸ ه.ش (۱۹۱۹ میلادی) به شکل مرموزی به قتل رسید.

جنگ استقلال (1919 میلادی)

پس از مرگ امیرحبیب الله خان پسر سومش، امان الله خان تخت و تاج پدر را تصاحب کرد. و به عنوان شاه افغانستان پذیرفته شد. در این روزها احساسات ضد انگلیسی در بین مردم به اوج شدت خویش رسیده بود، زیرا عموماً معتقد بودند که انگلیس می‌بایست در قبال بیطرفی افغانستان در جنگ اول جهانی، استقلال کامل این کشور را بدان باز می‌گرداند. شاه کمان‌الله از احساسات ضد انگلیسی مردم استفاده نموده، در سال ۱۲۹۸ ه.ش (۱۹۱۹ میلادی) سومین جنگ علیه انگلیس

را آغاز کرد. سفربری نیروهای این کشور به طرف هند آغاز شد، نیروهای هوایی انگلیس برای مدت ده روز پشت هم شهر جلال آباد و نواحی خیبر را بمباران کردند، بعد از ده روز جنگ افغانستان تقاضای آتش بس و پیشنهاد صلح نمود. انگلیسها هم که از جنگ اول جهانی خسته و فرسوده شده بودند، با اندکی تعلل این تقاضا را پذیرفتند. از سوی دیگر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه نیز تأثیرات خود را داشت، و دیگر برای انگلیس تهدیدی محسوب نمی‌شد، سیاست بلشویکیها عدم مداخله در امور دیگران بود. افغانستان در نخستین روزهای جنگ سوم افغان و انگلیس اعلان استقلال نمود. انگلیس به سال ۱۳۰۰ ه.ش (۱۹۲۱ میلادی) طی قراردادی در راولپندی استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت. شاه امان الله سیاست گوشه گیرانه پدر بزرگ و پدرش را کنار گذاشته دست به یک سلسله اصلاحات اساسی زد. این اصلاحات شاه مورد قبول قشر مذهبی واقع نشد، ملاها و روحانیون محافظه کار دست به تحریکات علیه شاه اصلاح طلب زدند.

در سال ۱۳۰۷ ه.ش (۱۹۲۷ میلادی). امان الله خان نخستین رهبر افغان بود که عنوان خود را از امیر به شاه تغییر داد، و همراه با همسرش ملکه ثریا از اروپا، ترکیه، مصر و ایران دیدن کرد. وی که از دیدن تحولات در جهان و به ویژه کشورهای مسلمان همسایه (ایران و ترکیه) شگفت زده شده بود، دست به اقدامات و اصلاحات وسیع زد. کشف حجاب زنان و رایج ساختن لباسهای اروپایی در دفاتر و ادارات دولتی از نخستین اقدامات شاه جوان افغان بودند که با مخالفت رهبران مذهبی و ملاها روبرو گشت، شخصی به نام ملای لنگ در مناطق جنوبی افغانستان دست به تحریکات علنی علیه امان الله خان زده و علیه وی فتوای جهاد داد. از سوی دیگر نادرخان و برادران نیز دست به کار شده توطئه و دسیسه‌سازی علیه امان الله خان را آغاز نمودند. در این روزها یکبار دیگر کشور دست‌خوش آشوبها و توطئه‌ها و دسایس گشت، این آشوبها بار دیگر استقلال افغانستان را تهدید می‌نمودند. درین میان جوانی بنام حبیب الله کلکانی با تنی چند از یاران وفادار و جانباز خود از شمالی به سوی کابل به قصد تصرف تخت و تاج براه افتاد. شاه امان الله جنگ را لازم ندانسته تخت و تاج را رها کرده به هند رفت و بقیه سی سال عمر خود را در اروپا گذراند. محمد نادرخان در زمره محافظان امیر حبیب الله خان خدمت میکرد، و دست آخر به فرماندهی کل ارتش وی منصوب گشت. بعد از آنکه حبیب الله خان به قتل رسید، خیانت‌های محمدنادرخان نیز برملا گشتند، پادشاه جوان افغان امان الله خان او را از فرماندهی کل قوا معزول نمود. نادرخان به بهانه‌ای علاج بیماری عازم اروپا گردید و در آنجا در تبانی با انگلیس دست به دسیسه چینی علیه دولت تازه بنیاد شاه امان الله زد، از جمله شاه را متهم به کفر نمود و عکسهای جهلی بی حجاب را از خانم شاه (ملکه ثریا) تهیه کرده در بین قبایل توزیع نمود همچنان عکس جهلی دیگری را تهیه کردند که گویا شاه در اروپا دست‌پاچا را بوسیده است، این همه دسایس محمد نادرخان و برادران باعث شدند تا روحانیون فرصت طلب که همواره از حکومت هند بریتانوی جیره می‌گرفتند علیه شاه مردم را تحریک نمودند. شاه بدون جنگ و خونریزی تخت و تاج را رها کرد. امیر حبیب الله مشهور به کلکانی تخت و تاج را تصاحب نمود. نادرخان و برادران از طریق هند بریتانوی وارد پکتیا گشته قبایل پشتون را تحت نام برگشتاندن تخت و تاج به وارث اصلی آن شاه امان الله، علیه حبیب الله تحریک نمودند. حبیب الله نمی‌خواست که جنگ کند، او می‌خواست که بدون جنگ و خونریزی تخت و تاج را تسلیم نادرخان کند، در صورتیکه به وی و طرفدارانش صدمه‌ای نرسد. نادرخان بر قرآن مهر نهاد و سوگند خورد که جان وی و طرفدارانش در امان خواهد بود. حبیب الله نیز به سوگند نادرخان اعتماد نموده دست از سلطنت کشید.

نادرخان همراه با قبایل جنوبی وارد کابل شده حبیب الله و طرفدارانش را از دم تیغ کشید و بدین طریق حکومت رعب و شتم را بنا کرد. چندین هزار نفر قبایلی که بیشترشان را مردان آنسوی مرز (هند بریتانوی) تشکیل میداند نادرخان و برادران را در به قدرت رسیدن همکاری نموده بودند، در مقابل خواهان پاداش بودند. نادرخان تمام دارایی بانک را بین ایشان تقسیم کرد، اقوام تشنه‌ای تاراج و غارت، دار و ندار شهر را مانند گرگان بیابانی تاراج نموده با خود به آنسوی مرز انتقال داده و عده‌ای دیگر هم پستهای مهمی دولتی را تصاحب کرده ملکیت‌های مردم را نیز بزور تفنگ از آن خویش ساختند. نادرخان و برادران اندکترین مخالفت را نسبت به خود و حکومت خویش توسط ژاندارمرهای خویش در نطفه خنثی ساختند، هزاران انسان را به طرفداری از امان الله و یا به جرم وطن‌دوستی و آزادیخواهی رهسپار زندانهای مخوف و سیاه چالها نموده که بیشترینشان در آن سیاه چالها جان سپردند.

آخرالامر نادرخان در سال ۱۳۱۲ خ/ ۱۹۳۳ م در اثنای توزیع جوایز در یک مدرسه توسط جوانی بنام عبدالخالق به ضرب گلوله کشته شد. برادران نادر زمینه‌ای بقدرت رسیدن برادرزاده خویش محمدظاهر را مساعد ساخته و هیچکدامشان ادعای تخت و تاج را نکردند، چه که آنها بخوبی میدانستند، که نفاقهای خانوادگی زمینه‌ای نابودی ایشان را بیشتر مساعد خواهد کرد، چون ایشان در بین مردم دارای اعتبار و حیثیتی چندانی نبودند، ایشان را مردم غاصب تخت و تاج میدانستند. از همان روزهای نخست ایشان بنا حکومت خویش را بر غدر و مکر نهاده بودند.

پس از ترور نادرخان پسر ارشد وی، ظاهر شاه در حالی که نوزده سال سن داشت به عنوان وارث تاج و تخت پدر نامزد مقام سلطنت گردید؛ اما در عمل عموهای وی (ابتدا هاشم خان و سپس محمود خان) زمام امور مملکت را در دست گرفتند. هاشم خان با استبداد و بیرحمی، حکومت راند. اما محمود خان اندکی شیوه ملایم‌تر را در حکومت داری پیشه ساخت. در زمان حکومت او آزادی‌های سیاسی و فردی کما بیش در افغانستان رونما شد. پس از محمود خان پسر برادر وی سردار داوود خان به عنوان صدر اعظم زمام امور کشور افغانستان را در دست گرفت. آزادی‌های به وجود آمده در صدارت محمود خان را سلب نمود. او در عین تلاش فراوان برای بهبود وضع اقتصادی افغانستان، برای عظمت و استیلای بیشتر پشتون‌ها نیز تلاش فراوان به خرج داد. و به خاطر مسئله پشتونستان افغانستان را بارها رو در روی پاکستان قرار داد. از سال ۱۳۴۲ به بعد ظاهر خان کوشید که زمام امور حکومت را خود شخصا در دست گرفته از نفوذ اعضای خانواده سلطنتی بکاهد. او با روی کار آوردن قانون اساسی جدید و پارلمان مطابق معیارهای جهان معاصر، در سال ۱۳۴۳ تحولات سیاسی نسبتاً شگرفی را در افغانستان پذیرا شد.

پادشاهان محمد زائی افغانستان:

امیر دوست محمد خان سال جلوس ۱۲۵۹ هجری

امیر شیر علی خان سال جلوس ۱۲۷۹ هجری

امیر محمد افضل خان سال جلوس ۱۲۸۳ هجری

امیر محمد اعظم خان سال جلوس ۱۲۸۴ هجری

امیر شیر علی خان (مکرر) سال 1285 هجری

امیر محمد یعقوب خان سال جلوس 1296 هجری

امیر عبدالرحمن خان سال جلوس 1297 هجری

امیر حبیب الله خان سال جلوس 1319 هجری

امیر امان الله خان سال جلوس 1337 هجری

امیر محمد نادر شاه غازی سال جلوس 1348 هجری

امیر محمد ظاهر شاه سال جلوس 1352 هجری



دوست محمد خان



شیر علی خان



عبدالرحمن خان



امان الله خان



محمد ظاهر شاه



محمد نادر شاه



طاق ظفر که به مناسبت استقلال ساخته شد

حکومت های معاصر افغانستان

حکومت محمد ظاهر شاه پس از یازده سال از تاریخ 1343 بوسیله کودتای که توسط پسر عمش داوود خان انجام شد سلطنت او ساقط شد.

جمهوریت در افغانستان (1974 میلادی)

روز ۲۶ سرطان (تیر) ۱۳۵۲ خورشیدی، روز سقوط حکومت شاهی در افغانستان و آغاز حکومت جمهوری به ریاست سردار محمد داوود خان است.



سردار محمد داوود پسر کاکا (پسرعموی) ظاهر شاه، که پیشتر دو دوره صدراعظم وی بود، در آن سال با استفاده از غیبت شاه و با همکاری شماری از افسران ارتش دست به یک کودتای بدون خونریزی زد و با پایان اعلام کردن نظام شاهی، نخستین نظام جمهوری افغانستان را بنیان گذاشت. گروه کودتاگران به رهبری سردار داوود خان در روز ۲۵ سرطان تصمیم می‌گیرند که در ساعت یک شب ۳شنبه ۲۶ سرطان کودتای خود را برای سرنگونی رژیم شاهی آغاز کنند.

طرح کودتا بر دو محور متکی بود، اول دستگیری همزمان تمامی کسانی که ممکن بود مانع اجرای کودتا شوند و دوم تسلط فوری بر مرکز تلفن و رادیو کابل. برای اجرای این نقشه حدود سیصد نفر در نظر گرفته شدند. تعدادی از افراد کودتا به دسته‌های سه و چهار نفری تقسیم شدند و هر گروه موظف شد تا یک نفر از مقامات را دستگیر کند و اگر از جانب او مقاومتی صورت گرفت به قتل برسانند. تعدادی دیگر از کودتاچیان نیز وظیفه پیدا کردند تا همزمان مراکز تلفن و رادیو را در کنترل خود بگیرند و تماس تلفنی مقامات دولتی را قطع کنند. در اولین حرکت، یک دستگاه بی‌سیم اردو توسط حسن شرق به منزل محمد داوود انتقال پیدا کرد و در ساعت یک و نیم شب ۲۶ سرطان، دستور کودتا توسط محمد داوود صادر شد. همزمان، در اولین اقدام مقامات دولتی بدون آنکه مقاومتی از طرف آنها صورت بگیرد دستگیر شدند. در ساعت دو نیمه شب، افسری به نام "پادشاه گل" خبر دستگیری سردار عبدالولی رئیس ارکان حرب قوای مرکز و داماد شاه را -که همه کاره اردو بود- به اطلاع محمد داوود رساند و در ساعت دو و بیست دقیقه، مخابرات مرکزی در سر تا سر افغانستان قطع شد و مرکز مخابرات به دست کودتاچیان افتاد و تا ساعت شش صبح نیروهای کودتا در تمامی نقاط کابل مسلط شدند.

صبح روز ۲۶ سرطان، رادیو کابل برنامه‌های عادی خود را قطع کرد و فقط آهنگ‌های نظامی و حماسی پخش می‌کرد و پخش موزیک نظامی مرتب ادامه داشت تا اینکه در ساعت هفت صبح سردار داوود به رادیو کابل آمد. گوینده رادیو،

مردم را به شنیدن بیانیه سردار محمدداوود دعوت کرد. رهبر کودتاجیان، بیانیه خود را با این عبارات آغاز کرد: "بسم الله الرحمن الرحيم،

خواهران و برادران عزیز سلام

بنده در طول مدت مسئولیت‌های مختلف در خدمت وطن همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان، مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ما، یک محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی و معنوی، میسر گردد و در آن، همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز، در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند داوودخان در این سخنرانی که از قبل آماده شده بود، اولین حکومت جمهوری در افغانستان را به مردم تبریک گفت و رژیم پادشاهی را رژیم مطلق العنان، و دموکراسی متکی بر قانون اساسی را دموکراسی قلابی خواند و جمهوری و دموکراسی واقعی را به مردم وعده داد.

استعفای ظاهرشاه

در زمان کودتا، ظاهر شاه در شهر ناپل ایتالیا بود. او پس از شنیدن خبر کودتا به رم رفت و چند روز بعد نوراحمد اعتمادی سفیر افغانستان در ایتالیا که همواره نقش میانجی را بین او و داوودخان بازی می‌کرد، به شاه پیشنهاد می‌کند که از سلطنت استعفا داده و کودتای داوود را بپذیرد و جمهوریت وی را به رسمیت بشناسد تا در عوض، داوودخان نیز خانواده‌اش را به رم بفرستد. ظاهر شاه نیز پیشنهاد را می‌پذیرد و نامه‌ای برای داوود می‌فرستد:

"برادرم جلالتماب رئیس جمهور!

از موقعی که خبر جریانات اخیر را شنیدم تا این دم فکر متوجه وطن من بوده و برای آینده آن نگران بودم. مگر (اما) همین که دریافتم مردم افغانستان بغرض آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده‌اند، با احترام از اراده مردم و وطنم، خود را از سلطنت افغانستان مستعفی می‌شمارم و بدین وسیله تصمیم خود را به شما ابلاغ می‌کنم.

در حالی که آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است، خود را به حیث یک فرد در افغانستان زیر سایه بیرق افغانستان قرار می‌دهم. دعای من این است که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و وطنداران من باشد. والسلام محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان

۲۱ اسد ۱۳۵۲"

سردار داوود با دریافت این نامه، سردار احمدشاه، ملکه حمیرا و سایر افراد خانواده شاهی را توسط هواپیما به رم فرستاد. اما سردار عبدالولی را که منتظر محاکمه بود اجازه نداد که همراه آنها برود، شامولی‌خان نیز که نخواست فرزندش را ترک کند در کابل ماند.

برخی از صاحب‌نظران معتقدند که استعفای محمدظاهر از پادشاهی و تایید کودتا، بزرگترین اشتباه زندگی او و ضربه محکمی بر بنیان مشروطیت بود، که به موجب قانون اساسی، شاه باید از آن پاسداری می‌کرد.

نخستین رئیس جمهور

روز ۲۷ سرطان، محمدداوود به وزارت دفاع رفت و اولین جلسه کمیته مرکزی جمهوری، با حضور او برگزار شد و در روز ۲۸ سرطان، این کمیته محمدداوود را به عنوان رئیس جمهور و صدراعظم و حسن شرق را به معاونت صدراعظم برگزید. چند روز بعد، کمیته مرکزی دولت جمهوری، نام اعضای کابینه را اعلام کرد که در میان آنها چند نفر از اعضای حزب دموکراتیک خلق (جناح پرچم) که در پیروزی کودتا نقش اساسی ایفا کرده بودند، نیز حضور داشتند.



سردار محمدداوود پسرکاکای ظاهر شاه که همواره در قدرت با شاه شریک بود، هیچگاه در زندگی به مقام دوم راضی نمی‌شد، اینک خود به بالاترین مقام در افغانستان رسیده بود. جمهوری داوودخان، پنج سال بعد در ماه ثور (اردیبهشت سال ۱۳۵۷ خورشیدی)، با کودتای دیگری توسط افسران چپ‌گرای ارتش به پایان رسید. آن کودتا، که برخلاف کودتای داوودخان، سفید و بدون خونریزی نبود، با کشته شدن خود و اعضای خانواده‌اش، و شمار زیادی از طرفدارانش به پیروزی رسید.

کودتای هفت ثور (1979 میلادی)

با آنکه که نخستین تحرکات نظامی به منظور سرنگون کردن جمهوری داوود خان، در صبحگاه هفتم ثور، برای وزارت دفاع دولت داوود خان تا حدی غافلگیرکننده بود، اما امکان چنین تحولی و بوی دود و باروت، از حداقل ده روز پیشتر از هفتم ثور، به مشام می‌رسید.

بیست و هشتم حمل ۱۳۵۷ میراکبر خیبر، یکی از رهبران حزب دموکراتیک خلق، در نزدیکی مطبعه دولتی در مکروریان دوم شهر کابل، به ضرب گلوله به قتل رسید. بیست و نهم حمل ۱۳۵۷ حفیظ‌الله امین که مسئول سازمان نظامی جناح خلق بود، یک روز پس از کشته شدن میراکبر خیبر، دست به کار شد و وضعیت را در داخل سازمان نظامی به حالت آماده باش درآورد.

حفیظ‌الله امین، به گفته محمدعزیز اکبری، که با او رابطه نزدیک داشت، در همین روز، وظایفی را به مسئولین نظامی سپرد و گفت که احتمال دارد رژیم داوود خان در پی حمله به حزب دموکراتیک خلق باشد.

سی حمل ۱۳۵۷ مراسم به خاک سپاری جنازه میراکبر خیبر که از سوی حزب دموکراتیک خلق برنامه‌ریزی شده بود، به یک نمایش بزرگ قدرت تبدیل شد. برخی رهبران حزب، از جمله نورمحمد تره‌کی و ببرک کارمل، بر سر گور میراکبر خیبر سخنرانی کردند و با تاکید بر اینکه انتقام هر قطره از خون خیبر را خواهند گرفت، عملاً علیه داوود خان اعلام جنگ کردند. پنجم ثور ۱۳۵۷ سخنرانی رهبران حزب دموکراتیک خلق در مراسم به خاک سپاری میراکبر خیبر و آنچه که قدرت‌نمایی بزرگ حزبی تلقی شد، داوود خان را خشمگین کرد. بدنبال این سخنرانی‌ها، برخوردهای تند داوود خان با سران حزب دموکراتیک خلق آغاز شد و شامگاه پنجم ثور، رادیوی دولتی افغانستان، خبر بازداشت شماری از رهبران حزب به شمول نورمحمد تره‌کی و ببرک کارمل را پخش کرد. برخی دیگر از رهبران جناح خلق نیز در خانه‌هایشان توقیف شدند و عده‌ای دیگر در جاهای مختلفی خود را پنهان کردند. حفیظ‌الله امین، رهبر سازمان نظامی جناح خلق، از جمله کسانی بود که در منزلش تحت مراقبت قرار گرفت، اما این مراقبت، او را از طراحی و صدور دستور کودتا باز نماند.

ششم ثور ۱۳۵۷ عبدالرحمان، پسر حفیظ‌الله امین، بامداد ششم ثور، دستور آغاز کودتا را از پدرش به سیدمحمد گلاب زوی، عضو کمیته مرکزی رساند. آنگونه که از سیدمحمد گلاب زوی، در کتاب افغانستان در قرن بیستم نقل شده، او توانست پیام حفیظ‌الله امین را تا ساعت یک همان شب، به همه قطعات و واحدهای هوایی و زمینی برساند. محمداسلم وطنجار و عبدالقادر، رهبری نیروهای هوایی و زمینی را برای آغاز کودتا بر عهده گرفتند و همه تدابیر برای در هم کوبیدن وزارت دفاع، فرودگاه کابل و کاخ ریاست جمهوری اتخاذ شد و نیروها در انتظار سپیده دم و آغاز کودتا ماندند.

هفتم ثور ۱۳۵۷ سرانجام روز سرنوشت ساز فرا رسید و صبح روز هفتم ثور، نخستین تحرکات نظامی علیه دولت داوود خان آغاز شد. صبحگاه، کاروان تانکهای قوای چهار زره‌دار، از بیست کیلومتری شرق شهر کابل به سوی مرکز شهر حرکت کردند. بنا بر بعضی روایتها، فرمانده گارد ریاست جمهوری، نخستین کسی بود که به داوود خان از "تحرکات مظنون" خبر داد.

قوای پانزده زره‌دار، از سوی وزارت دفاع دستور گرفت که مانع از پیشروی تانکها به سوی مرکز شهر شوند، اما فرمانده این قوا در جواب گفت که نیروهایش از صبح زود در محاصره قوای چهار زره‌دار قرار گرفته‌اند. ایر تلاشهای وزارت دفاع نیز برای سد کردن راه تانکهای قوای چهار زره‌دار به جایی نرسید و آنگونه که رزاق مامون، روزنامه‌نگار افغان می‌گوید، درست سر ساعت دوازده ظهر، نخستین گلوله تانک، ساختمان وزارت دفاع را هدف قرار داد و این حمله، رابطه میان رییس جمهور، وزارت دفاع و فرماندهان ارتش را قطع کرد. اما حملات هوایی که به رهبری عبدالقادر، از فرودگاه بگرام به هدف کاخ ریاست جمهوری صورت گرفت، ضربه‌های سنگینی بود که سرانجام، مقاومت داوود خان را که خود اسلحه بدست گرفته و علیه کودتاگران می‌جنگید، در هم شکست. به این ترتیب، کودتای هفتم ثور به شکل غافلگیرکننده‌ای به پیروزی رسید و شامگاه همین روز، حفیظ‌الله امین، سقوط خاندان سلطنتی و به قدرت رسیدن شورای نظامی را از طریق رادیوی دولتی افغانستان اعلام کرد.

حزب دموکراتیک خلق که توسط کودتا در سال 1357 بر روی کار آمد ، چهار تا به اصطلاح رئیس جمهور (تره کی ، امین ، کارمل ، نجیب) را تجربه کرد.

1357-1358.شمسی نور محمد تره کی

1358-1358.شمسی حفیظ الله امین

1358-1366.شمسی ببرک کارمل

1366-1371.شمسی داکتر نجیب

این حزب که با مقاومت همگانی مردم (جهاد) رو به رو گردید ، در طی چهارده سال فقط در پایتخت و مراکز ولایات (استانها) حکومت راند. و در سال 1371 به وسیله مجاهدین بساط حکومتش برچیده شد.



نور محمد تره کی



داکتر نجیب الله



ببرک کارمل



حفیظ الله امین

مجاهدین که در 8 ثور 1371 قدرت را از بازمانده گان حاکمیت خلق و پرچم تحویل گرفتند، حدود چهار سال همراه با جنگ های خونین داخلی در افغانستان حکومت کردند. سرانجام در سال 1375 بوسیله طالبان از کابل و بسیاری از نقاط دیگر افغانستان رانده شدند. طالبان که به وسیله پاکستان و برخی از کشورهای دیگر به وجود آمده بودند، از برج قوس 1373 تا اواخر سال 1384 با قساوت و بی رحمی بی سابقه در افغانستان حکومت رانند. تا پس از حوادث یازده سپتامبر 2001 که امریکا و هم پیمانانش به افغانستان حمله کرده با همکاری جبهه متحد شمال حکومت طالبان را خاتمه دادند. در این مدت فردی به نام ملا محمد عمر رهبری حکومت طالبان را به عهده داشت. پس از سقوط طالبان آقای حامد کرزی در راس حکومت افغانستان در سه دوره (موقت ، انتقالی و انتخابی) قرار گرفت که طبق قانون اساسی افغانستان در این دوره حدود چهار سال دیگر بایست حکومت کند.

سلسله حکومت های آریایی (2000 تا 529 قبل از میلاد)

سرزمینی که امروز افغانستان نامیده می شود، هزاران سال پیش از میلاد مسیح (علیه السلام) سرزمینی آباد و دارای شهر های پرجمعیت بوده است . صنایع دستی و سکه های مورد معامله مردم ، علومی چون طب، نجوم و ریاضیات و حرفه هایی مثل فلزکاری و بنایی در این مرز و بوم رواج داشته است. در حفاریاتی که باستان شناسان انجام داده اند ، اقسام وسایل قدیمی بدست آمده است که حکایت از تمدن تاریخی این سرزمین دارد.

در سال 1965 میلادی حفاری هایی به سرپرستی دکتر لویی دوپری آمریکایی در جنوب شهر مزار شریف، در ناحیه آق کبرک صورت گرفت که در نتیجه آن آثاری مانند: آینه برنجی، انگشتر، دستبند، اسلحه ، قبضه اسب و نگین لاجورد به دست آمده و متعلق به دوره جدید حجر (از 2 تا 9 هزار سال پیش از میلاد) می باشند، که حکایت از زندگی شهری و تمدن باستانی این سرزمین دارد. تحقیقات دیگری که در سال 1951 میلادی در شمال شهر قندهار در ناحیه مندیگک صورت گرفت، نشان می دهد که مردم افغانستان از سه هزار سال قبل از میلاد، خانه هایی از خشت می ساختند و به زراعت و مالدار می پرداختند و از اسلحه، زیور آلات مسی و ظروف سفالین دارای اشکال هندسی استفاده می کرده اند . این در حالی است که بسیاری از کشورها در آن زمان از این قبیل امکانات بهره ای نداشته و روابط اجتماعی آنها به صورت نامتمرکز بوده است.

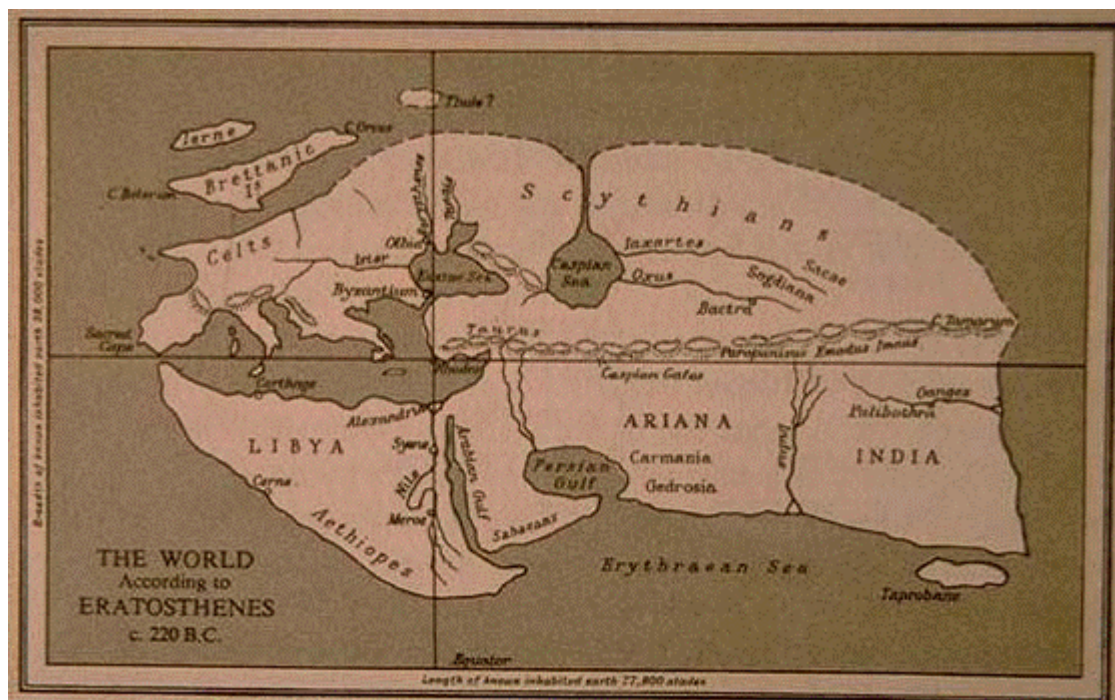
حدود دوهزار سال پیش از میلاد مسیح، سرزمین هندوکش (افغانستان) مورد هجوم اقوام آریایی که از دره های پامیر سرازیر شده بودند قرار گرفت و به تصرف این اقوام در آمد. بطلمیوس و دیگر جغرافی دانان باستان از سرزمینی که در جنوب هندوکش بین کویر نمک فارس (ایران امروز) در غرب و رود سند در شرق واقع بوده، به نام «آریانا» یاد کرده اند. قدیمی ترین اثر مکتوبی که در آن از سرزمین هندوکش ذکر به عمل آمده، اوستا کتاب مقدس زرتشت است.

دوره تاریخی افغانستان نیز از حدود این سالها آغاز می گردد . ظهور زردتشت تقریباً ششصد سال پیش از میلاد در " باختر زمین " ، در شهر بلخ که بعدها این شهر به مادر شهرها شهرت یافت، آغازگر تاریخ افغانستان است. با توجه به نقل پارسیات سرزمین هند، زردتشت در سرزمین " باختر " در شمال افغانستان در بین قبایلی ظهور کرد که خود را "

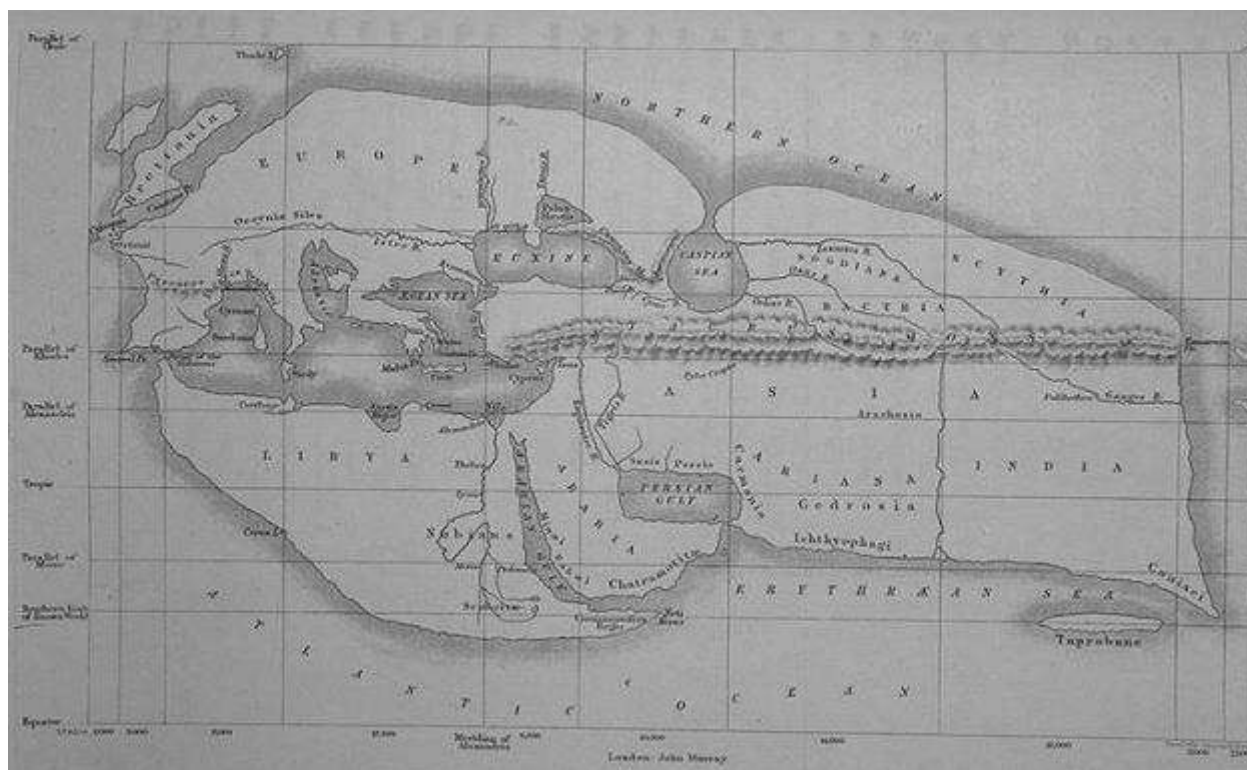
آرین " می نامیدند. این قوم در آن وقت در روند تکامل اجتماعی و اقتصادی خود به مرحله ای رسیده بودند که تشکیل اداره مرکزی را به شکل پادشاهی ایجاب می کرد.

اولین سلسله آریایی بنام " پیشدادیان " معروف است که در بلخ (باکتریای قدیم) به قدرت رسیدند و بر قسمتهایی از افغانستان و غرب این کشور حکم راندند. بعد از آنها سلسله دیگری بنام " کیانیان " به قدرت رسید که موسس آن کیقباد بود. سلسه ای که بعد از کیانیان ظهور کرد به نام " اسپه ها " معروفند ، که از دودمان شخصی بنام " اسپه " بوده و در سوارکاری مهارت داشتند.

آریانیها در شمال دریای خزر یا اروپا زندگی می کردند و متشکل از قبایل پر جمعیت بودند که به خاطر افزایش جمعیت و سخت شدن شرایط زندگی، از سرزمین شان به سوی سرزمینهای وسیع و حاصلخیز جنوب سرازیر شدند. آغاز مهاجرتشان تقریباً از سال 1800 قبل از میلاد شروع شد و تا هزار سال بعد از آن ادامه یافت. به دنبال این مهاجرت سرزمینهای وسیعی را که فعلاً به نام های افغانستان و ایران و نیم قاره هند یاد می شود به تصرف در آوردند.



بازسازی نقشه جهان مطابق ایر اتوس تینز در سال 220 قبل از میلاد



بازسازی نقشه جهان مطابق ستر ابو در سال 18 میلادی

هخامنشیان (329-529 قبل از میلاد)

در این سالها (از 333 تا 545 قبل از میلاد) زراعت، آبیاری، صنایع دستی و پیشه‌وری افغانستان رو به رشد و تکامل بود. شمال افغانستان که راههای آسیای مرکزی، ایران و هندوستان از آن می‌گذشت. از نظر اقتصادی در منطقه و به خصوص آسیای میانه نقش اساسی داشت. در دشتهای آسیای مرکزی بین دو رودخانه سیحون و جیحون (آمودریا) مردمان چادرنشین و ماهر در سوارکاری زندگی می‌کردند که چشم به باختر آباد دوخته بودند و گاه و بیگاه به این سو می‌تاخت. خطری که همواره این سرزمین آباد را تهدید می‌کرد. بالاخره هجومهای متوالی سوارکاران چادرنشین آسیای مرکزی، دولت باختر افغانستان را متزلزل ساخت و از نظر سیاسی کشور را به ضعف نهاد، تا جایی که مرکزیت از بین رفت و کشور به شاهزاده نشین های متعدد تقسیم گردید.

تا اینکه باکتریا در حدود ۵۴۰ قبل از میلاد. توسط کورش هفتمین شاه سلسله هخامنشی فتح و به امپراتوری پارس پیوست. (لشکرکشی کورش به سرزمین افغانستان امروزی در حدود سالهای 529-535 ق.م. واقع شد) وی پس از استحکام پایه های مرکزی خویش و تصرفاتی در آسیای صغیر و بین النهرین، متوجه باختر گردید و بعد از شش سال موفق به تصرف سرزمینهای باختر (بلخ) ، ستاگیدا (هزاره جات) ، سیستان، بلوچستان، آریا (هرات) ، آراخوزیا (وادی ارغنداب) و گندهارا (وادی رودخانه کابل) گردید. بعد از کوروش پسرش به نام کمبوجیه علاوه بر تصرف مصر، در سال 512 قبل از میلاد متوجه افغانستان شد و تا حوزه سند پیش رفت.

دولت هخامنشی در افغانستان، در هنر و معماری تبارز کرد و در نظم و اداره کشور امتیاز مخصوص به خود را کسب نمود. در این دوره بود که رسم الخط آرامی، خط مردم افغانستان گردید. و دوره ثبت شده تاریخ افغانستان آغاز شد. به قول مرحوم احمد علی کهزاد تاریخ نویس معروف کشور: " تاریخ مدون افغانستان با همین دودمان هخامنشی شروع شد، زیرا بار اول نامهای نقاط مختلف و اسمهای ساکنان آن و حتی اسمهای بعضی از رجال این سرزمین در سنگ نبشته های میخی این دوره تذکار یافته است. بنابراین سال 550 قبل از میلاد آغاز دوره تاریخی افغانستان است و تا کدام سنگ نبشته ای مبنی بر وقایع تاریخی افغانستان پیدا نشده، این سال شروع دوره تاریخی افغانستان مورد قبول است". (کهزاد، افغانستان در پرتو تاریخ، صفحه 118، چاپ کابل)

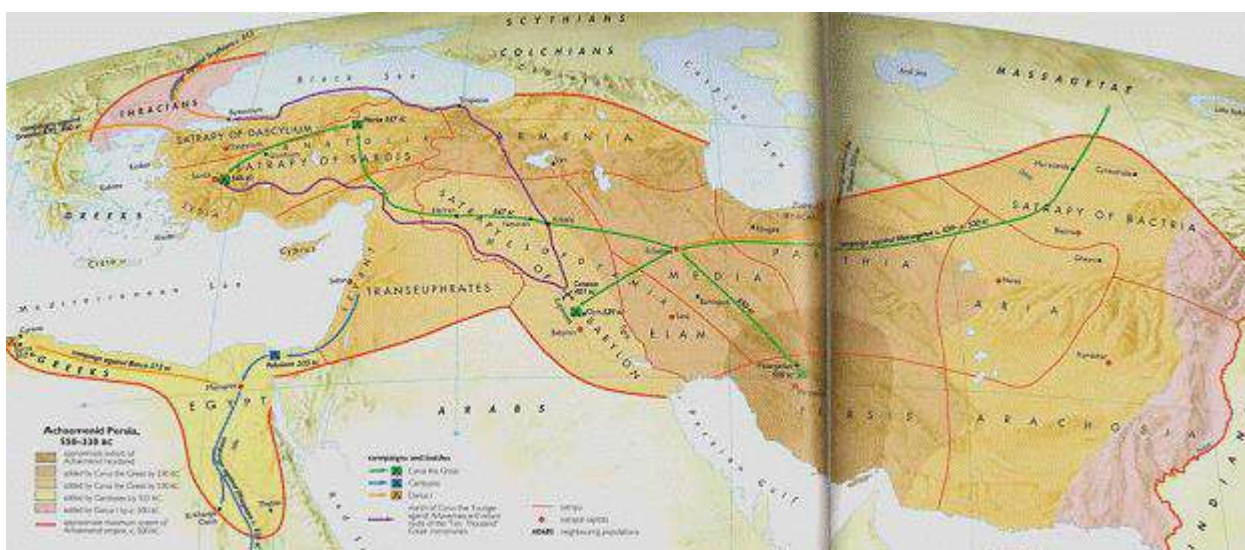
به تبع رسم الخط، فن دفتر داری، اصول معماری، حجاری و طرز آبیاری تحول یافت. در این دوره کشیدن راههای عمومی و فکر ساختن کاروانسرا در امتداد راهها و بسط تعلقات هند و ایران راه تکامل در پیش گرفت. تشکیلات سیاسی و تقسیمات اداری بوجود آمد، و در هر ولایت بزرگ " ساتراپی " (والی) همراه یک نفر سردار نظامی و یک نفر دبیر، که امور ولایت را مستقلانه اداره می‌کردند، گمارده شد. ساتراپها سکه نقره هم ضرب می‌کردند، و در عین حال از طرف دو نفر مفتش سیار شاه مراقبت می‌شدند.

روی هم رفته تمدن و فرهنگ هر دو کشور افغانستان و ایران در دوران داریوش هفت (ساتراپی) رو به تکامل بود. سکه هایی که در چمن حضوری کابل در سال 1932 قبل از میلاد به دست آمده، متعلق به افغانستان دوره هخامنشی بوده است

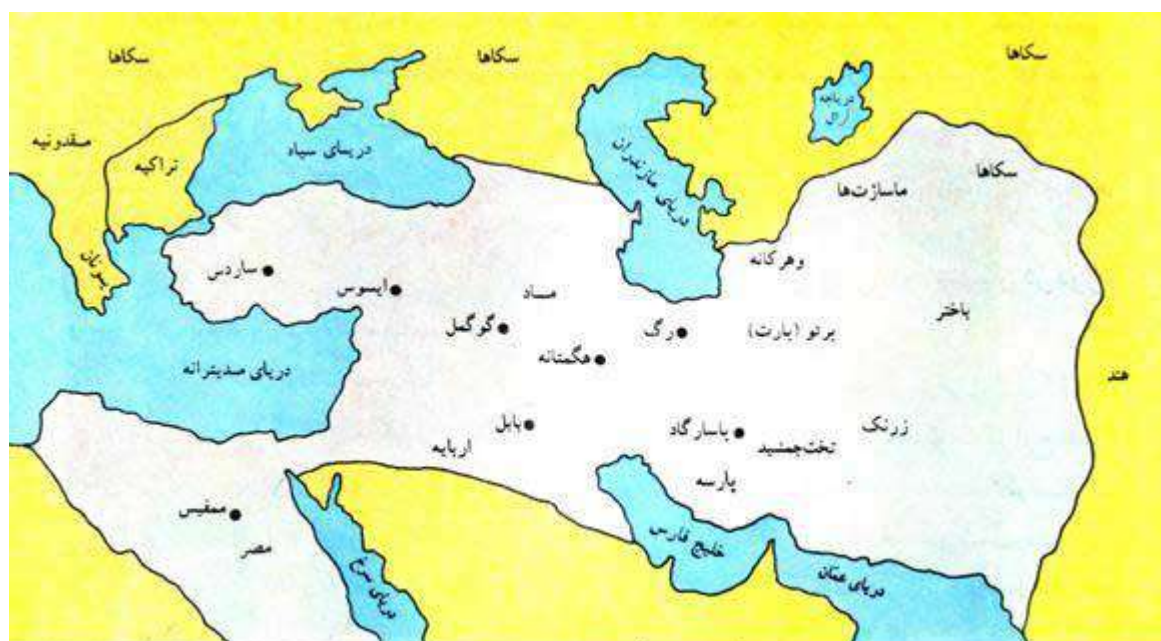
و همچنین معبدی که در " سرخ کوتل " در 18 کیلومتری شمال غرب پلخمري ، در منطقه دهن شیر کشف گردید ، هنر از بین رفته باختری، هخامنشی، یونانی و کوشانی را یکجا نشان می دهد.

به تدریج دولت هخامنشی بر اثر اختلافات درونی بین شاه و شاهزادگان و جنگهای متوالی در غرب ایران از یک سو و خوشگذرانی شاهان از سوی دیگر ، ضعیف گشت و قادر به کنترل قیام و شورش مردم نبود. این امر فرصتی را ایجاد کرد که والی نشینان شمال و غرب افغانستان به تدریج کسب اقتدار کنند و خود در صدد تاسیس سلطنت برآیند.

" بسوس " والی باختر اعلام استقلال کرد و خود را پادشاه مشرق زمین خواند . و او بود که زمانی که داریوش سوم هخامنشی پس از شکست سپاه ایران از لشکریان اسکندر به سوی شرق متواری گشت ، در بلخ او را کشت.



پرشای هخامنشی از 550 الی 330 قبل از میلاد



قلمرو دولت هخامنشی

حمله اسکندر (329 - قرن اول میلادی)

هنگامیکه لشکریان اسکندر وارد ایران شدند و بعد از جنگ ساحل دجله چون دوری از موطنشان و جنگهای پی در پی سربازان یونانی را خسته ساخته بود، فرماندهان ارشد اسکندر به سربازان خود گفتند که بعد از این دیگر جنگی در پیش نخواهد داشت و اسکندر دیگر نیازی به همه قشون خود ندارد. به طوری که بسیاری از سربازان یونانی را مرخص خواهد کرد. ولی بعد از ورود به ایرانشهر و مشاهده خزینه های آن پایتخت، اسکندر متوجه شد که روی بعضی از بدره ها و صندوقهای زر نوشته شده که این زر از سند (هندوستان) آمده است. لذا اسکندر برای تسخیر هندوستان، عازم سرزمین هندوکش که تاریخ‌نویسان یونانی آن را پاراپومیسوس (Parapomissus) گفته‌اند، شد.

اسکندر پس از تسخیر گرگان به خراسان و هرات رفت و بعد از زرنج به بلخ وارد شد. او در این هنگام 19 هزار سپاهی تازه نفس از یونان گرفته بود و با صد هزار عسکر از جانب بلخ، با عبور از سلسله کوههای هندوکش از طرف شرق افغانستان به جانب هندوستان لشکر کشید.

قبل از اینکه اسکندر از هندوکش عبور کند، از بلخ به طرف هرات لشکر کشیده و مدت دو سال در این شهر و اطراف آن اقامت گزید. هاردول لمپ نویسنده آمریکایی می گوید: هنگامی که اسکندر به طرف جنوب می رفت به منطقه ای رسید که شهری بنام هرات در آنجا وجود داشت و یکی از شهرهای موسوم به اسکندریه را در این منطقه بنا کرد و سربازان ناتوان و سوداگران را در آنجا ساکن کرد و دیواری اطراف این شهر بنا کرد که به صورت موقت وسیله دفاع شهر باشد، و چون شنیده بود که در اطراف دریاچه هلمند مناطق طبیعی بزرگ وجود دارد، که اگر اسبها و چهار پایان قشون را مدتی در این مراتع رها کند، فربه خواهند شد، خود و لشکریانش به آنجا رفت. اسکندر وقتی که به مراتع اطراف دریاچه هلمند از وجود مرتع های بزرگ و آذوقه فراوان خوشبخت گردید، تا مدت دو سال کار او این بود که از این منطقه به نقاط کوهستانی شمال می رفت تا قبایل ساکن در آن منطقه را مطیع سازد و همین که خود را از حیث آذوقه و علوفه در مضیقه می دید، به این منطقه مراجعه می کرد.

لشکریان اسکندر پس از اشغال غزنه و کابل، در شمال کابل (غوربند) شهرک دیگری را نیز به نام اسکندریه قفقاز بنا نهادند. اسکندر با سپاهیان خود وارد مناطق حاصلخیز آسیای میانه شد و می‌گویند با دختر یکی از خان‌های محلی تخارستان نیز ازدواج کرد که اسمش رخسانه (Roxana) بود. با اینکه جنگها او را سخت خسته ساخته بود و در شرق افغانستان خود او و بطلمیوس زخم برداشتند، سپاهیان او توانستند از رود سند عبور کنند و شاه پنجاب (پوروس) را مغلوب نمایند. اسکندر در هند تا رودخانه بیاس پیش رفت، اما از آنجا که اردوی او دیگر توان تحمل سفرهای جنگی را نداشت، از راه بلوچستان به بابل عزیمت نمود و در همین شهر در سن 32 سالگی بر اثر تب مالاریا چشم از جهان پوشید (در سال 322 قبل از میلاد)

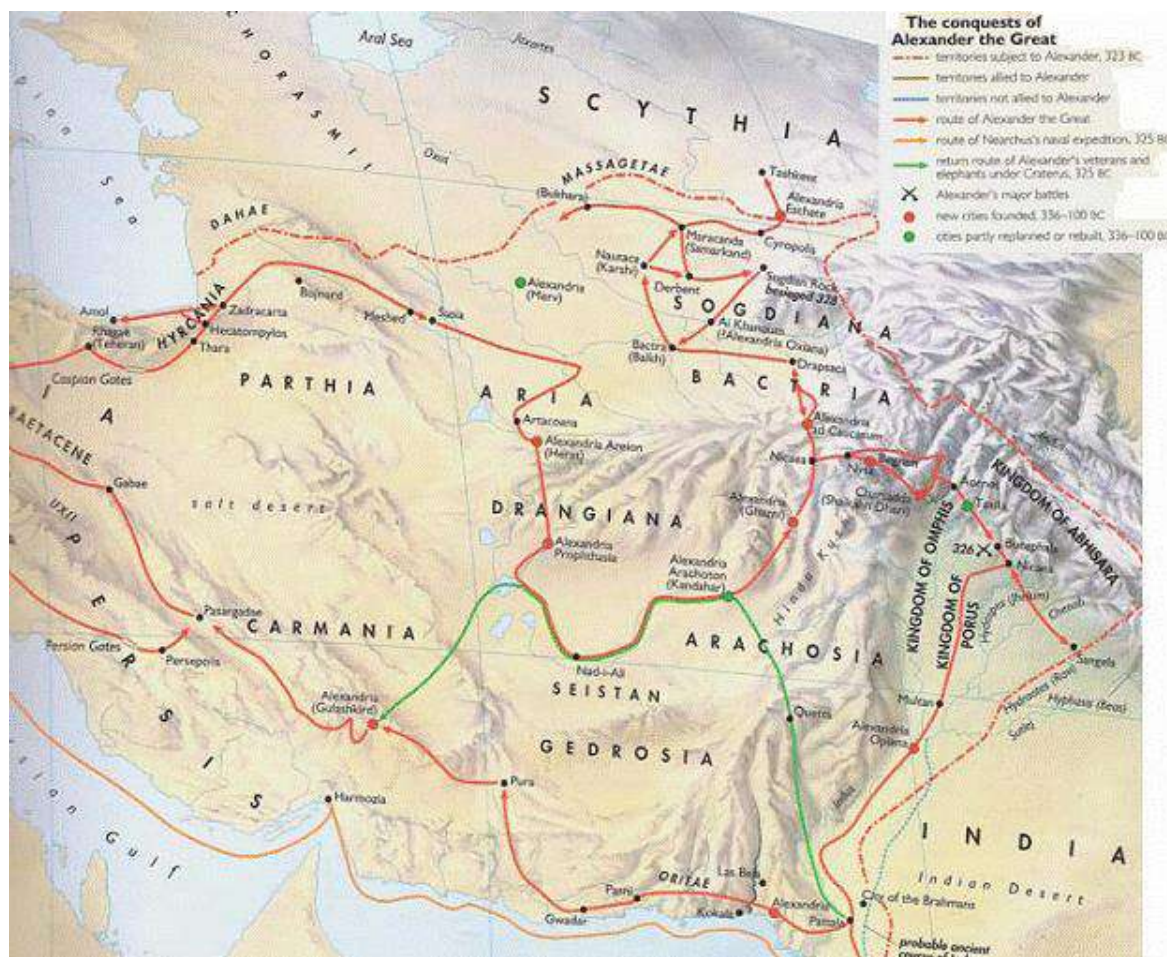
بعد از مرگ اسکندر افغانستان تحت تصرف والیان چهارگانه یونانی باقی ماند (والی نشین باختر و سغدیان، والی نشین کابلستان و اطراف آن، والی نشین هرات و اطراف آن، والی نشین قندهار و بلوچستان) چندی پس از مرگ اسکندر " سلوکوس " به افغانستان آمد و از سند عبور کرد. (305 قبل از میلاد). سلوکوس نیکاتور و جانشینانش حدود هشتاد

سال در افغانستان مستقیماً تحت الحمایه یونانیها حکومت کردند. سرانجام اختلاف حاکم یونانی مصر با سلوکی ها و قیامهای متعدد مردم تحت سیطره سلوکیان و از یک طرف وجود سلسله قدرتمند "چندراگوپتاموریا" در هند و تحرکات آنان علیه یونانیان در افغانستان و جنوب و شرق از سوی دیگر، دولت سلوکیها را رو به ضعف کشاند. در این هنگام "دیودوت" والی یونانی باختر، استقلال ولایات باختر را اعلام کرد و به کلی از وابستگی به حکومت یونانی سرباز زد. او حکومت خویش را بر پایه حمایتهای مردم باختر بنا ساخت.

بعد از او پسرش دیودوت دوم جانشین پدر شد و حدود 15 سال (245 – 230 قبل از میلاد) حکومت کرد. دیودوت دوم با دولت نوپای اشکانی ایران که در شمال غرب افغانستان تشکیل شده و اعلام استقلال کرده بود، (249 قبل از میلاد) روابط دوستانه برقرار کرد. اتیدم یکی از بزرگترین و قدرتمندترین شاهان یونانی باختر بود که بعد از دیودوت دوم به قدرت رسید. او بر اثر تحریکات دولت سلوکی شام، دیودوت دوم را به قتل رساند و خود به تاج و تخت سلطنت رسید. وی در حدود 270 قبل از میلاد قدرت را به دست گرفت و مرکز سلطنت خویش را در شهر بلخ قرار داد، که تا حدود سال 230 به مدت چهل سال سلطنت کرد. او در هنگام سلطنتش به استحکام حصار شهر بلخ و توسعه و آبادانی کشور و ارتباط برقرار کردن بین تمام ولایات و مناطق به عنوان واحد سیاسی – اجتماعی و نظم سیاسی به وجود آمد و شهرها، راه ها آباد شد و سیستم آبیاری، پیشه وری و مالداری توسعه یافت، تا جایی که باختر به نام هزار شهر معروف گردید. تجارت با چین و هند توسعه یافت. اداره ولایات کشور به دست والیان مقتدری افتاد که اغلب شهزاده بودند و هر یک در منطقه ماموریت خود سکه ضرب می کردند سکه های طلا و نقره عصر اتیدم در دست است.

بعد از اتیدم، دمتریوس به سلطنت رسید (200 تا 160 قبل از میلاد)، در عصر این شاه باختری فتوحات نسبتاً زیادی صورت گرفت. در شرق تا سند و نزدیک پنجاب پیشرفت و تاکیسلا، منطقه مهم هند را به تصرف در آورد و در شمال هند تا کناره های گنگا را به قلمرو خویش افزود. حدود جغرافیایی در این زمان از دشتهای سوزان در غرب کشور تا حوزه گنگ از حوزه سیحون و جیحون تا بحر هند کشیده شد. فشار اقوام اسکایی در داخل و حملات دولت اشکانی از خارج سبب شد که هیلوکس شاه یونانی باختر در سال 135 قبل از میلاد از شمال هندوکش و پایتخت قدیمی، بلخ به جنوب هندوکش عقب بنشیند و کاپیسا را مرکز قدرت دولت خود قرار دهد. در این زمان دامنه متصرفات این دولت به جانب شرق تا سند می رسید. بعد از هیلوکس جانشینان او تا اواخر قرن اول میلادی سلطنت یونانی- باختری را حفظ کردند، ولی در اواخر همین قرن بر اثر فشار پارتها و اسکائی ها، به کلی منقرض گردیدند.

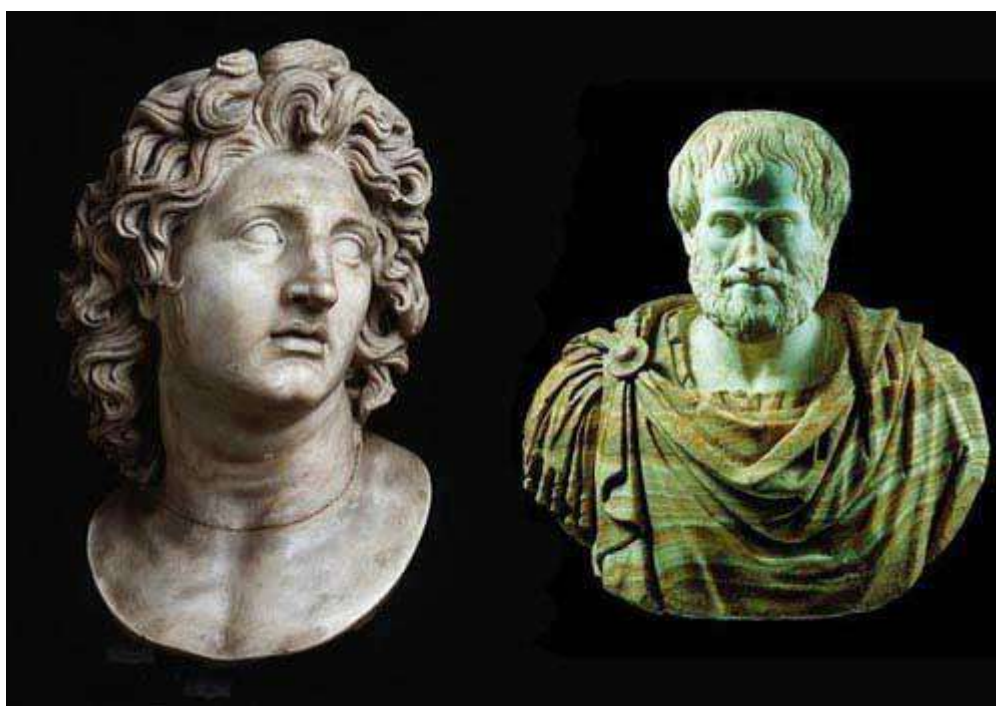
محل زیست این اقوام قسمت شمال شرقی و بخشی از شرق کشور بود که بعد از ورود سپاهیان اسلام و مسلمان شدن مردم افغانستان، سالها در برابر حمله مسلمانان مقاومت کردند و به کیش اجدادی خویش باقی ماندند. تا این که در زمان امیر عبدالرحمن خان (حدود سال 1300 هجری) اسلام را پذیرفتند. بنابراین آنها در تاریخ افغانستان به کافر و سرزمین شان به کافرستان معروف بوده که بعد از پذیرش اسلام به نورستان معروف شده است. موقعیت دفاعی نورستان چنان است که هیچ یک از جهانگردان و جهانگشایانی که برای فتح هند از افغانستان عبور کرده اند، نتوانستند وارد این منطقه شوند.



مسیر فتوحات اسکندر بزرگ در قسمتهایی از پرشیای هخامنشی



قلمرو سلوکیان



افغانستان در عصر سلسله موريا (321 – 184 قبل از ميلاد)

یکی از سلسله هایی که حدود 137 سال بر هند و بخشهایی از افغانستان فعلی حکومت کرد سلسله موريا بود. همزمان با حمله اسکندر به شمال غربی هند، یکی از شاهان خاندان " ناندا " که در آن زمان بر هند حکم می راند، جوانی از خویشاوندانش را که چندراگوپتا نام داشت و ظاهراً مرد بسیار باهوش، فعال و جاه طلب بود، از کشور تبعید و اخراج

نمود. چندراگوپتا به شمال هند و به سوی شهر تاکسیلا که در شمال بود رفت. گوپتا فرد دیگری بنام چنکایا را که یک برهمن بود و در نکاوت از خودش کم نمی آورد، همراه خود برد. این دو تبعیدی مردم هند را علیه نیروهای اسکندر می شوراندند و نیروهای اسکندر را متجاوز می دانستند. در هنگامی که گوپتا در شمال غربی هند مشغول فعالیت یونانیان بود. اسکندر در گذشت و چون خبر مرگ اسکندر به تاکسیلا رسید، چندراگوپتاموریا اهالی اطراف را شوراند و با کمک آنها به اردوگاه نظامی که اسکندر از خود به جای گذاشته بود حمله برد و به زودی تاکسیلا و حکومت آنجا را به تصرف در آورد و بعد از آن پادشاهی ناندا را در هم شکست. (321 قبل از میلاد)

در دوران سلطنت چندراگوپتا، سلوکوس سردار اسکندر که تقریباً تصرفات بخش شرقی اسکندر به او رسیده بود با عبور از رود سند به هند هجوم برد. سلوکوس در نبرد با چندراگوپتا شکست خورد و عقب نشینی کرد و قسمت عمده ای از " گندهارا" یعنی نواحی اطراف رودخانه کابل و کابل کنونی را از دست داد. بعد از این نبرد امپراتوری موریا به زودی توانست سراسر هند و قسمتی از افغانستان را تصرف کند. در این موقع این امپراتوری بزرگ از کابل و هرات تا بنگال وسعت پیدا کرد. چندراگوپتا با تشکیل یک امپراتوری بزرگ و دارای نظم مدت 24 سال بر هند حکومت کرد و در سال 296 قبل از میلاد در گذشت.

برخی از تاریخ نگاران معتقدند که چون سلوکوس به فیلهای جنگی نیاز داشت، چند ناحیه مجاور هند را در عوض گرفتن تعدادی فیل به گوپتا واگذار نمود. بعد از عقب نشینی سلوکوس، افغانستان کنونی عملاً به دو قسمت تقسیم گردید: بخشی زیر سلطه یونانیان باقی ماند که بیشتر شمال و غرب افغانستان باشد و بخش شرقی و جنوبی زیر سلطه هندیان در آمد.

بعد از گوپتا پسرش به سلطنت رسید نواحی شرقی و جنوب افغانستان همچنان در تصرف هند باقی ماند. سلسله موریا تا 184 قبل از میلاد سلطنت کرد که در زمان آشوکا (232 – 271 ق. م) به اوج قدرت خود رسید. این شاه که سومین و بزرگترین شاه این سلسله است، امپراطوری وسیعی بوجود آورد که از بنگال تا حوزه ارغنداب و از دکن تا میسور را شامل می شد. این دوره، دوره طلایی هندوستان نام گرفت. در زمان آشوکا، دین بودایی در هند و قسمتی از افغانستان رواج یافت. مذاهب هندویی و بودایی که در این زمان در افغانستان نفوذ پیدا کرد، تا زمان سلطان محمود غزنوی که به هند لشکر کشید و بخش اعظم آن را فتح نمود در دره کابل پیروانی داشت.

کوشانیان (از قرن اول میلادی تا سال 230 میلادی)

بعد از انقراض سلسله های هخامنشی، یونانی و موریا مدتی در افغانستان به صورت ملوک الطوایفی اداره می شد تا اینکه قبیله کوشانی، شاخه ای از اقوام سیتی یوچی وارد افغانستان شده و به تدریج قدرت یافتند و امرای محلی را شکست داده، حکومت بزرگی تشکیل دادند. کوشانیها که به یوچی ها نیز معروف می باشند، ابتدا در شمال افغانستان کنونی، یعنی آسیای مرکزی فعلی زندگی می کردند و همواره در حال جنگ و نزاع با اقوام و طوایف دیگری بودند که در آن منطقه زندگی می کردند.

به نوشته برخی تاریخ نویسان در حدود سال 165 قبل از میلاد کوشانیها که شاخه ای از قبایل سیتی بودند و در مجاورت چین در کاشغر سکونت داشتند، بعد از مدتی زندگی بین دو رود آمو و سیحون در قرن اول (در حدود 70 قبل از میلاد)

از این منطقه عبور نموده و باختر را به تصرف خود در آوردند. در این تصرف تقریباً بخش اعظم شمال افغانستان، مانند تخارستان، باختر زمین، بلخ و ... زیر سلطه آنان در آمد. بعد از مدت کمی کوشانیها از کوههای هندوکش نیز عبور کردند و دولت یونانی باختری را تا سرحد هند به عقب راندند. (137 قبل از میلاد)

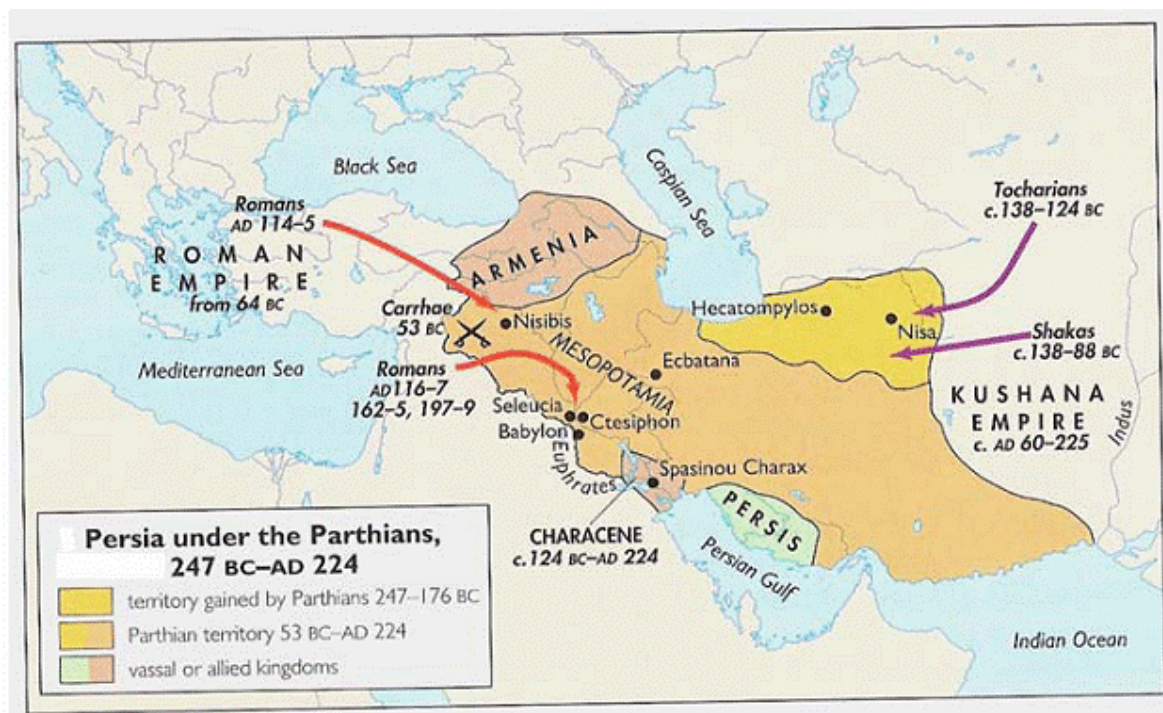
زمانیکه این قبایل در شمال افغانستان اسقرار پیدا کردند، حدود پنج قبیله در این منطقه ساکن بودند، این وضعیت مدتها دوام یافت و هر قبیله توسط رئیس خود اداره می شد. بالاخره رئیس قبیله کوشانی توانست چهار قبیله دیگر را زیر فرمان خود در آورد و خودش را به عنوان شاه کوشانی معرفی کند. از همین وقت کلمه کوشان در تاریخ ثبت گردید. نخستین پادشاه مشهور این طایفه " کجولاکدفرس " در حدود سال 40 قبل از میلاد موفق شد که از هندوکش عبور کند و با فتح کابل و کاپیسا و غزنی به اقتدار خویش بیفزاید.

شاه کوشانی در مدت نه چندان طولانی موفق شد، در شرق تا رود سند و در غرب تا خراسان کنونی پیش رود و تمام بقایای شاهان یونانی را از حیطه قدرت کنار بزند. همچنین موفق شد یکی از بزرگترین امپراطوری ها را در افغانستان پایه گذاری کند. او بعد از تلاش فراوان در جهت گسترش قلمرو خود در سن 80 سالگی بعد از 38 سال سلطنت در سال 78 میلادی از جهان رفت. این شاه در عصر خود ملقب به دیندار و شاهنشاه پسر آسمان گردید. بعد از او پسرش " ویمه کدفرس دوم " به قدرت رسید و تا حدود 110 میلادی حکومت کرد و در سن 80 سالگی فوت کرد. در زمان این شاه نیز پیشرویها و فتوحاتی صورت گرفت و حدود مرزی حکومت شرق به رود گنگ رسید. در ادامه پیشرویها و تصرفات کوشانی ها، هندوستان شمالی به تصرف آنان در آمد و برای پیوند و استحکام روابط اقتصادی و سیاسی نمایندگانی به روم اعزام گردیدند.

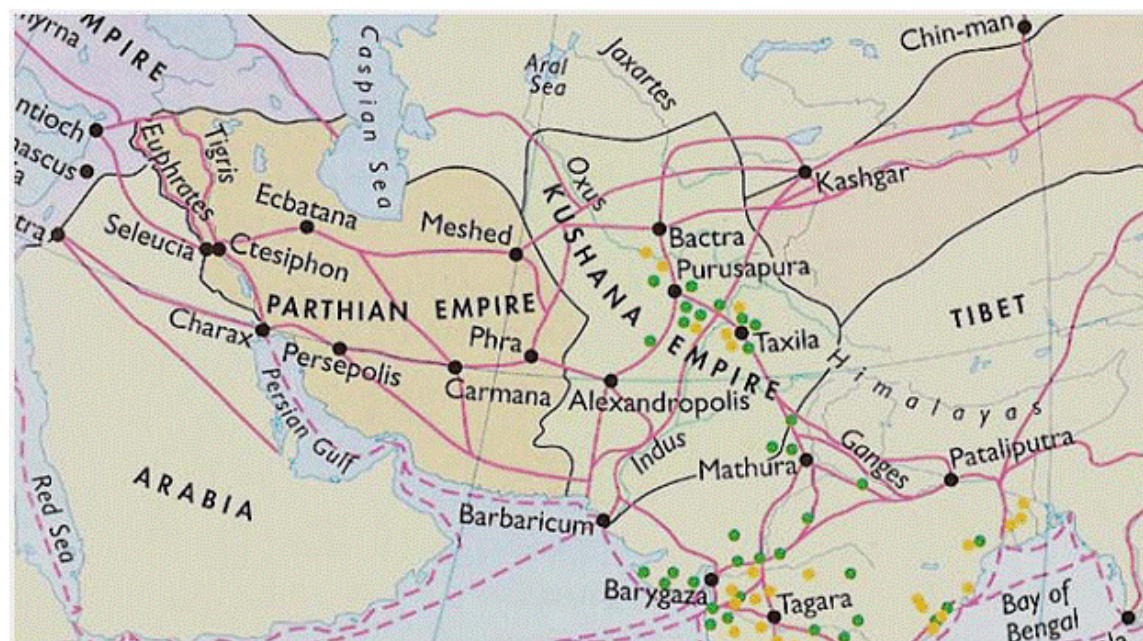
کانیشکا قدرتمندترین شاه این سلسله بود که پایتخت را از شمال هندوکش به جنوب آن منتقل کرد و مرکز حکومت خود را در زمستان پیشاور و در تابستان بگرام کاپیسا در نزدیکی کابل فعلی قرار داد. در زمان این شاه کوشانی (120 – 160 میلادی) حدود دولت از مائورا در هند تا آن طرف جیحون در شمال (سند، فرغانه، کاشغر و ختن) گسترش پیدا کرد. بعد از کانیشکا جانشینان او بیشتر به زندگی در سرزمینهای حاصلخیز هند، تمایل پیدا کردند. در نتیجه به تدریج به سوی هند رفته و در میان آن ملت، به تحلیل رفتند و آخرین پادشاه این سلسله نیز در هند از بین رفت. جمعا این طایفه 180 سال بر افغانستان حکومت کرد. بعد از اینکه حکومت مقتدر کوشانی از بین رفت، دولت مقتدر و سراسری به وجود نیامد و امارتهای کوچک محلی در کشور جای آن را گرفتند که صرفاً در حوزه قدرت منطقه ای خود فرمانروایی داشتند.

در دربار کوشانیان و بعد از آن یفتلیها، زبان مورد استفاده قرار می گرفته که آنرا می توان مادر زبان دری کنونی دانست. قدیمی ترین ایر این زبان، در کتیبه ای که بر اثر حفاری یک گروه باستان شناس در بغلان صورت گرفته، به دست آمده که متعلق به قرن دوم میلادی است. در زمان کوشانیان دینهای متعددی مانند بودایی، زردشتی و برهمنی در افغانستان وجود داشته است. در این زمان علمای مذهبی، دانشمندان و هنرمندان در نظر حکومت و جامعه مورد احترام بودند و همچنان فرهنگ و ادب و هنر در حال توسعه و رشد بود. به گونه ای که معماری و هیكل تراشی آنقدر در افغانستان پیشرفت کرد که تا هنوز مجسمه های حیرت انگیز بودا در بامیان ناظران را به حیرت و ا می دارد. دوره کوشانی ها را می توان دوره تمدن جدیدی برای افغانستان محسوب کرد: این خاندان در پیکر تراشی پیشرفت های بسیاری

کرد و بت‌های ۳۵ و ۵۳ متری بامیان که توسط طالبان نابود شدند از یادگارهای همین دوره بودند. خاندان کوشان در حوالی سال ۲۲۰ میلادی، زمانی که خاندانهای کوچکی اینجا و آنجا سر بلند کرده و برخی از نقاط را تصرف نمودند منقرض گشت. انقراض خاندان کوشانی پایان یک عصر یا دوره شکوفایی فرهنگی و هنری بود که دیگر هیچگاه در افغانستان تکرار نشد.



امپراطوری کوشانیان



امپراطوری کوشانیان در شرق امپراطوری پارتیان از 1 الی 300 میلادی

دولت یفتلی (450- 568 میلادی)

یفتلی ها مانند کوشانیها از اقوام سیتی بودند ، که از قسمت شمال شرق افغانستان در حوزه رود جیحون به طرف افغانستان هجوم آورده و تا اواخر قرن سوم میلادی، تمام سرزمینهای شمال این رود را به تصرف خود در آوردند. تا قرن پنجم میلادی یفتلیها نتوانستند از ناحیه شمالی رود جیحون به صورت کامل عبور کنند و لذا جنگهای پراکنده بین آنها و اقوام کوشانی که حکومت را در دست داشتند ، روی داد. در اوایل قرن پنجم بود، که از یک طرف قدرت یفتلیها افزایش پیدا کرد و از طرف دیگر کوشانیها رو به ضعف نهادف و یفتلیها تا سال 425 میلادی موفق شدند، تمام باختر را به تصرف خود در آورند و در تخارستان حکومت تشکیل دهند. در این هنگام کوشانیها از شمال کشور عقب نشستند و این عقب نشینی تا دشتهای اطراف رودخانه کابل رسید. در نتیجه یفتلیها از کوههای بلند هندوکش عبور کردند و وادیهای اطراف کابل و قندهار و زابل را تصرف کردند. به زودی قلمرو این حکومت در سرتاسر خاک افغانستان، از مرو تا کشمیر گسترش یافت.

افتالیتو و مهر پور، در تلاش برای تاسیس دولت یفتلی، پس از حدود نیم قرن عبور این قوم از رود جیحون ، موفق به تشکیل قدرتمندترین حکومت در افغانستان شدند. مقتدرترین شاه این سلسله پادشاهی بود که بنام اخشنور شهرت یافت. اخشنور موفق شد وحدت افغانستان را از کناره غربی رود هریرود تا وادی کابل و هلمند تحکیم بخشد و یک دولت قوی را بوجود آورد. این شاه مقتدر در حدود نیم قرن حکومت خویش حیطه تصرف خود را از مرزهای فارس تا ختن و چین و هند گسترش داد، و در شرق کشور حکومت گوپتاهای هند را مورد تهدید قرار داد.

پس از اخشنور، توره منه پادشاه مشهور یفتلی است که بیشترین توجه خود را به فتح هند مبذول داشت . دولت گوپتاهای هندی را که که در زمان اخشنور به خطر افتاده بود، کاملاً متزلزل کرد و پایتخت خود را در سیالکوت واقع در پنجاب کنونی قرار داد. بعد از توره منه ، پسرش میهره کوله، در حدود 502 میلادی بر تخت سلطنت نشست. میهره کوله با دو هزار فیل جنگی به هند حمله کرد و در عین حال بلخ و بامیان و بادغیس را مراکز نظامی خود قرار داد. او در طول حکومت خود که حدود چهل سال دوام یافت، توانست خاندان کوپتاهای را خراجگذار خود کرده و کشمیر را فتح کند. بعد از درگذشت میهره کوله در سال 524 میلادی دولت یفتلی ضعیف شد، و در عصر خسرو انوشیروان، قوای ساسانی از غرب و نیروهای قبایل ترک از شمال بر یفتلیها تاختند و در جنگی که این قوای متحد در سال 568 میلادی علیه یفتلیها در سغد به راه انداختند، دولت یفتلی را شکست دادند. ولی میانه انوشیروان به زودی با ترکان به هم خورد و دوستی آنان به دشمنی مبدل گشت. به صورتی که درجنگ انوشیرون با رومی ها خان ترک با رومی ها علیه او متحد شد. بعد از سقوط دولت مقتدر یفتلی امارتهای محلی هریک از عناصر کوشانی، یفتلی و خاندانهای ترک تا عصر اسلامی باقی ماندند.

سلسله شیران بامیان (420 تا 958 میلادی)

شیران بامیان از بقایای کوشانیها و یفتلی ها بودند. بعد از قرن پنجم میلادی که امپراطوری یفتلی سقوط کرد، در نقاط صعب العبور کوهپایه های افغانستان مرکزی مانند بامیان، غرjestان، دیراوود، جاغوری ، مالستان، شارستان، گردیز و

... پراکنده شدند و به تشکیل امارت‌های محلی پرداختند. بامیان یکی از مراکز آنها بود که سلسله ای معروف بنام شیران بامیان در آن ظهور کرد. کلمه شیر در اینجا به معنای شاه و حکمران است، و دو شاه از شیران بامیان شهرت بیشتر دارند و در تاریخ از آنها بیشتر یاد شده است. این دو شاه بنامهای "شیرمه" (شیر بزرگ و کبیر) ، که هم عصر با بهرام گور پادشاه ساسانی (420 - 439 میلادی) بوده است و "شیر باریک" ، به معنای شاه خرد و کوچک یاد می شده اند. شیرمه (شیر بزرگ) در حدود سالهای 420 - 439 میلادی و شیر باریک در حدود 958 میلادی زندگی می کردند که بین این دو ، مدت پنج قرن فاصله است. سلسله شیران بامیان که به حدود 17 شاه می رسد، تا عصر نفوذ اسلام بر بامیان حکمروایی داشتند. شاهان بامیان به خاطر اینکه بودایی مسلک بودند از شکار پرندگان و حیوانات و ماهی منع می کرده اند. شاهان این سلسله ، تا زمان ورود سلاطین غزنوی و یعقوب لیث صفاری در قرن نهم میلادی در کوهپایه های صعب العبور بامیان به حکمرانی مشغول بودند و بعد از فتوحات لشکریان اسلام به کیش اسلام در آمدند. آنان به زبان دری تکلم می کردند.

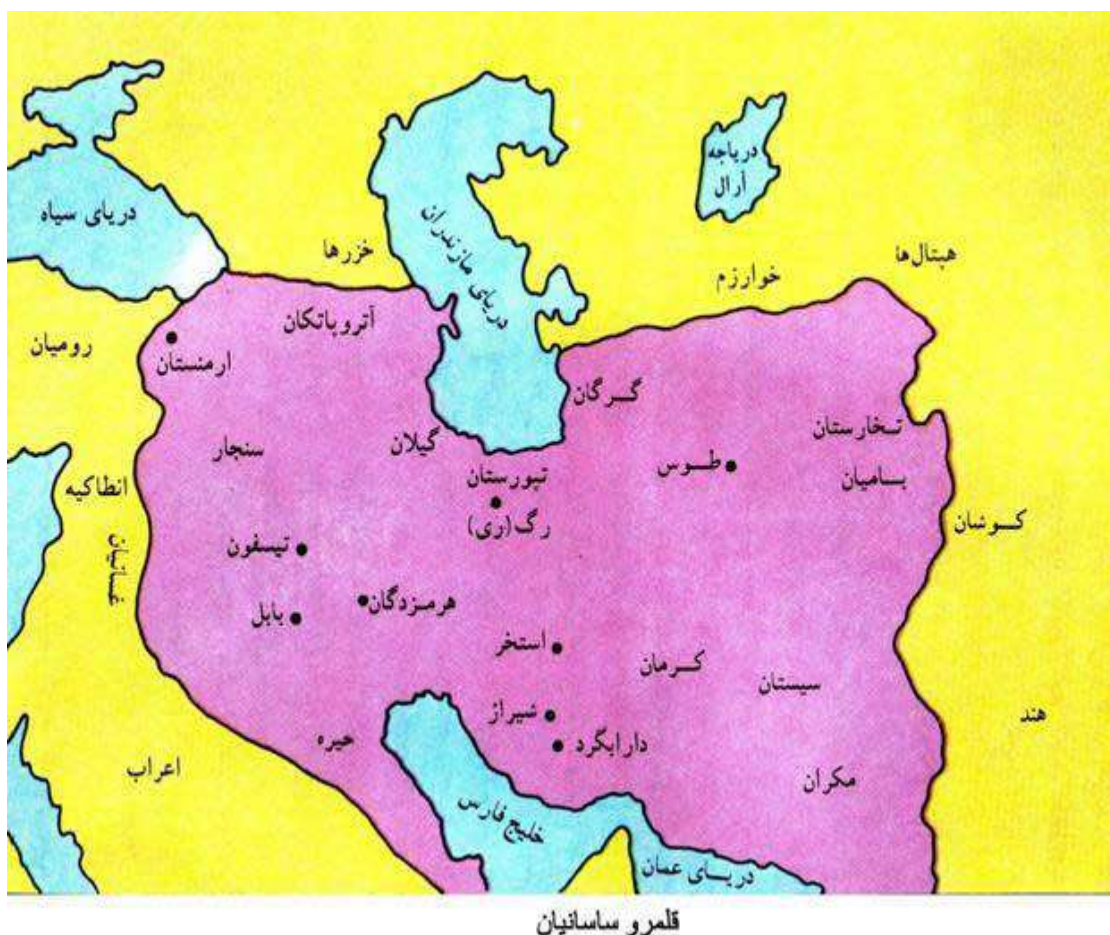
لازم به ذکر است که در دوره های پیش از اسلام ، مخصوصا از قرن سوم میلادی، هنگام افول و سقوط امپراتوری کوشانی ، یک دوره ملوک الطوایفی در افغانستان به ظهور پیوست که چندین قرن دوام یافت که هر کدام القاب و عناوین خود را داشتند مثلا امرای کابل به لقب کابل شاهان و امرای زابل به لقب زابل شاهان و امرای بامیان به لقب شیران بامیان و یا شیران شکاری و امرای غرجستان به لقب شار غرجستان و ... یاد می شدند.

ساسانیان (230- 651 میلادی)

بعد از انحطاط و سقوط دولت یفتلی شمال کشور زیر سلطه ترکان، و غرب کشور در قلمرو دولت ساسانی قرار گرفت . در قرن سوم میلادی ارشیر اول سلسله مقتدر و نیرومند ساسانی را بنیاد نهاد که تا چهار قرن دوام آورد. (تسلط ساسانیان بار اول بر افغانستان امروزی در حدود سالهای 230-365 میلادی بود) تمام ایران و قسمتی از خراسان قدیم که افغانستان را نیز در بر می گرفت و برخی از کشورهای که اکنون همسایه شمالی ایران به شمار می روند، تحت سیطره دولت ساسانی قرار داشتند . اما همچنان جنوب کشور تحت سلطه بازماندگان یفتلی اداره می شد. شاهان ساسانی امپراتوری خویش را تا رود سند و آسیای مرکزی وسعت دادند. در قرن ششم میلادی خسرو انوشیروان ساسانی یفتلی ها را از باکتریا راند و این منطقه بار دیگر به امپراتوری ساسانی پیوست. (تسلط ساسانیان بار دوم 644-565 میلادی)

در این وقت غرب افغانستان شامل مناطق هرات و نیمروز و توابع آن تحت نفوذ ساسانیان قرار داشت که آیین زردشتی داشتند و به زبان پهلوی تکلم می کردند. ولی در مناطق کوهستانی مرکزی و زابلستان و وادی اطراف دریای کابل به نام گندهارا و قسمتهایی از جنوب افغانستان از سلسله جبال هندوکش تا کرانه های سند و مناطق شمال افغانستان که از بقایای کوشانیها و یفتلی ها بودند و از تخارستان تا بادغیس حکم می راندند ، دارای آیین بودایی و برهمنی و زردشتی بودند.

در این زمان که امپراتوری یفتلی افغانستان سقوط کرد، دست سلطه امپراتوری ساسانی فارس، ترکان نوحواسته ی ماورالنهر، و متعاقبا امپراتوری چین در شمال شرق ، شمال، و شمال غرب افغانستان دراز گردید و در بقیه کشور ملوک الطوایفی ظهور و امراء متعدد محلی روی کار آمدند و این تجزیه و تقسیم سیاسی افغانستان با تعداد زبان و ادیان



مختلف چون دسته جات زبانهای باختری، سانسکریت و پراکريت و لغات اجنبی ترکی، چینی و ... با دین زردشتی و بودائی، برهمنی، هندویی و... یک جا شده، ملت افغانستان را در مرور یک قرن به طرف وادی تفرقه و تشتت سوق می نمود. و از طرف دیگر عدم مرکزیت اداره سیاسی سبب فقدان قوه ی مدافعه ی اقتصادی گردیده تغییرات اخلاقی و مدنی شروع شده سران ملت ومملکت نیز از طرد دشمنان قوی ونجات دادن مملکت مایوس بوده افغانستان بحران سیاسی را تا قرن هفتم میلادی عبور می کرد درچنین وقتی بود که دین اسلام ظهور و توسط قشون عرب در افغانستان نفوذ کرده و در شئون اجتماعی کشور انقلاب بزرگی ایجاد کرد. البته بزرگترین امارت در این هنگام حکومت "رتبیل شاهان" یا کابل شاهان بود که وسعت قلمرو آنها در زمان اوج قدرتشان از رود سند، در هند تا سلسله جبال هندوکش و از نورستان تا نزدیک "بُست" گسترش داشت.

حمله مسلمانان (افغانستان در زمان خلفا راشدین) (643 – 661 میلادی)

در قرن هفتم میلادی هنگامی که تمدن قدیم عالم، آنکه از منبع یونان سرچشمه گرفته بود، رو به انحطاط داشت وامپراطوری روم دستخوش تجزیه و فساد گردیده بود، ایتالیا جلال سابق را از دست داده و هسپانیه (اسپانیا) نظم و آبدای خود را باخته و خلاصه قسمت بزرگی از اروپا گرفتار تسلط طوائف بربر بود، در آسیا نیز امپراطوری فارس راه اضمحلال پیموده و کشور پهناور چین و هند در زیر جبروت امپراطوری آسمانی و ملوک الطوائفی کوفته می شد،

همچنین در آفریقا کشور مصر مبتلای ظلم و جهل بود و در بیشتر نقاط روی زمین فقر و قساوت، ظلم و جهل حکومت می کرد (از قاره اعظم آمریکا هم که چیزی و اثری در دست نبود تا واسطه صلح شود)

در چنین وقتی در گوشه ای از شبه جزیره ی گرم و خشک عربستان حضرت محمد (صل الله علیه و اله و سلم) پیامبر بزرگوار اسلام مبعوث و قرآن کریم نازل و دین اسلام ظهور کرد. و به زودی چندین ملیون نفوس عربی که به مقتضی تاثیرات اقلیمی استعداد ترقی در امور جنگ و ادب داشتند دور هم جمع آمده و برای پیشبرد اصول اسلام که بر بناء توحید، آزادی، مساوات و عدالت قرار داشت کمر بسته ایثار و فداکاری را در این راه وظیفه دینی خویش پنداشتند و در مقابله با اردوهای دو امپراطوری بزرگ جهان یعنی روم شرقی و فارس فاتح و پیروز گردیدند. و در ده دوازده سال ببرق اسلام بر فراز دمشق و مداین افراخته شد، و در ظرف یک قرن طوفان فتوحات اسلام از پشت دیوارهای قسطنطنیه تا کناره اطلس و از آبشارهای نیل تا دریای فروین پیشرفت. و دوصد هزار عسکر بی نظیر و یک هزار و دوصد کشتی عرب از سواحل بحیره خزر و سیاه تا بحر عرب و عمان و از کناره هسپانیا تا فرغانه جولان و آبهای مدیترانه را شکافتند.

در سال 22 هجری امپراطوری ساسانی فارس از پا در افتاد و یزدگرد پادشاه آن کشور در افغانستان پناهنده شد، سپاه عرب به تعقیب وی پرداخت و افغانیان راه را باز گذاشتند، زیرا می خواستند دشمن دیرینه را به دستگیری مهمان تازه از پا در آورند، همان بود که یزدگرد با قوای ترک ، در جنگ مردانه قشون اسلام شکست خورد، و سپاه امپراطوری چین از امداد پادشاه ساسانی دست باز کشید، افغانها هم فرصت را از دست نداده در سال 31 ه.ق- ۶۵1 میلادی یزدگرد سوم را در مرو بکشتند و به این ترتیب مملکت را زان استیلاء هر سه قوت ساسانی، ترکی و چینی نجات بخشیدند. ولی در عوض حریف قوی و جدیدی پیدا کردند، که قشون فاتح و با ایمان و افسران زبردستی در اختیار خود داشت، تا زمانیکه افغانها یزدگرد را از میانه برداشتند، قشون عرب در تحت قیادت افسران ناموری مثل احنف، سهل، عبدالله عاصم، حکم و ساریه بلاد مشهوری چون مرو ، نیشابور، کرمان، زرنج و... را در دست داشتند و ستون عربی در خط هرات و بلخ حرکت می کرد.

اما افغانها مجال نداده و در سال 32 هجری به سرداری قارون هراتی به مرکزیت عرب در خراسان بزرگ یعنی شهر نیشابور حمله کردند . قارون ابر شهر نیشابور را اشغال و مردم نائب ربیع ابن زیاد را از سیستان راندند ولی به زودی قارون هراتی را در یک جنگ شبانه از بن بردند و به ترتیب جنگهای جدی عرب و افغان آغاز شد و دو صد سال به طول انجامید . افغانها در سال 37 هجری مجددا به فعالیت آغاز و در سر حدات نیشابور دروازه خراسان را بر روی اعراب بستند و حکام ایشان را دیگر راه ندادند .

از سال 22 تا 41 هجری سران سپاه عرب با روح و حقیقت اسلام موافق، و دارای علو افکار ، عدالت، و اخلاق حسنه بوده و در مقابل اجانب سه شرط می نهادند . 1- قبول اسلام، در این صورت فاتح و مفتوح حقوق مساوی داشتند 2- جزیه، در این حال مفتوحین پول مقرر را داده در سایر شئون دینی و داخلی خود آزاد بودند 3- جنگ، در این صورت مرد و مال مفتوحین آنچه به دست عرب می افتاد، جز غنیمت ایشان بود ، معهذا از سفک دماء و ظلم و افراط خودداری می کردند.

افغانستان در زمان خلافت بنی امیه و بنی عباس (661 – 820 میلادی)

در سال ۴۷ هجری قمری (۶۶۷ میلادی) که خلافت پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به امپراطوری اموی انتقال یافته بود اعراب از طریق هرات از آمودریا گذشتند و توانستند مرکزیت عرب در نیشابور و یک قدم بیشتر در مرو استوار نمایند. در سال 51 هجری پنجاه هزار عرب با آل و عیال خویشتن وارد خراسان شمالی گردیده و برای دایم مقیم گردیدند و به اینصورت ریشه ی خویش را در افغانستان فرو بردند معهذا نفوذ نظامی و سیاسی ایشان به طور مستقیم هنوز محدود به نیشابور و مرو بوده، و سایر بلاد افغانی در زیر اداره حکام محلی قرار داشتند. در سال 61 هجری سران محلی کشور که به حملات نابه هنگام ضد عرب می پرداختند در یکی از شهرهای خوارزم به هجوم شدید و مهیب افسر اعزامی مسلم ابن زیاد حاکم عربی خراسان دچار شدند و متعاقبا انقلابات ملی در هر گوشه و کنار مشتعل گردیده و در سال 65 هجری افغانها توانستند استقلال مناطق تحت نفوذ عرب را در تحت قیادت عبدالله حازم حاکم عربی خویش اعلام نمایند. در سال 72 هجری این اعلان استقلال توسط بکیر ابن وشاح حاکم دیگر عربی خراسان تجدید شد، اما هیچکدام دوامی نکرد و به جایی نرسید. در سال 77 هجری امیه حاکم عربی خراسان به شهر بلخ سوقیات نمود ولی مدافعه مردم او را منهزم و به مراجعت و قناعت به مرو مجبور نمود.

پایتخت دمشق از مدافعه طولانی افغانها خسته شده و برای یک طرفه کردن کار، مشهور ترین افسر خویش قتیبه را با عسکر مکمل به افغانستان سوق نمود، این شخص مدتی مجبور بود که با سرداران ملی دست و پنجه نرم نماید، گرچه قتیبه توانست حکمرانان بوی بدخشان، بلخ، میمنه، شبرغان، و حتی مردی چون نیزک بادغیسی را مغلوب و حکام کابلستان و خوارزم را به ادای باج و جزیه محکوم و شهر فاریاب را آتش زند و هزاران نفر مدافع کشور را معدوم نماید. معهذا خودش در اثر یک انقلاب عسکری عرب و ملی خراسانی کشته شد و بعد از او سرداران عرب که دارای پنجاه و سه هزار مرد جنگی در خراسان مفتوحه بودند، کار مهمی در افغانستان انجام نداده و بیشتر مصروف ماورالنهر شدند. تا سال ۹۱ هجری قمری (۷۰۹ میلادی) که بر سرزمینهای باکتریا مسلط شدند با مقاومت شدید مردم روبرو شدند و در برخی موارد تلفات سنگین جانی را نیز متحمل شدند. در کابل اعراب با ایستادگی جوانی بنام رستمدا کابلی روبرو شده چندین شبانه روز در محاصره ماندند، آخر قوای تازه دم اعراب تحت فرماندهی یکی از سرداران عرب به نام لیث ابن قیس معروف به شاه دوشمشیره به کمک سپاهیان رسیدند. لیث کابل و حومه آن را به تصرف درآورد.

به این ترتیب از سال 23 تا سال 129 هجری مدت یکصد سال بین عرب و افغان نبرد سیاسی و نظامی دوام داشت، گرچه عربها نتوانستند در طول این مدت تمام افغانستان را اشغال کنند، اما افغانها هم موفق به تخلیص مناطقی که عربها اشغال کرده بودند نگردیدند، زیرا قوا ملی منشئت و ولایات مملکت به ملوک الطوائفی منقسم ولهذا مرکزیت اداری و نظامی مفقود بود، و فعالیت انفرادی قوم در برابر یک امپراطور معظمی که قسمت بزرگی از روی زمین را به دست داشت نمی توانست به جای رسد، لکن بالاخره افغانها به نقطه حساسی تماس کردند و مردی از میان آنها برخاست که تمام معایب را می خواست از بین بردارد.

ابومسلم خراسانی که دارای عقل سرشار و عزم قوی بود در اوان جوانی به سرعت مرکز و محور فعالیتهای ملی قرار گرفت. او با حزب سری بنی عباس که دشمن خونی سلسه بنی امیه بودند تماس حاصل و نام خانواده آنها را که مذسوب

به عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر اسلام بودند آلت اجرای منظور سیاسی خود قرار داده و بلافاصله از ولایات مختلفه افغانستان اسلامی چون هرات، بوشنک، مرغاب، مرو، نسا، ایبورد، طوس، سرخس، بلخ، چغانیان، غور، تخارستان و ... در حدود صد هزار نفر عسکر داوطلب جمع و با لقب شاهنشاه امارت خودش را در سال 120 هجری با خلع امپراطوری بنی امیه یکجا اعلان کرد. سپاه ابومسلم بیشتر سواره و خر سوار و دارای بیرق سیاه و اکثراً ملبس به لباس سیاه بودند. ابومسلم چون نمی توانست نظر به ذهنیت آن روزه عالم اسلام، خلافت اسلامی را برای خویش ادعا کند، لذا سلسله عباسی را به روی کار کشیده و بلافاصله دست به عملیات حربی دراز کند، او توانست به سرعت هزارها نفر عرب طرفداران اموی را در افغانستان تباه و حکومت ملی خویش را از بدخشان تا نیشابور و از سیستان و بلوچستان تا سند برقرار سازد. آنگاه در اثر سوقيات بزرگ خود تمام مملکت فارس، عراق و ماوراالنهر را اشغال و دولت اموی را معدوم و خلافت عباسی را در بین النهرین تاسیس نمود.

ابومسلم که یکی از بزرگترین سرداران جهان و نمونه کاملی از لیاقت عنصر افغان به شمار میرود نه تنها پادشاه افغانستان اسلامی و شهنشاه ماورالنهر و فارس بود بلکه بواسطه خانواده برمکی بخلی و عده ای از قشون افغانی در مرکز خلافت عباسی، امور امپراطوری اسلامی را نیز در دست خویش داشت، ولی هنگامیکه فریضه حج را ادا و می خواست از فارس به افغانستان عودت نماید، حسب در خواست منصور دومین خلیفه دست نشانده خود به بین النهرین عودت و در زیر پرده خدعه و خیانت کشته شد، و مجدداً دست تسلط عرب در افغانستان دراز گردید. ولی سرداران ملی افغانستان در هر حصه ی مملکت بر ضد امپراطوری عباسی مسلح گردیدند که تا آخر قرن دوم هجری با دولت عباسی سرگرم کارزار شدند.

از طرف دیگر خانواده برمکی افغان در مرکز خلافت بغداد برای تقویت نفوذ خراسانیان مجاهدت کرده و تمام رشته های امور دولت را به دست گرفته بودند، فضل بن یحیی شخصاً در افغانستان به حیث حاکم عباسی وارد و در رفاهیت و آبادی هموطنان خود سعی بسیاری کرد. ولی خلیفه هارون الرشید نگذاشت و این خاندان مشهور را منقرض ساخت اوجعفر برمکی را به دار آویخته فضل و یحیی برمکی را در زندان محکوم به جان دادن نمود، همچنین تمام آل برمک را از میان برداشت و خود شخصاً برای فرونشاندن آتش انقلابات افغانستان و ماورالنهر به جانب خراسان حرکت کرد، امیر حمزه سیستانی برای مقابله این سپاه بزرگ سی هزار عسکر ملی آراسته و از زرنج به استقامت نیشابور و طوس حرکت نمود، هارون قبل از جنگ در سال 193 در خراسان فوت نمود و در طوس دفن شد. (محل دفن هارون الرشید در پایین پای قبر هشتمین امام شیعیان در مشهد- ایران است)

سران افغانی برخاستند و بر خلافت پسر هارون خلیفه جدید بغداد، محمد امین، در شهر مرو پسر دیگر هارون را که مامون نام داشت و از مادر هراتی بود به امپراطوری اسلام برداشتند. پیشرو یک میلیون افغانی در این عملیات فضل به سهل خراسانی معروف به ذوالریاستین بود که به زودی توانست جای خاندان برمکی را به نحو کاملتری پیدا کند بلکه معنا زمام مهم امپراطوری اسلام را در کف مردان افغانی گذارد. فضل در اثر سوقيات قوی به زیر قیادت افسر مشهور افغانی (طاهر هراتی) مشهور به ذوالیمینین، بغداد و کشورهای عربی را اشغال و خلیفه امین را سر برید. و به همین علت خراسان مرکز امپراطوری اسلام گردید، ولی این تسلط سیاسی افغانستان دیری نپایید و مامون عباسی به زودی فضل را به خدعه و حيله در سرخس به دست دیگران از بین برده و مجدداً پایتخت امپراطوری اسلام را از مرو افغانستان

، به بغداد بین النهرین منتقل ساخت. به این ترتیب از سال 22 هجری تا سال 205 هجری سر و کار ملت افغانستان با ملت عرب بوده و در نتیجه در افغانستان دین اسلام و زبان عرب با علوم اسلامی انتشار یافت. همینکه افغانها در قرن اول هجری به قبول اسلام شروع کردند به زبان عرب و علوم محدوده اسلامی مثل قرآن، تفسیر، حدیث و فقه، پیشرفت کرده و رجالی چون امام اعظم ابوحنیفه، لغمان کابلی الاصل، امام احمد ابن حنبل مروزی، ابن المبارک مروی، حافظ ابن عبدالله، محمد بن نصر مروزی، ابوداود سجستانی، ابو خالد کابلی و امثالهم تا قرن سوم هجری به دنیای اسلام تقدیم کردند.

و چون زبان توانگر عرب استعداد خارق العاده داشت، در تمام افغانستان زبان دینی، رسمی، علمی و ادبی قرار گرفت و علما، شعرا و نویسندگان افغانی در آن زبان به ظهور رسیدند. در این میان زبان و لهجه های قدیمه افغانستان، که یکی هم زبان دری بود در بین توده معمول و ادب آن عبارت از یک نوع منظومه روستایی به شمار می رفت، ولی زبان دری بیشتر استعداد علمی شدن را نداشت، لهذا به قبول لغات عرب مجبور، و به این وسیله زبان ثروتمند گردید، تا آنکه در قرن سوم هجری ادب جدید فارسی را تشکیل و در همان قرن حنظله ی بادغیسی از متقدمین شعرای فارسی زبان افغانستان پا به دنیا نهاد. و بعد از وی محمد وصیف سیستانی، شاعر دیگر پادشاه مشهور افغانستان (یعقوب لیس صفاری) را در سال 253 هجری به زبان شعر فارسی مدح کرده.